حقیقت وحدت در دین

و حکمت عید الزّہراء علیہا السلام



تالیف مجاہد نستوہ بی نظیر

مرجع عالیقدر جہان تشیّع

حضرت آیت اللہ العظمی یعسوب الدّین رستگار جویباری (ادام اللہ ظلّہ العالی)

حقیقت

وحدت در دین

و

حِکْمَتِ عیدُالزَّهراءِ عَلَیْها اَفْضَلُ صَلَواتِ اللهِ وَ الْمُصَلّینَ

تألیفِ:

مجاهدِ نستوهِ بی‌نظیر، مرجع عالیقدر جهان تشیّع

حضرت آیة الله العظمی

یعسوب الدین رستگار جویباری (دامت توفیقاته)

شناسنامهٔ کتاب

نام کتاب:	حقیقت وحدت در دین و حکمت عیدالزهرآء (صلوات الله علیها)
مؤلف:	مجاهد نستوه بی‌نظیر، حضرت آیة الله العظمی یعسوب الدّین رستگار جویباری(دامت برکاته)
چاپ اول:	بیستم جمادی الثانی ۱۴۲۴هـ‌ق= یکهزار و چهارصد و سی و دومین سال ولادت با سعادت برترین بانوی دو جهان حضرت فاطمهٔ زهراء (علیها اَفضل صلوات الله والمصلّین)
تیراژ:	ده هزار نسخه
چاپ دوم:	یازدهم ذیقعده ۱۴۲۴ هـ ق = یکهزار و دویست و هفتاد و ششمین سال ولادت با سعادت هشتمین امام شیعیان جهان حضرت عليّ بن موسی الرِّضا علیه آلاف التحیّة و الثنآء تکرار افست بدون تجدیدنظر و سبک جدید هفت بار
تیراژ:	چاپ دهم با تجدید نظر و سبک نوین
	نهم ربیع الأوّل ۱۴۴۰ هـ . ق بمناسبت عیدالزهرآء علیها اَفضل تحیّات الله جلّ‌وعلا
قطع:	وزیری، صفحات ۳۱۰ صفحه
تیراژ:	ده هزار نسخه

مرکز پخش : دفتر معظّم له

قم مقدّس ـ خیابان معلّم ـ کوچه ۲۱ غربی (کوی ارک) فرعی ۹ ـ پلاک ۴۱۸

تلفن دفتر : ۳۷۷۴۲۹۷۲ ـ ۰۲۵

همراه: ۰۹۱۰۴۶۵۸۸۹۳



جهان آفرین در نخستین، آخرین، برترین کاملترین و جامع‌ترین کتاب آسمانی‌اش: (قرآن مبین) خطاب به اَولین مخلوق و علت غایی کل ماسوی الله و رسول برتر و خاتم پیامبرانش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فَاعْلَمْ اَنَّهُ لا اِلٰهَ اِلاّ اللهُ» محمد صلی الله علیه و آله و سلم: ۱۹) و خطاب بمؤمنان راستین فرمود:

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِنْ تَنْصُرُوا اللهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ اَقْدامَکُمْ

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا اَعْمالَکُمْ

فَلا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا اِلَی السَّلْمِ وَ اَنْتُمُ الاَعْلَوْنَ وَاللهُ مَعَکُمْ وَلَنْ یَتِرَکُمْ اَعْمالَکُمْ»

محمّد صلی الله علیه و آله و سلم: ۷، ۳۳ و ۳۵)



دعای سریع الإجابة از حضرت صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ

بنام خداوندی که بخشنده به همهٔ بندگان براَساس وجود و مهربان به خواصّی از آنان به حسب بندگی آنها

دعای فصیح البیان و بلیغ اللسان بسیار مهمّ و مجرّب و پر محتوای سریع الإجابة از حضرت صدّیقهٔ طاهره، سیّدة نسآء العالمین علیها اَفضل صلوات الله و الْمُصلّین در پیرامون نجات از زندان و حلّ مشکلات و استجابت اَنواع حوائج و رهایی از تنگ‌دستی و فشار زندگی و گشایش معضلات و رفع سختیها و دشواریها و...

مرحوم سیّد بن طاووس جلیل القدر، رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف و معتبر (مُهَجُ الدَّعَوات وَ مَنْهَجُ الْعِبادات ـ فصل ششم ـ بابُ اَدْعِیَّةِ الزَّهرآءِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْها ص ۱۷۹ ـ طبع بیروت ـ لبنان ـ منشورات مؤسّسة الاعلمی) نقل فرموده است: مردی که در زندان شام، مدّتهای طولانی حبس و در تنگنا و سختی بسر برده بود، حضرت صدّیقهٔ طاهره، فاطمهٔ زهراء علیها سلام الله بخوابش آمد، و دعایی را جهت نجات از زندان و گشایش در کارها و رفع مشکلات و سختیها به او آموخت، و آن مرد، آنرا خواند و بزودی از زندان نجات یافت و گرفتاریهایش برطرف گردید.

و آن دعا، اینست:

«اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ الْعَرْشِ وَمَنْ عَلاهُ

خداوندا! ترا به حقیقت عرش (جایگاه تدبیر نظام هستی) و بحق کسی که چنین جایگاه عظیم را برای تدبیر نظام آفرینش برافراشت سوگند؟

وَ بِحَقِّ الْوَحْیِ وَ مَنْ اَوْحٰاهُ

و تُرا بکنه وحی آسمانی و بحقیقت کسی که به او چنین وحی فرمودی سوگند!

وَ بِحَقِّ النَّبِیِّ وَ مَنْ نَبَّأَهُ

و ترا بحق پیامبر و بحق کسی که او را به پیامبری برگزیده است سوگند!

وَ بِحَقِّ الْبَیْتِ وَ مَنْ بَنٰاهُ

و ترا بحق خانهٔ کعبهٔ معظّمه، و بحق کسی که آنرا بنا کرده است سوگند!

یٰا سٰامِعَ کُلِّ صَوْتٍ، یا جامِعَ کُلِّ فَوْتٍ، یا بارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمُوْتِ

اَی شنوندهٔ همهٔ صداها، اَی گِرد آورندهٔ همهٔ پراکنده شده‌ها، اَی برگردانندهٔ شکلهای همهٔ مردگان پس از مرگ را، به زمان قبل از مرگ.

صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ

درود بی‌وقفه و رحمت ویژهٔ خود را بر محمد مصطفی، و اَهل بیت ویژه‌اش بفرست.

وَ آتِنا وَ جَمیعَ الْـمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ فِي مَشارِقِ الْاَرْضِ وَ مَغارِبِها فَرَجاً مِنْ عِنْدِکَ عاجِلاً

و به زودی بما و به همهٔ مردان و زنان با ایمانی که در شرقها و غربهای کرهٔ خاکی زندگی می‌کنند گشایشی از سوی خود عطا فرما

بِشَهادَةِ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَ رَسُولُکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ عَلیٰ ذُرِّیَّتِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ وَسَلَّمَ تَسْلیماً.

به عظمت و شهادت ثلاثهٔ اصول ایمان:

ألف: شهادت به کلمهٔ توحید که: «اَنْ لا اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ» خدایی که جُز خدای جهان آفرین نیست.

ب: و شهادت به برترین بنده و برترین رسول الهی: «وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَ رَسُولُکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ» و براستی محمد، بنده و رسول توست، درود خداوند متعال بر او و آلش.

ج: و شهادت بر عصمت و طهارت خاندان چنین بنده و رسول الهی، که درود خداوندی بر آنان، و سلام خالصانهٔ فراوان بندگان با ایمان بر همهٔ آنها باد.

معیار وحدت در دین از دیدگاه قرآن مبین

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوند سبحان، معیار وحدت در دین را با خطاب به رسول برتر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنانش اینگونه بیان فرمود: « قُلْ يا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا » آل عمران: ۶۴)

« قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللهِ وَحْدَهُ » سورة الممتحنة: ۴)

بسم الله الرحمن الرحیم

جهان آفرین خطاب به همهٔ مؤمنان راستین می‌فرماید:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا» آل عمران: ۱۰۳)

رسول برتر و خاتم پیامبران الهی صلی الله علیه و آله خطاب به اُمّت راستینش فرمود: «إِنّي تارِكٌ فيكُمُ الثِّقْلَيْنِ كِتابَ الله وَ عِتْرَتي أَهْلَ بَيْتي ما اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا بَعْدي اَبَداً» حدیث متواتر

کتابی است، تفسیریّ عمیق، روایيّ دقیق، علميّ نوین، دین شناسي، مذهب شناسي، اعتقادي، انتقادي، تربیتي، کلامي، انسان شناسي، روانشناسي، جامعه شناسي، اَخلاقي، اِجتماعي و سیاسيّ رحماني و ...

براساس دو منطق عقل و دین

خداوند منّان، خطاب به علّت غایی آفرینش جهان، حضرت محمدمصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ. إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» الکوثر:۳)

حضرت صِدّیقهٔ کبری فاطمهٔ زهراء علیها اَفضل صلوات الله، معیار پاکی پاکترین بانوان عالَم، در خطبه‌اش (در دهمین روز رحلت (شهادت) اَوّلین مخلوق عالَم، علّت غایی آفرینش جهان، نخستین رسول و آخرین پیامبران الهی حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم در جمع بازگشتگان به زمان شرک و جاهلیّت و کفر و ضلالت و ظلم و جنایت و... که پیشاپیش آنان ابوبکر بن ابی قحافه و عمربن صهاک غاصبان خلافت بوده‌اند فرمود:

«اَلْحَمْدُلِلّهِ عَلیٰ ما اَنْعَمَ، وَلَهُ الشُّکْرُ عَلیٰ ما اَلْهَمَ، وَالثَّناءُ بِما قَدَّمَ مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ ابْتَدَأَها، وَ سُبُوغِ آلآءٍ اَسْداها، وَ تَمامِ مِنَنٍ والاٰها، وَنَدَ بَهُمْ لِاسْتِزادَتِها بِا لشُّکْرِ لِاتِّصالِها، وَ اسْتَحْمَدَ اِلَی الخَلائِقِ بِاِجْز الِها، وَثَنّی بِالنَّدبِ إِلیٰ اَمْثالِها...» تفسیر کبیر البصآئر: (ج ۳۰، ص ۷۴۷)

خداوند سبحان خطاب به علّت غایی آفرینش جهان، حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیاطِینِ. وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ یَحْضُرُونِ» اَلْمُؤْمنونَ: ۹۷ ـ ۹۸).

بسم الله الرحمن الرحیم

یا علیّ مدد

۱ـ گفتاری بسیار فشرده از صدها گفته‌ها:

بنام آنکه از برج هدایت — هویدا کرد انوار ولایت
هر که نه گویا بتو خاموش به — هر چه نه یاد تو، فراموش به

آفریدگار جهان از قول رسولش شعیب علیه السلام خطاب به قومش می‌فرماید:

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (سورهٔ شعرآء: آیهٔ ۱۸۰)

یعنی: و من از شما در اَمر دیانت، رسالت، هدایت، اِصلاح و اِرشاد شما، اَجر و مزدی نمی‌خواهم، تنها پاداشم در این اَمر، بر پروردگار عالمیان است و بس.

وقتی کتاب بی‌نظیر قرن، بلکه قرنها یعنی کتاب «حقیقت وحدت در دین و حکمت عیدالزّهرآء سلام الله علیها» به مناسبت ولادت برترین بانوی دو جهان، حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرآء سیّدة نسآء العالمین علیها أفضل صلوات الله و الخلق أجمعین در بیستم جمادی الثانی (۱۴۲۴ هـ ق) جهت جلوگیری از

یک جریان انحرافی و انحطاط آور ملّت ایران، ودگرگونی اعتقاد و اقتصاد و از دست رفتن عزّت مردم و سقوط مملکت ایران، در ده هزار نسخه انتشار یافت، و در کوتاهترین زمان، دست به دست، به‌دست دهها هزار نفر از صاحبان اَدیان، مذاهب، ملل، نحل و طبقات مختلف داخل و خارج از کشور ایران رسیده، و مورد مطالعهٔ دقیق حق بینان، و نظر عمیق حق‌جویان قرار گرفته و تحوّلی عجیب در عموم افکار پدید آورده، و نسخه‌های آن کم‌یاب گردیده، گفته‌های حضوری، نامه‌ها، پیام‌ها و تلفن‌های بسیاری واصل شده که مجموعهٔ آنها إن شآءالله تعالی بصورت کتاب مستقلی اِرآئه خواهد شد و تقاضا و پیشنهاد فراوانی در تجدید طبع آن شده که معظّم له، قبل از طلوع فجر شنبه (یازدهم شوّال المکرم ۱۴۲۴ هـ ق = ۹/۱۵/ ۱۳۸۲ هـ ش)

برای آن با کلام الله مجید استخاره نموده که آیهٔ شریفهٔ فوق الذکر (الشعرآء: ۱۸۰) آمده است.

و ما از میان صدها گفته و هزاران شنیده در پیرامون این کتاب به ذکر چند گفتار در اینجا بطور بسیار فشرده بسنده می کنیم:

الف: کتاب حقیقت وحدت در دین مبین اسلام و حکمت عیدالزهرآء سلام الله علیها کوچکترین کتاب مؤلّف معظّم له، بزرگترین کتاب قرن، بلکه قرنها بشمار می‌رود.

ب: حقّانیّت مذهب شیعهٔ اِمامیهٔ اثنی عشریه و بطلان مذهب عامّه (سنّی) در این کتاب بی‌نظیر با دو منطق عقل و دین به وضوح بیان گردیده بطوری که عده ای از علمای آنها را وادار به اعتراف نموده است.

ج: این کتاب روشنی بخش دیدهٔ حضرت صدّیقهٔ طاهره و پدر و شوهر و فرزندان معصومینش صلوات الله علیهم اَجمعین می‌باشد

د: این کتاب دو خط متعاکس برترین خاندان رسالت علیهم السلام و غاصبان خلافت و جنایت‌کارترین جنایتکاران جهان لعنهم الله را که می‌رفت با نقاب منافقانهٔ گروهی فرومایه با هم خلط گر دند را از یک دیگر متمایز ساخت.

هـ: با توجه به آغاز چاپ و نشر نخستین جلد (سورهٔ فاتحه) از شصت جلد تفسیرکبیر البصآئر در سال (۱۳۹۹هـ ق = ۱۳۵۷هـ ش) و چاپ سی و دو جلد آن تاکنون و نشر آن در بیش از شصت کشور جهان و در مهمترین مجامع علمی، و جلب توجه بزرگترین شخصیت‌های علمی به آن،و نشر بیش از چهل هزار جلد در همین (۳) ماه رجب الی شوال امسال (۱۴۲۴هـ ق) به کشور عراق، و چاپ مکرر و نشر تفسیر سورهٔ مبارکه و العصر یا منشور جهانی دین مبین اسلام و دیگر کتب بسیار عمیق و کم نظیر معظَم له در بسیاری از کشورهای اروپایی و غربی، و تأثیر شگرف آن در افکار خواص و عوام از یکسو، و از سوی دیگر ضدّیت گروهی فرومایه با مذهب حق شیعه زیر نقاب شیعه، و توافق آنان با مخالفان در نابودی این مذهب، در اواخر قرن چهاردهم و در این ربع قرن اول پانزدهم، بدون‌تر دید! معظَم له، مجدّد مکتب نجات بخش شیعه در سدهٔ چهاردهم = آخر قرن چهاردهم و اَوّل قرن پانزدهم در تاریخ ثبت شده است.

و: شاید بعضی از افراد، براثر ضلالت و گمر اهی، یا حسادت و فرومایگی و یا جهالت و نادانی و... وسوسه کنند که: بعضی از مطالب کتاب (حقیقت وحدت در دین...) اختلاف برانگیز بین شیعه و عامّه (سنی) است! باید گفت: مگر بین دو فرقهٔ متخالف شیعه و عامّه (سنی) از روز أوّل رحلت (شهادت) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تاکنون وحدتی بوده است (النّبأ: ۱ـ۵) تا این کتاب موجب اختلاف شود؟ ایجاد اختلاف در جایی است که وحدتی باشد، بین این دو

فرقهٔ متضاد شیعه و سنی در چه زمانی وحدت بوده است؟ بلکه بعکس، این کتاب را می‌توان بهترین، منطقی‌ترین و مستدل‌ترین کتابی دانست که با عمل به آن، وحدت بین دو فرقهٔ متخالف شیعه و عامّه (سنی) ایجاد می‌گردد به اینکه همهٔ فِرَق و مذاهب بر طبق فرموده خداوند متعال: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعاً وَلَا تَفَرَّقُوا» (سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۱۰۳) و حدیث ثقلین عمل کنند.

معظّم له: در جلد أوّل تفسیر کبیر (البصآئر: ص ۱۹۷ـ ۱۹۸) که در سال (۱۳۵۷هـ ش) و در جلد شصتم این تفسیر (ص ۱۰۳۸ـ۱۰۳۹) که در سال (۱۳۷۲هـ ش) چاپ و منتشر شده، تمام اَدیان، مذاهب، ملل و نحل جهان را به یک خدا، به یک کتاب، به یک رسول خدا صلی الله علیه و آله و به یک مکتب که همان، تنها مکتب برترین خاندان رسالت صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد دعوت کرده است.

آیا دعوت همهٔ صاحبان مذاهب مختلف را به یک مذهب حق، ایجاد اختلاف بین آنان است یا دعوت به وحدت؟ ما در جای خود، این وسوسه-های شیطانی و نظرات احمقانه را مشروحاً بیان و وسوسه گران را رسوا خواهیم کرد. اِنْشَآءَ اللهُ تعالی.

هـزاران رحمـت از حـیّ جهـان بـان   بـروح مصـطفی و شـاه مـردان

بسم الله الرحمن الرحیم

یا علیّ مدد

مقدّمه:

۲ـ کشف راز دلهای منافقان از دیدگاه قرآن کریم:

خداوند متعال خطاب به رسول خاتمش دربارهٔ منافقان هزاران چهره و صحابهٔ دروغین آن حضرت ﷺ و روندگان راه آنان در هر عصر و زمان و مکان می‌فرماید:

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللهُ أَضْغَانَهُمْ، وَلَوْ نَشَآءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ، وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ» (محمد ﷺ ۲۹ـ ۳۱).

یعنی: آیا این منافقان چند چهره و صحابهٔ دروغین و همرازان و سرسپردگان آنها که مرض کفر و نفاق وشقاق و عناد دلهاشان را سیاه کرده گمان می کنند که خداوند متعال هرگز پرده از روی راز دلهاشان بر نمی‌دارد؟

و کفر و کینه و نفاق و شقاق و عنادشان و ... را نسبت به برترین خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام آشکار نمی‌کند؟ و حال آنکه ای رسول ما ! هرگاه بخواهیم، هر آینه واقع زشت این منافقان، و خباثتهای درونی این صحابهٔ دروغین و همرازان آنان را آشکارا بتو نشان خواهیم داد تا از سیمای ظاهرشان به باطن آنها پی برده و در ضمن سخنانشان رمز و راز و خباثتهای درونی آنانرا بشناسی، و خداوند متعال به همه کارهای شما انسانها آگاه است، و البته ما شما را در هر عصرو زمان مکان می‌آزمائیم، تا مجاهدین راستین از شما و صابران در این راه از دیگران معلوم گردند، و هر چندگاه شما را با اخبار و اظهاراتتان در مسائل مختلف اسلامی می‌آزماییم تا آنچه در درون دارید ابراز کنید تا مردم فریب نیرنگهای نیرنگ بازان را نخورند.

گفت یزدان مر نبی را در مَساق　　یک نشانی سهل‌تر زاهل نفاق
گرمنافق زفت باشد نغز و هول　　واشناسی مرورا در لحن و قول
چون سفالین کوزه‌ها را می‌خری　　امتحانی می‌کنی ای مشتری
می زنی دستی بر آن کوزه چرا　　تا شناسی از طنین اشکسته را
بانگ اشکسته دگرگون می‌بود　　بانگ، چاووشست پیشش می‌رود
بانگ می‌آید که تعریفش کند　　همچو مصدر، فعل تصریفش کند

با توجه به استفتای افراد نا معلومی به عنوان نمایندگان مذهب عامّه در مجلس شورا، سئوالاتی از (۹) نفر از آقایان درباری حوزهٔ علمیّه قم: ۱ـ در نیل عامّه (سنّی)ها به مناصب والا و پستهای حسّاس و کلیدی و مقامات مختلف کشور حضرت صاحب الزّمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف. ۲ـ بنای مساجد در تهران پایتخت چنین کشور برای عامّه (سنّی)ها. ۳ـ استقلال حوزه-های علوم دینی و تبلیغات دلخواه آنان بدون دخالت حکومت در آنها... که

در روزنامه یاس نو، روز سه شنبه (۳۱) تیرماه (۱۳۸۲ هـ ش) به شمارهٔ (۱۱۴) صفحهٔ (۱۶) و پاسخ شیوخ (۳) گانه: آخوندهای فرومایهٔ درباری: **۱ـ** ناصر مکارم شیرازی **۲ـ** حسینعلی منتظری نجف آبادی **۳ـ** حسین نوری همدانی از آن آقایان نه گانه که در همین روزنامه یاس نو، روز چهارشنبه اول مرداد ماه (۱۳۸۲هـ ش) به شمارهٔ (۱۱۵) صفحهٔ (۱۶) آمده است.

پس از آن سئوالات و پاسخها، سئوالات حضوری، تلفنها، پیامها و نامه-های زیادی از سوی علمای راستین شیعه، و مؤمنان با ولای خاندان عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین از داخل و خارج از کشور در اعتراض شدید بر پاسخهای بی‌رویّه اَوّلی معروف در بین خواص به (ناصر الشّیطان) و سوّمی معروف در میان عامه به (هزار چهره)، و بر پاسخ ضدّ شیعی دوّمی معروف به (گربه نره) به آن نمایندگان مجهول الهویّت به دفتر مجاهد نستوه، مرجع عالیقدر جهان تشیّع، حضرت آیة الله العظمیٰ یعسوب الدّین رستگار جویباری حفظه الله تعالی رسیده است.

ما در اینجا به ذکر متن پاسخ دوّمی یعنی منتظری اَبله معروف به (گربه‌نره) اکتفا می‌کنیم، و از طرح اشکال بسیار روشن وانحرافات فکری و نظرات سفیهانه و صریح ایشان در این پاسخ، بر خلاف موازین کتاب و سنّت، و عقل سلیم و إجماع سالم برجسته‌ترین علمای شیعه تاکنون **اولاً:** و برخلاف اصل (۱۲۱) قانون اساسی بی‌مایهٔ موجود که به ریاست او در مجلس سفلگان (خبرگان) با هفتاد و دو نفر از همآنند او نوشته شده می‌باشد **ثانیاً:** و همچنین اشکالات وارده، بر پاسخهای أوّلی و سوّمی یعنی فرومایگان: (ناصر الشیطان مکّار شیرازی و نوری هزار چهرهٔ همدانی) را بجای دیگر موکول می‌کنیم که آن بزرگ مرجع جهان تشیّع بنا دارد که: إن شآءالله تعالی در کتاب مستقلی تفصیلاً بیان فرمایند.

۳ـ متن پاسخ غلط منتظری به نمایندگان عامی مذهب مجلس شورا:

۴ـ اجمالی از اعتراضات بر پاسخ منتظری

ب ـ متن کامل پاسخ منتظری به نمایندگان سنی مذهب (عامّه) مجلس شورا:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

پس از سلام و تحیت و آرزوی موفقیت آقایان محترم در راه خدمت به اسلام عزیز و کشور

ج۱-اگر شخصی دارای امانت و تقوا و توانایی باشد هیچ منع قانونی و شرعی در کار نیست.

بلکه با لحاظ فراز «من انفسهم» در آیه شریفه: «لقد من الله علی المؤمنین اذبعث فیهم رسولاً من انفسهم» بجاست کسی که از ناحیه دولت مرکزی برای پستی در منطقه سنی نشین منصوب می گردد از خود آنان باشد تا با زبان و فرهنگ آنان آشنا و به نیازهای آنان کاملاً واقف باشد.

ج۲-داشتن مسجد حق همه مسلمانان است، منتها از قدیم این موضوع در ذهن اینجانب خلجان داشت که با وجود افراد نادان و تند و تیز قابل تحریک ممکن است آنان هر روز مخفیانه دست به نوشتن شعارهایی علیه خلفا در مسجد مذکور بزنند و مسجد به کانون نزاع و اختلاف مبدل گردد. برای این موضوع باید فکری کرد.

ج۳-در این مسأله حق با شما است. دخالت حاکمیت در امور حوزه ها و مساجد اهل سنت کار درستی نیست. امور اعتقادی و صنفی اهل سنت و اداره حوزه های آنان باید به خود آنان محول گردد و حکومت جنبه مشاورت و حمایت داشته باشد.

والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته.

۲۶ ربیع الثانی ۱۴۲۴- ۱۳۸۲/۴/۶ قم المقدسه

حسینعلی منتظری نجف آبادی

ب ـ متن کامل پاسخ منتظری به نمایندگان سنی مجلس شورا:

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از سلام و تحیت و آرزوی موفقیت آقایان محترم در راه خدمت به اسلام عزیز و کشور

ج ۱ـ اگر شخصی دارای امانت و تقوا و توانایی باشد هیچ منع قانونی و شرعی در کار نیست.

بلکه با لحاظ فراز «من انفسهم» در آیهٔ شریفه:

«لقد من الله علی المؤمنین اذبعث فیهم رسولاً من انفسهم» بجاست کسی که از ناحیه دولت مرکزی برای پستی در منطقه سنی نشین منصوب می‌گردد از خود آنان باشد تا با زبان و فرهنگ آنان آشنا و به نیازهای آنان کاملاً واقف باشد.

ج ۲ـ داشتن مسجد حق همه مسلمانان است، منتها از قدیم این موضوع در ذهن اینجانب خلجان داشت که با وجود افراد نادان و تند و تیز قابل تحریک ممکن است آنان هر روز مخفیانه دست به نوشتن شعارهایی علیه خلفا در مسجد مذکور بزنند و مسجد به کانون نزاع و اختلاف مبدل گردد. برای این موضوع باید فکری کرد.

ج ۳ـ در این مسأله حق با شما است. دخالت حاکمیت در امور حوزه‌ها و مساجد اهل سنت کار درستی نیست. امور اعتقادی و صنفی اهل سنت و اداره حوزه‌های آنان باید به خود آنان محول گردد و حکومت جنبه مشاورت و حمایت داشته باشد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۲۶ ربیع الثانی ۱۴۲۴ ـ ۱۳۸۲/۴/۶ قم المقدسه
حسینعلی منتظری نجف آبادای

نظرات بسیاری از طبقات مختلف داخل و خارج کشور از آیات عظام، علمای اعلام، فضلا، مدرّسان، طلاّب علوم دینیه شیعهٔ حقّه، خطباء، وعّاظ محترمین، مدّاحان دلسوخته، مؤمنان با ولا، بازاریان متدیّن و دانشگاهیان اندیشمند و... در اعتراض بر پاسخ منتظری اَبله به خواسته‌های نمایندگان بی‌نام و نشان عامّی مذهب در مجلس شورا به دفتر مجاهد نستوه، مرجع عالیقدر جهان تشیّع، حضرت آیة الله العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری(دامت برکاته) رسیده است و ما تنها به ذکر چند نظر بطور إجمال از آن نظرات زیاد و مفصّل در اینجا بسنده می‌کنیم و همهٔ آنها با تمام مشخصّات در کتاب مستقلّی اِن شآ الله تعالی آورده می‌شود:

۵ــ از آیات عظام آذری زبان مقیم حوزه علمیّهٔ قم:

آقای منتظری از عامّی (سنّی)، عامّی (سنّی)تر است.زیرا طبق اعتراف صریح خود او پیش از آنکه عامی (سنی)های هفت درصدی ایران، قصد فرمانروایی بر شیعهٔ نود و یک درصدی کشور حضرت صاحب الزمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف را داشته باشند، ایشان از قدیم در دل ناپاکش چنین قصدی را خلجان می‌داده است، ولی جرأت بیان از ترس بقول او: از افراد نادان و تند وتیز شیعهٔ اَمیرمؤمنان امام علیّ علیه السلام را نداشته است، ولی حالا که آنها خواسته‌های درونی خود را بیان کرده‌اند، ایشان جرأت بیان مافی الضمیر (کفر با نقاب) خود را پیدا کرده و إعلان نموده است.[1]

۱. طبق آمار سرشماری سال (۱۳۷۵) وزارت کشور ایران از مجموع جمعیت ۶۲/۳۰۵/۰۰۰) نفر آن، ۹۱/۲٪) شیعه و (۷/۸٪) سنّی و (۰/۲٪) مسیحی و (۰/۱٪) زرتشتی می‌باشند. به نقل از کتاب (اطلس کامل گیتاشناسی: ص ۱۴، شماره انتشاراتی ۱۲۲).

خوب بود، منتظری اَبله عاشق عمربن صهّاک نمی‌ترسید و این افراد نادان و تند و تیز را که از چه مذهب، دین، حزب و گروهند مشخص می‌کرد! آیا شعار دفاع از مذهب شیعه، نادانی و تند و تیزی است ولی برای رسیدن به ر یاست، پست و مقام و .. دانائی است؟؟؟!!!

اَی لعنت اَبدی الهی و همهٔ لعن کنندگان جهان بر تو و بر همهٔ رهروان و هم فکران فرومایه‌ات... .

۶ـ از فضلای عربستان مقیم قم:

چرا منتظری مخدوش الفکر و العقیده تاکنون، چنین نظر خود را نسبت به شیعیان عربستان سعودی که حتّی دربلاد شیعه نشین، حقّ فعالیت را ندارند ـ چه رسد به نیل به پستهای کلیدی مملکت، و ساختن مساجد در پایتخت، و آزادی در تبلیغات و حوزه‌های علوم دینی بدون دخالت حکومت، بلکه حتّی حمایت از آنان ـ إعلان نکرده است؟ او که می‌خواهد از حقوق مسلمانان دفاع کند، مگر شیعیان کشورهای اسلامی و حوزه‌های علمیّهٔ آنان مسلمان نیستند که چنین حقّی داشته باشند؟

۷ـ از علمای أعلام پاکستان:

آیا مراد از «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» که منتظری نادان مظهر جهالت، جهت فریب، نیرنگ و تحمیق افراد نادان، یا از روی جهل و نادانی خود آورده (که همین) مشرکین مکّه هستند که رسول خداﷺ «مِنْ اَنْفُسِهِمْ» از آنها بوده است که از جملهٔ آنها ابولهب، ابوسفیان و ابوجهل و... بوده‌اند؟ یا مراد از «المؤمنین» ابوبکر و عمر و عثمان و پیروان آنان می‌باشند؟ در حالی که حضرت امیرمؤمنان امام علی علیه السلام درباره آنان فرمود:

*** خطبه ۱۵۰ـ بند ۸ ـ فیض الاسلام) که ترجمهٔ آن در صفحهٔ (۴۰ـ۴۱) همین کتاب خواهد آمد.

آیا اینها و پیروان آنان مؤمنان هستند که خداوند متعال بر آنان منّت نهاد که از نفس آنها پیغمبر خاتمش صلی الله علیه و آله را فرستاده است؟!

در حالی که روایات زیادی در حدّ تواتر از طریق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در منابع معتبرهٔ شیعه موجود است که از یکسو، غاصبان خلافت و هم کاسگانشان طرفة العینی ایمان به خداوند متعال و رسولش صلی الله علیه و آله نیاورده‌اند. و از سوی دیگر، طبق نصّ قرآن مجید، پس از رحلت (شهادت) حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنان بشرك و ضلالت و کفر و جنایت زمان جاهلیّت برگشته‌اند که خداوند متعال در جنگ اُحُد، خطاب به آنان فرمود:

«أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ...» آل عمران: ۱۴۴ـ ۱۴۹)

آیا العیاذ بالله عزّوجلّ خداوند سبحان دروغ می‌زند؟ یا تو که پس از انقلاب گرازی هندی (خمینی دروغین) بشرك و ضلالت بخاطر وحدت با آنان، و کفر و جنایت زمان جاهلیّت آنها برگشته‌اید؟ که جز این نیست.

بدون تردید! اگر منتظری به مقام وقاحت فقیه می‌رسید می‌گفت: زعامت دینی شیعه هم باید به مفتیهای اَعظم عامه واگذار شود!

۸ــ از اساتید دانشگاه تهران:

به‌نظر منتظری جاهل نادان: اکنون که دست یابی تا معاونت ریاست جمهوری و پستهای مهم و کلیدی مملکت ایران، حق هفت درصد عامّه (سنی)هاست، قطعاً پس از چندی اعلان خواهند کرد که: رهبریت و ریاست جمهوری اسلامی نیز،

حق آنها است، و این بزرگترین اهانت و هتک حرمت به بیش از شصت میلیون شیعه فعلی ایران و چهارصد میلیون شیعیان جهان محسوب می گردد.

چه اینکه به‌نظر ایشان، شیعه نمی تواند مملکت را اداره کند، یا اینکه چون خود به رهبریت نرسیده، کشور امام زمان عليه‌السلام را عامّه (سنی)ها اداره کنند بهتر است تا شیعه‌ها اداره نمایند که خداوند متعال فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۱) گویا این آیهٔ کریمه بیش از چهارده قرن قبل در شأن منتظری (گربه نَره) نازل شده است عَجَباً لحلم الله تعالی.

منتظری خبیث‌تر از عمربن الخطاب می گوید: عمریها حق حکومت بر ایرانیها را دارند. عمر در دستورش به زیادبن اَبیه فرمانروای فارس گفت: شیعهٔ علی عليه‌السلام حق حکومت بر ایران را ندارد. به همین کتاب صفحهٔ ۲۳۲ مراجعه شود.

۹ـ از علمای اَعلام مشهد مقدّس:

منتظری اَبله به صراحت در پاسخ به خواسته‌های بسیار بیجا و اهانت آمیز چند نفر سرسپردهٔ سقیفهٔ سخیفهٔ شؤمهٔ ملعونه، موضع خود را نسبت به مذهب حق شیعه، اظهار و پیوند درونی خود با سقیفه و اصحاب آن و بدتر از آن، ابوحنیفهٔ دوّم بودن خود را ثابت کرده است.

براستی عجیب است، انسان منافق هزاران چهرهٔ بی‌چهرهٔ بد چهره، هرچند با هزاران نیرنگ و فریب و دوز و کلک بخواهد آنچه در دل دارد نگهدارد نمی‌تواند، و در نهایت از زبانش برملا می گردد.

حضرت اَمیرمؤمنان اِمام علي علیه‌السلام فرمود: «مٰا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إلاّ ظَهَرَ فِي فَلَتٰاتِ لِسٰانِهِ وصَفَحٰاتِ وَجْهِهِ» نهج البلاغة: کلمات قصار - رقم ۲۵ - ص۱۰۹۸ فیض الاسلام)

یعنی: کسی چیزی را در دلش خلجان و پنهان نمی‌کند، مگر آنکه زمانی در سخنان بی‌اندیشه و رنگ و رخسار زشتش هویدا می‌گردد.

۱۰ــ از اعاظم تهران:

منتظری در آن مدت دهسال قائم مقامی - خود تقویت و خدمات فراوانی از (حقوق شیعه) به عامّه (سنیها) کرده و باعث تضعیف مذهب حقّهٔ شیعه شده و بیشترین ظلم و ستم، إهانتها، تحقیرها و هتاکی‌ها به مراجع تقلید و علمای اعلام و فضلای حوزه‌های علوم دینی شیعه نموده و إعدامها و مصادرهٔ اموال و ترورها و ... را پایه‌گذاری کرده است، و میلیاردها دلار از ملّت گول خوردهٔ ایران، برای چندین نسل آیندهٔ خود پنهان نموده است، اگر به آرزوهای نفسانی خود و رهبری شیطانی می‌رسید، معلوم نبود که سرنوشت شیعه در ایران و دیگر کشورهای شیعه‌نشین جهان چه می‌شده است؟

۱۱ــ از فضلای آذربایجان شوروی:

منتظری از هفت درصد عامّه (سنّی) مذهب ایران اینگونه حمایت کرده، و پیش از آنکه آنان بفکر خود در خواسته‌هایشان باشند، ایشان بفکر خواسته‌های آنها بوده است، چرا تاکنون از شیعیان بیش از ده تا پنجاه درصد شیعهٔ دیگر کشورهای اسلامی حمایت نکرده و خواسته‌های آنها را بیان ننموده که

آنها هم باید بر عامّه (سنی) مذهبها فرمانروایی کنند؟! و یا حداقل مساجد در بلاد شیعه نشین، و حوزه‌های علوم دینی مستقل، و تبلیغات دلخواه بدون دخالت حکومتها داشته باشند؟ آیا اگر پنجاه درصد شیعهٔ بعضی از کشورهای اسلامی از علمای عامّهٔ چهل درصد و کمتر از آن عامه (سنی) مذهب همان کشور، چنین درخواستهایی را می‌کردند، آنها همین جواب را می‌دادند به فرمودهٔ امیرمؤمنان اِمام عليّ علیه‌السلام: «یا أَشْباهَ الرِّجالِ وَ لاٰرِجالِ» النهج (خ ۲۷، ص ۹۵ و (خ ۱۷، ص ۷۱) ای نامردها! چرا شما در حقّتان بی- ثبات و اهل باطل در باطلشان ثابت قدم هستند؟! مگر اینکه بگوئیم: او (منتظری گربه نره) در واقع ، خود عامّه و سنّی است و تظاهر به تشیّع می‌کند، همان طوری که: غاصبان خلافت تظاهر به اسلام و در درون کافر بوده‌اند.

۱۲ــ از بازاریان با ایمان:

منتظری در انتظار بود که سنیها، خواسته‌های خود را از مراجع بخواهند. تا ایشان همان خواسته‌های درونيّ دیرینهٔ خود را برملا سازد، ولی پیش از اینکه آنها بخواهند، ایشان از افراد نادان و تُند و تیز شیعه می‌ترسید که برملا سازد. أی لعنت اَبدی خداوند قهّار بر تو و همهٔ رهروان شعور باختگانت.

۱۳ــ از مداحان با ولا:

شاید خواسته‌های عامّه (سنی)ها، طبق میل آقای منتظری از مراجع درباری بوده است، و آوردن نام هشت نفر غیر از ایشان، بهانه‌ای بود که ایشان نظر دیرینه خود را قبل از مرگش اعلان نماید، و حتی بعید نیست که آقای منتظری با واسطه اَفراد مرموز دور و بر خود بر عامّه (سنی)ها القای چنین

درخواستهایی کرده تا ایشان آخر عمری به آرزوهای دیرینه‌اش برسد و رمز و راز درونی‌اش را برملا سازد.

چون عدل و حیا و علم و صدقت نبود
بوبکر و عمر تویی، یزید زندیق تویی
ای نادان روی ننماید عروس دین تو را
تا هوای نفس تو در راه دین دارد قرار
از این زندگی زندگانی نخیزد
که گرگ است و ناید ز گرگان شبانی
طیلسانِ موسی و نعلین هارونت چکار؟
چون به زیر یک ردا فرعون داری صدهزار

۱۴ــ از خانمهای متدینهٔ اصفهان:

ضرر اظهار نظر منتظری در خواسته‌های یک مشت افراد مجهول الهویت به عنوان نمایندگان مجلس شورای اسلامی و تحریک عامّهٔ (سنی‌ها)، کمتر از ضرر تأسیس هفتهٔ وحدت نکبت بار برای ملّت و مملکت ایران، و حذف کلمهٔ حقّه از مذهب شیعه، توسط ایشان در قانون اساسی فعلی که قید در قانون اساسی سابق بود، و کمتر از تشکیک ایشان در مالکیت فدک برای حضرت فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها و کمتر از کتاب شهادت زهراء افسانهٔ تاریخ و تأیید کتاب شهید جاوید و به شهادت رساندن اطرافیان شرور ایشان، سید جلیل القدر مرحوم آیة الله شمس آبادی رضوان الله تعالی علیه را به

سرکردگی مهدی‌هاشمی تروریست معروف چشم راست و عقل منفصل ایشان و دهها انحرافات فکری ایشان و جنایات افراد تروریست و جهّال و أشرار دور و بریهایش و شاگردان شعور باختگانش نیست و علی الاسلام السلام که اگر او رهبر ملّت ایران میشد!

آیا براستی! سرسپردگان غاصبان خلافت و ظالمان بحقوق خاندان رسالت می‌توانند اَمین و با تقوا و... باشند؟!

آقایان نمایندگان مجهول الهویت عامّه (سنّی) مذهب، دلیل درخواست بنای مساجد برای خود در تهران را چنین بیان کرده‌اند که با نداشتن مساجد در تهران مجبورند در مدارس و سفارتخانه‌های کشورهای خارجی به ادای فرایض بپردازند که موجب وهن نظام و کشور است در حالی که هموطنان مسیحی، یهودی و زرتشتی دارای اماکن مذهبی خاص خود بوده و هستند».

این پرسش از این نمایندگان در اینجا ضروری است که: در کدام اداره؟ در کدام بازار؟، در کدام خیابان؟ و یا حتّی در کدام کوچه‌های تهران بزرگ، مسجد وجود ندارد؟ تا شما عامیها (سنیها) مجبور شوید که در مدارس و سفارتخانه‌های کشورهای خارجی نماز بخوانید؟ چرا به مساجد نمی‌روید؟ و رفتن به مدارس و سفارتخانه‌های خارجی را بر مساجد شیعه‌ها ترجیح می‌دهید، مسجد که شیعه و عامّه (سنی) ندارد، مسجد همانند کعبهٔ معظّمه، خانه خداوند سبحان است و همهٔ مسلمانان در هر کجای دنیا می‌توانند در هر مسجدی رو بسوی یک کعبه، نماز بخوانند مگر شیعه در مکّهٔ مکرّمه و مدینهٔ منوّره و جاهای دیگر در مساجدی که عامّه (سنی‌ها) بنا کرده‌اند نماز نمی‌خوانند؟

اما مسیحی، یهودی و زرتشتی در دین دیگری هستند که حتی نمی‌توانند وارد مساجد شوند، مگر شما دینی مانند آنها غیر از دین مبین اسلام دارید؟

که در این صورت نباید مسجد درست کنید، بلکه باید با لفظ دیگری اماکن مذهبی برای خود بنا کنید نه مسجد، شما که شعار وحدت سر می‌دهید، حاضر نیستید در یک مسجد، بسوی یک کعبه و یک خدا، با شیعه عبادت کنید پس در کجا و در چه چیز می‌خواهید با شیعه وحدت داشته باشید؟؟؟!!!

شما با گذشت (۱۴۰۰) سال، در نماز دست بسته و وضوء معکوس و... با شیعه همسان نشده‌اید؟؟؟

رفتن شما به مدارس و سفارتخانه‌های کشورهای خارجی وهن به نظام و کشور نیست بلکه علامت نفاق، إعلان تفرقه و دهن کجی به مذهب حق شیعه و مکتب نجات بخش اهل بیت عصمت و طهارت و رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اِهانت به قرآن کریم و نافرمانی از اَوامر الهی است که فرمود: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۱۰۳) و سئوالات دیگری که این خانم‌های متدیّنهٔ اصفهانی بیان فرموده‌اند و دهها پرسشها و اعتراضات بسیار مهم دیگری از دیگر آقایان و خانمهای با ایمان در ابعاد مختلف که إن شآء الله تعالی در جایش خواهد آمد.

دشمن راه خدا را خوار دار | دزد را منبر منه، بر دار، دار
دزد را تو دست بریدن پسند | از بُریدن، عاجزی دستش ببند
گر نبندی دست او، دست تو بست | گر تو پایش، نشکنی پایت شکست
دزد را گر عفو باشد جان برد | کی وزیر و خان مَخزن شود

در اصل (۱۲۱) قانون اساسی که به ریاست آقای منتظری نوشته شده و غیر از آیة الله حاج آقا مرتضی حائری با دید یافته‌ها و حاج سید محمود طالقانی با دید مشکوک و هفتاد نفر دیگر از نمایندگان مجلس خبرگان که از

جمله آنها آقای مکارم معروف به ناصر الشّیطان بوده امضاء کرده‌اند آمده است که «رئیس جمهور باید پاسدار مذهب رسمی باشد». مذهب رسمی ایران، مذهب شیعه است، آیا حمایت از مذهب عامه - بنابر قول منتظری - پاسداری از مذهب شیعه است؟! و آیا نشر کتاب شهادت زهراء افسانهٔ تاریخ و دهها کتاب ضدّ مکتب خاندان رسالت علیهم‌السلام در مملکت امام زمان علیه‌السلام پاسداری از مذهب رسمی (شیعه) می‌باشد؟! و دهها پرسشهای شکنندهٔ دیگر... از این نابجاها؟؟؟!!!

۱۵ـ دو سوال مهم در ضمن اعتراضات بر پاسخ منتظری:

چون در ضمن سئوالات بسیار مهم، و اعتراضات بجای فراوان حضرات علمای راستین شیعه، و مؤمنان با ولای خاندان رسالت علیهم‌السلام دو موضوع دیگر که مربوط به این استفتای بیجا و پاسخهای نامربوط ونابجای آن بوده مطرح شده است:

۱۶ـ هفتهٔ وحدت بین شیعه و عامّه (سنی)

که درواقع (سقیفهٔ دوم) برای نابودی شیعه و نتائج نکبت بار آن که مؤسّس و پایگذار و کارگردان آن بمدّت دهسال آقای منتظری اَبله و قبح مخدوش الفکر و العقیدة در زمان قائم مقامیش بوده است که نه تنها کمترین وحدتی بین دو فرقهٔ متضاد شیعه و عامّهٔ (سنی) نتوانست و هرگز نمی‌تواند پدید آورد، چه اینکه طبق نص: یکی اهل بهشت و نجات، و دیگری اهل جهنم و عذابند: «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَآئِزُونَ» سورهٔ حشر: آیهٔ ۲۰) بلکه باعث تفرقه بین یک فرقهٔ متحدهٔ

علمای شیعه، و حوزه‌های علوم دینیه و شیعیان جهان، و سبب نکبت ملت و مملکت ایران، و انحطاط مسلمانان، و موجب سلطهٔ بیگانگان بر کشورهای اسلامی گردیده است که در جایش مشروحا بیان می‌گردد.

۱۷ـ حکمت جشن و سرور نهم ربیع الأول چیست؟

عیدالزّهرآء سلام الله علیها نمادی از برآئت از غاصبان خلافت و سردمداران ظلم و جنایت بر خاندان رسالت علیهم السلام می‌باشد، زیرا همانطوری که عزاداری در ایام فاطمیّه جهت شهادت حضرت صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء علیها اَفضل صلوات الله والمصلّین به‌دست غاصبان خلافت و اَیّام عاشورا برای شهادت سرور آزادگان حضرت سیّدالشّهدآء و یاران باوفایش صلوات الله علیهم اجمعین توسط بني اُميَّة لعنة الله علیهم خصوصاً و عزاداری دو ماه محرّم و صفر و اَیّام شهادت سایر اَئمّهٔ معصومین صلوات الله علیهم با دستهای ناپاک‌ترین ناپاکان عالَم یعنی بنی امیه و بنی العباس لعنهم الله عموماً، نمادی است از ولایت به برترین خاندان رسالت علیهم السلام، جشن و سرور نهم ربیع عیدالزّهرآء علیها السلام هم نمادی است از برآئت از اصحاب سقیفهٔ ملعونه و سرسپردگان آنان از بازگشتگان بشرک و ضلالت و کفر و جنایت زمان جاهلیّت: آل عمران: ۱۴۴ و ۱۴۹) و إفساد فی الارض و قطع پیوندهای خانوادگی و محو احساسات و عواطف قومی و ملّی و اسلامی: محمد صلی الله علیه وآله: ۲۲ـ ۳۴). و البقرة: ۲۰۴ ـ ۲۰۶)

از اینرو معظم له با فرصت محدود، به پاسخ بسیار عمیق و دقیق به این دو موضوع مطرح شده ضمن سئوالات و اعتراضات بر اصل استفتاء و پاسخ‌های آن پرداخته است تا در یک فرصتی بیشتر إنْ شآء الله تعالی بطور مشروح در أبعاد مختلف آن بپردازد. والسلام علی من اتبع الهدی.

اول جمادی الثانی ۱۴۲۴ هـ ق = ۱۳۸۳/۵/۹ هـ ش

قم - دفتر معظّم له

بسم الله الرحمن الرحیم

یا عليّ مَدَد

فصل اوّل: در حقیقت وحدت در دین

نام حق بر زبان همی رانم　　　که بجان دلش همی خوانم

اَلْحَمْدُلله الَّذي هَدٰاني لِلإسْلاٰمِ، وَ اَكْرَمَني بِالْإيمٰانِ، وَعَرَّفَني الْحَقَّ الَّذي عَنْهُ يُؤْفَكُونَ، وَالنَّبَأَ الْعَظيمَ الَّذي هُمْ فيهِ مُخْتَلِفُونَ، وَأَفْضَلُ صَلَوٰاتِ الله تَعٰالی وَأَكْمَلُ تَحِيّاتِ خَلْقِهِ عَلٰی أَشْرَفِ الْأَنْبِيآءِ وَ الْمُرْسَلينَ، وَعَلٰی أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيارِ الْمُنْتَخَبِينَ الْمَعْصُومينَ، وَلاٰسِيَّما بَقِيَّةِ الله فِي الْأَرَضينِ الْحُجَّةُ ابْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَري، وَاللَّعْنَةُ الدّائِمَةُ عَلٰی أَعدآئِهِمْ أَجْمَعينَ إلیٰ لِقآءِ يَوْمِ الدّينِ.

چون از جمادی الاولی سال (۱۳۹۹ هـ ق برابر فروردین ۱۳۵۸ هـ ش) تاکنون (۱۴۲۴ هـ ق) به هر دلیلی که بیان خواهد شد ـ شعار وحدت بین شیعه و عامّه (سنی)، رواج یافت، و نتائج بسیار نکبت باری برای عموم مسلمانان، مخصوصاً برای مذهب حقّ شیعهٔ اثنی عشریه ببار آورد که دنیا شاهد آن بوده و هست و

بیش از آن خواهد بود، و ما در همان زمان با چنین احساس و دستوری که از طرف مولایم روحی له الفداء بندهٔ حقیر داد شد، در نوشته‌ها و گفته‌ها و... سخت بر این حرکت ضد شیعی، و دهها انحرافات، خلافها، بدعتها و خودکامگیها و... اعتراض کردیم و حجّت را بر سایر مراجع، آیات، علماء، فضلاء و شیعیان تمام کردیم که منجر به دستگیری و حبس و زندان در سه نوبت بمدت یکهزار و هشتصد و بیست روز و فشارهای بیش از حد تصوّر برای تن پرورها، ریاست جویان، خودباخته‌ها، خودفروخته‌ها و توجیه گران جنایات و... گردید. دین با خون، حبس و حصر پایدار ماند نه با مفت خوری، و نق زدن و تنبلی و توجیه جنایات بیدادگران و بست و بند با ستمکاران و...

خون صدّیقان بپالودند و زان ره ساختند
جز به جان رفتن درین ره یک قدم را بار نیست

از پی مردانگی، پاینده ذات آمد چنار
وز پی تر دامنی، اندک حیات آمد سمن

جان فشان و راه کوب و داد زی و مرد باش
تا شوی باقی، چون دامن فشانی زین دمن

و با گذشت (۲۵) سال، در جمادی الاولی (۱۴۲۴ هـ‌ق) در بعضی از روزنامه‌ها، استفتای چندنفر بدون نام و نشان به عنوان نمایندگان عامّه (سنّی) مذهب مجلس شورا از (۹) نفر از آقایان درباری حوزهٔ علمیّهٔ قم درج شده است که از یکسو، علامت نفاق، إعلان تفرقه، و دهن کجی به مقدّسات مذهبی شیعه بوده است، و از سوی دیگر، پاسخ بعضی از افراد غیر متعهد به

مقدّسات مذهب شیعه در لباس مقدس مذهب که بجای شعار وحدت، با شعور، دعوت به وحدت کند، دعوت به تفرقه نموده است.

از اینرو اعتراضات شدید و سئوالات بسیاری از سوی طبقات مختلف داخل و خارج از کشور، بر اصل استفتاء و بر پاسخ غیر مسئولانه غیر متعهد بد سابقه‌ها، به ما رسیده است، و در ضمن آن اعتراضات و سئوالات دو سئوال: ۱ـ **حقیقت** وحدت در دین مبین اسلام. ۲ـ **حکمت** جشن نهم ربیع الاول عیدالزّهرآء علیها السلام مطرح گردیده است.

ما این دو موضوع را در دو فصل جداگانه در این کتاب بطور بسیار فشرده جهت آگاهی عموم طبقات و خواص، مورد بحث عمیق قرآنی، روایی، علمی، اعتقادی و تاریخی و ... قرار می‌دهیم، و بیان آن اعتراضات و سئوالات و... و تفصیل این دو موضوع را إن شآء الله تعالی به کتاب مستقلی موکول می‌کنیم:

۱ــ وحدت و برآئت از دیدگاه قرآن مجید:

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» سورهٔ أنبیآء: آیهٔ ۲۵). و آل عمران: ۶۴) و النحل: ۳۵ ـ ۳۶) والممتحنة: ۴) و الصافات: ۸۳ ـ ۹۶) و صدها آیات دیگر...

یعنی: و ای رسول خاتم ما محمد مصطفی صلی الله علیه وآله هیچ رسولی را پیش از تو برای هدایت بندگانم نفرستادیم مگر اینکه به آنان وحی کردیم که به مردم بگویند: هیچ خدایی جز من نیست، پس تنها مرا پرستش کنید!

بنابراین، دو موضوع توحید (ولایت)، با برائت از شرک بصورت وحی به تمام رسولان الهی ابلاغ گردیده و تمام امتها به آندو فراخوانده شده‌اند زیرا:

۲ـ توحید بدون برآئت از شرک امکان ندارد:

بدون تردید! توحید و یکتاپرستی، نخستین اصل از اصول اعتقادی تمام اَدیان آسمانی است که با کلمهٔ توحید: «لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ» آغاز و اظهار می-گردد، و این کلمه که در حقیقت یک کلام است که از دو کلمه: ۱ـ کلمهٔ برائت: «لاٰ إِلٰهَ» ۲ـ کلمهٔ جلالهٔ ولایت «اَللهُ» با فاصله بین آندو بحرف کلیدی «إِلاَّ» جهت متمایز ساختن آندو از یکدیگر، ترکیب گردیده، ولی بر اَثر شدّت ارتباط این دو کلمه با متمایز شدن آندو بحرف «إِلاَّ» کلمه، نامیده شده است که ذات اقدس حق فرمود: «كَلِمَةُ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ حِصْني فَمَنْ دَخَلَ حِصْني أَمِنَ مِنْ عَذابي» حدیث قدسی سلسلة الذهب از حضرت عليّ بن موسی الرّضا عليه السلام.

یکـی فـردِ جبّـار و حـیّ و صـمد نـه شـبه و نـه همتـا، نـه جفـت و ولد

چنانچه در حدیث قدسی دیگر فرمود: «وَلاٰيَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبيطاٰلِبٍ حِصْني فَمَنْ دَخَلَ حِصْني أَمِنَ مِنْ عَذٰابي».

لطآئف و اِرتباط اَسرارآمیز این دو جمله با هم را در (تفسیر کبیر البصآئر: ج ۶۰ ص ۴۸۴ ـ ۵۰۱) آورده ایم که دانستن آن بر عموم طبقات، و خواص

ضروری است تا بهتر مولای متقیان امیر مؤمنان امام عليّ علیه‌السلام را بشناسند که چرا به مولی الموحدین، إمام المتقین، امیرالمؤمنین، یعسوب الدین و ... لقب داده شده است؟

اِسلام حتّی ظاهری آن، بدون این دو کلمه و حرف کلیدی آنها، متحقّق نمی‌گردد، چنانچه عبادت اختیاری حتی ظاهری آن بدون تطهیر (زدودن نجاست از بدن، لباس و مکان ...) و تحصیل طهارت، متحقّق نمی‌شود همانطوری که لامپ سالم بدون اتصال دو سیم مثبت و منفی بوسیلهٔ کلید روشن نمی‌گردد.

چند بت بشکست احمد در جهان تاکه ربّ گوی گشتند امّتان
گر نبودی کوشش احمد، تو هم می پرستیدی چو اجدادت صنم

حضرت مولی الموحّدین اِمام المتّقین اَمیرالمؤمنین عَليّ مرتضی عَلَیْهِ آلافُ التَّحیَّةِ وَ الثَّناَء فرمود: «وَ اِنَّما الْاَئِمَّةُ قُوّامُ اللهِ عَلىٰ خَلْقِهِ وَ عُرَفاَؤُهُ عَلىٰ عِبادِهِ، لایَدْ خُلُ الْجَنَّةَ اِلاّ مَنْ عَرفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ، وَلایَدْخُلُ النّارَ اِلاّ مَنْ اَنْکَرَهُمْ وَاَنْکَرُوهُ» النهج: (خ ۱۵۲ ص ۴۷۰) و (خ ۱۵۳ ص ۴۷۹) فیض‌الاسلام.

ومرحوم شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف (التوحید: باب۱۲ ـ حدیث۹، ص ۱۵۲) با سندهای صحیحش از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود: «بِنا عُرِفَ اللهُ، وَ بِنا عُبِدَاللهُ، نَحْنُ الْأَدِلاّءُ عَلَی اللهِ وَ لَوْلانا ما عُبِدَاللهُ»

یعنی: بوجود ما خاندان رسالت، خداوند متعال شناخته شد، و بوجود ما خداوند سبحان پرستیده شده است، مائیم راهنمایان بندگان را بسوی خداوند متعال، و اگر ما نبودیم، خداوند متعال پرستیده نمی‌شد.

پر واضح و روشن است که توحید مرکّب از برآئت و ولایت است که بدون آندو با هم، و در عین حال بدون متمایز ساختن آندو را از یکدیگر - جهت خلط نشدن شرک با توحید، کفر با ایمان، و حق با باطل و... امکان ندارد و حتی برآئت مقدّم بر ولایت است، چنانچه تطهیر قبل از طهارت می-باشد بنابراین ولایت به اهل، بدون برائت از نااهل، و یکتاپرستی بدون تنفّر از بت پرستی امکان پذیر نیست.

توبه کن بیزار شو از هر عدو ... کو ندارد آب کوثر در گلو
هر که را دیدی زکوثر سرخ رو ... او محمّد خوست با او گیر خو
تا أحب لله آیی در حساب ... کز درخت اَحمدی با اوست سیب
هر که را دیدی زکوثر خشک لب ... دشمنش می‌دار همچون مرگ و تب
گرچه بابای توست و مام تو ... کوحتیتت هست خون آشام تو
از خلیل حق بیاموز این سیَر ... که شد او بیزار اوّل از پدر
تاکه أبغض لله آیی پیش حق ... تا نگیرد بر تو رشک عشق دق
تا نخوانی لا و إلّا الله را ... در نیا بی منهج این راه را

خداوند متعال می‌فرماید: «فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَی لاَ انْفِصَامَ لَهَا» سورهٔ بقره: آیهٔ ۲۵۶)

یعنی: پس هر کسی که نخست، کافر بطاغوت گردد و از طاغوتیان برآئت جوید، و ایمان بخداوند سبحان آورد، و در سایهٔ ولایت «الله» درآید تنها در این صورت، به رشتهٔ استوار و ریسمان محکم الهی آویخته است که هرگز گسسته نگردد.

۳ـ طاغوت کیست؟ و طاغوتیان کیانند؟

کلمه «طاغوت» صیغهٔ مبالغه، جمع آن، طواغیت، از مادهٔ «طغیان» است، و در لغت بمعنی تجاوز از مرز معلوم، و تعدّی از حدّ مشخّص می‌باشد، و در آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت وحی معصومین صلوات الله علیهم أجمعین و محاورات عرب، بر هر متجاوز از حد فطرت مرز انسانیت، و خروج از صراط مستقیم و راه هدایت، و از راه حق و عدالت و ورود به منطقهٔ ممنوعهٔ شرک و ضلالت، و حرکت در راههای گوناگون جهالت و جنایت و ظلم و خیانت، و بر هر چیزی که سبب تعدّی انسان از حدود شریعت می‌شود اطلاق می‌گردد، مانند بت، شیطان، هوای نفس، عالِم بی‌عمل، رهبر گمراه کننده، فرمانروای ستمگر، زمامدار زر و زور و تزویر، باطل، جادوگر، سرکش، استثمارگر، ثروت بی-حساب، قدرت، جاه و مقام بدون مهار و کنترل.

مرحوم عليّ بن ابراهيم قمی در تفسير شريف خود، در تفسير فرمودهٔ خداوند متعال: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ» می‌گويد: آنان، غاصبان حق آل محمدی می-باشند، و مراد از «بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى» ولایت حضرت امیرمؤمنان امام عليّ و اَئمّهٔ معصومین بعد از او هستند، و مراد از «اَلَّذينَ كَفَرُا أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» کسانی هستند که ظلم بر آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم نمودند، و آنانی که از آنها پیروی می‌کنند.

ومرحوم علامهٔ مجلسی رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف (بحارالانوار: ج ۲۴ ـ کتاب الإمامة ـ باب ۳۱ ـ انهم علیهم السلام حبل الله المتین و العروة الوثقی ـ حدیث ۴، ص ۸۴) از کتاب (مناقب ابن شهرآشوب ج ۳، ص ۳۴۳) از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام از پدرانش علیهم‌السلام و نیز از حضرت امام باقر علیه‌السلام و از زید بن علي علیه‌السلام در فرمودهٔ خداوند متعال «فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقی» فرمودند: العروة الوثقی: همان مودّت و ولایت ما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است. روایات در این باب از دو طریق شیعه و عامّه زیاد است که در این مختصر نگنجد.

طاغوت در قرآن کریم بمعنی حاکم و فرمانروای طغیانگر نیز آمده است.

خداوند متعال می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَیكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحَاکَمُوا إِلَی الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ وَیُرِیدُ الشَّیطَانُ أَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِیدًا» سورهٔ نسآء: آیهٔ ۶۰).

یعنی: اَی رسول گرامی ما! آیا با چشم دل به آیندهٔ امتت نمی‌نگری که گروهی از آنانی که گمان می‌کنند بقرآن کریم و بکتب آسمانی قبل از تو ایمان آورده‌اند، در حالی که آنان پس از تو، طاغوت را بر خود حاکم و فرمانروا قرار میدهند و حال آنکه آنها امر شدند که به طاغوت کافر گردند، و این انتخاب آنها، طاغوت را به عنوان رهبر و حاکم بر خود، از وساوس شیطان است که میخواهد آنان را از این راه راست و نجات بضلالت و گمراهی و انحطاط غیر قابل نجات بکشاند.

یکی از اظهر مصادیق طغیانگران، فرعون مصر است که خداوند متعال خطاب به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «اِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» سورۀ نازعات: آیۀ ۱۷).

یعنی: ای موسی جهت هدایت، برو بسوی فرعون که سخت طغیان و از حدّ و مرز انسانیّت خارج و گردن‌کشی کرده است.

۴ـ غاصبان خلافت بر روش فرعون، طغیانگر مصر:

حضرت امیرمؤمنان امام علی علیه السلام در اینکه غاصبان خلافت و سرسپردگان سقیفۀ سخیفه، پس از رحلت حضرت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روش فرعون، طغیانگر مصر را برگزیده‌اند می‌فرماید: «حَتّٰى إِذٰا قَبَضَ اللهُ رَسُولَهُ صلی الله علیه و آله رَجَع قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقٰابِ، وَ غٰالَتْهُمُ السُّبُلُ، وَ اتَّكَلُوا عَلَى الْوَلاٰئِجِ وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ، وَ هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ، وَ نَقَلُوا الْبِنٰاءَ عَنْ رَصِّ أَسٰاسِهِ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، مَعٰادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، وَ أَبْوابُ كُلِّ ضٰارِبٍ فِي غَمْرَةٍ، قَدْ مٰارُوا فِي الْحَيْرَةِ، وَ ذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ عَلىٰ سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَونَ مِنْ مُنْقَطِعٍ إِلَى الُدنْيٰا رٰاكِنٍ، أَوْ مُفٰارِقٍ لِلدّينِ مُبٰايِنٍ» نهج البلاغة: آخر خطبه ۱۵۰ ـ فیض الاسلام، ص ۴۶۰). و (خ ۲۳۴ ص ۸۰۷ ـ ۸۱۱)

یعنی: زمانی که خداوند متعال رسول خاتمش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بسوی خود فرا خواند، گروهی از اصحاب دروغینش، در اختلاف و پراکندگی و شرک و ضلالت به قهقرا و زمان جاهلیت برگشتند، و از خط کلمۀ توحید، و مرز توحید کلمه، دور و در جادّه‌های کفر و ضلالت و

انحطاط و سقوط از انسانیت قرار گرفتند، و بر غیر خداوند متعال تکیه کرده-اند، و با غیر خویشاوندان اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) پیوند برقرار نمودند و از وسیله‌ای (اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام) که مأمور به مودّت و تمسّک به آن بوده‌اند کناره گرفتند، و بناء و اساس ولایت و خلافت الهی و حکومت اسلامی را از محل خود برداشته، و در غیر جایش نصب کردند، این غاصبان خلافت، و سرسپردگان سقیفۀ ملعونه، محور همۀ شرارتها، جنایتها و خیانتها، کانون تمام ستمگریها، ظلمها، خیره سریها و خودکامگیها، درهای ورودی جمیع گناهها، گمراهیها و انحرافها، و پناهگاه همۀ عقیده‌های باطل تا روز قیامت‌اند.

این غاصبان خلافت، این سرسپردگان سقیفۀ سخیفه، بر اثر این واپس گرایی به زمان جاهلیت، سرانجام در حیرت و سرگردانی و انحطاط غیرقابل نجات فرورفتند، و در گرداب مستی جاه و مقام، و جهل و نادانی، دیوانه‌وار بر روش و آئین آل فرعون گیر کردند. گروهی از آنها، دل به متاع دنیا بستند، و به شهرت و شکم و شهوت دنیا تکیه نمودند، و برخی، با بدعت در دین و ظلم و ستم آشکار بر اهل بیت وحی معصومین علیهم السلام از دین مبین اسلام جدا گشتند، و برای همیشه پیوند خود را با دین گسستند، و تا پایان عمر بر جاده-های کفر و ضلالت و جهل و دنائت و انحطاط و سقوط از انسانیت باقی مانده‌اند.

ما در (تفسیر سورۀ مبارکۀ والعصر یا منشور جهانی دین مبین اسلام: (ج۱، ص ۱۱۶ ـ ۱۲۷ ـ درس دهم) در شرح این فراز از نهج البلاغۀ شریفه مطالب بسیار آموزنده‌ای را آورده‌ایم مراجعه شود.

مرحوم کلینی در کتاب شریف (روضة الکافي: ج ۸، ص ۱۸ ـ حدیث ۴) با سندهایش از حضرت امام باقر علیه‌السلام خطبهٔ حضرت امیرمؤمنان امام علي علیه‌السلام را که معروف به «خطبة الوسيلة» است نقل کرد که: مولای متقیان امام علي علیه‌السلام پس از هفت روز از رحلت (شهادت) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این خطبه را در مدینه، ایراد فرمود، و اصول اعتقادی دین مبین اسلام و منشأ اختلاف مسلمانان، پس از رحلت (شهادت) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را تفصیلا بیان کرد.

ما ترجمهٔ بخشی از آنرا در اینجا می‌آوریم که حضرت امیرمؤمنان امام علي علیه‌السلام فرمود: «آنان (صحابهٔ دروغین) در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تظاهر به امانت داری، و اسلام را پناهگاه خود قرار داده‌اند، و این تا زمانی بوده که خداوند متعال جان رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرفت، و او را به سوی خود فراخواند، و آنان (صحابهٔ دروغین) پس از رحلت (شهادت) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به اندازه یک لحظهٔ خواب یا یک چشم بر هم زدن، به کفر گذشتهٔ خود برگشتند و واپس گرا شدند، و خواستار انتقام خون کفّاری که به دست امیرمؤمنان امام علي علیه‌السلام و صحابهٔ راستین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به قتل رسیده‌اند، شدند، و خواستار آنچه که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در میدان جنگ و فتوحات از غنائم به‌دست آورده، شدند، و لشکری را آراسته کردند که در صورت مخالفت خاندان رسالت علیهم السلام با آنان در امر خلافت، با اهل بیت وحی علیهم‌السلام بجنگند. و اینان پس از رحلت (شهادت) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دَرِ منزلش را بستند، و مردم را از رفت و آمد به خانهٔ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله منع کردند.

و قنفذ به دستور عمر بن الخطاب، دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله فاطمهٔ زهرا عليها السلام را کتک زد، و گروهی حمله به خانه‌اش بردند، و این صحابهٔ دروغین آثار و سنّت رسول خدا صلى الله عليه وآله را تغییر دادند، و از احکامش روی برتافتند، و از نور هدایتش دور شدند، و جانشین به حق رسول خدا صلى الله عليه وآله را کنار زدند، و کسی دیگر (ابوبکر) را جای او قرار دادند، و بر خاندان رسالت علیهم السلام ظلم کردند، و ابی بکر را که خود به عنوان جانشین رسول خدا صلى الله عليه وآله انتخاب کردند، بهتر از عليّ بن ابیطالب عليه السلام که رسول خدا صلى الله عليه وآله به امر خداوند متعال جانشین خود قرار داده دانستند، و مهاجرین آل أبی قحافه را بهتر از مهاجرین بنی‌هاشم که حافظ اسرار رسول خدا صلى الله عليه وآله بوده‌اند دانستند.

ای مردم! بدانید و آگاه باشید! همانا اول دروغی که پس از رحلت (شهادت) رسول خدا صلى الله عليه وآله در اسلام واقع شده، دروغی بود که آنان به رسول خدا صلى الله عليه وآله نسبت داده‌اند که گفتند: رسول خدا صلى الله عليه وآله ابوبکر را جانشین خود قرار داده است، و چون سعد بن عباده را کنار زدند، از حرف سابقشان برگشتند و گفتند: رسول خدا صلى الله عليه وآله کسی را جانشین خود قرار نداده و ما خود جانشین برای او معیّن میکنیم، پس رسول خدا صلى الله عليه وآله اول کسی است که پس از رحلتش نسبت دروغ به او داده‌اند ...» تا آخر خطبه.

۵ـ غاصبان خلافت بر جادهٔ ضلالت:

حضرت امیرمؤمنان امام عليّ عليه السلام در اینکه خود بر جادهٔ حق، ثابت قدم مانده، و غاصبان خلافت و سرسپردگان سقیفهٔ شومه بر پرتگاه باطل و گمراهی قرار گرفته و سقوط کرده‌اند سوگند یاد می‌کند و می‌فرماید: «فَوَ

الَّذي لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ إِنّي لَعَلٰى جٰادَّةِ الْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَعَلٰى مَزَلَّةِ الْبٰاطِلِ» نهج البلاغة: آخر خطبهٔ ۱۸۸ ـ ص ۶۳۴ فیض الاسلام).

یعنی: سوگند به آن خدایی که جز او خدایی نیست**!** هر آینه من بر راه حق، استوار هستم، و غاصبان خلافت، سرسپردگان سقیفهٔ ملعونه دشمنان و مخالفان ما بدون تردید بر لغزشگاه ضلالت و پرتگاه باطل قرار گرفته و سقوط کرده‌اند.

حضرت مولی الموحّدین امام علي‌علیه‌السلام در جنایات و نکبتها و مآل أمر سرسپردگان سقیفهٔ ملعونه فرمود: «زَرَعُوا الْفُجُورَ، وَ سَقَوْهُ الغُرورَ، وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ» نهج البلاغة: خطبهٔ دوّم ـ ص ۴۵ فیض الاسلام).

یعنی: این سرسپردگان سقیفهٔ سخیفه و فرزندان نامشروع آن، با منحرف ساختن امر خلافت و ولایت از جایگاهش، تخمهای مفاسد• اجتماعی و اخلاقی، و بذرهای فجور و فحشاء را در جوامع بشری افشاندند، و با آب غرور، نیرنگ و فریب، و زر و زور و تزویر آبیاری کردند، و ثمرات بسیار کشنده و محصول بسیار تلخ آنرا که جز انحطاط و بدبختی، و ضلالت و گمراهی برای جوامع بشری نبود برداشت کرده‌اند.

بدون تردید**!** اگر حرکت جهان شمول و انسان ساز زمان رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بوسیلهٔ جانشین بحق آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی حضرت امیرمؤمنان امام علي‌علیه‌السلام ادامه می‌یافت، و به‌دستهای مرموز و خیانتکار غاصبان خلافت به اسارت در نمی‌آمد، جوامع بشری در تمام ابعاد زندگی مادی و معنوی، اعتقادی و اقتصادی، پیشرفت علم و تمدّن و خیر و سعادت و ... از هنگام انحراف تاکنون، غیر از این بود که بوده و هست**!**

۶ ـ دین در اسارت غاصبان خلافت:

حضرت امیرمؤمنان امام علی علیه السلام در اینکه دین مبین اسلام پس از رحلت (شهادت) حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اسارت صحابهٔ دروغین و غاصبان خلافت و سرسپردگان سقیفهٔ شومه درآمده است در نامه‌ای که برای مالک اشتر نخعی در زمان فرمانروایی بر مصر نوشته اشاره فرموده است: «فَإِنَّ هٰذَا الدّینَ قَدْ كٰانَ أَسيراً في أَيْدِي الْأَشْرٰارِ، يُعْمَلُ فيهِ بِالْهَوٰى، وَ تُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيٰا» نهج البلاغة ـ بخش نامه‌ها ـ رقم ۵۳ ـ بند ۴۲ ـ ص ۱۰۱۰ فیض الاسلام).

یعنی: بتحقیق این دین مبین اسلام پس از رحلت (شهادت) رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون تردید در دستهای اشرار اسیر شد، که در آن طبق هواهای نفسانی عمل می‌شد، و بوسیلهٔ دین، به جاه، مقام، شهرت، شکم، شهوت و متاع دنیا می‌رسیدند، چه اینکه دین، نزد آنها، یک وسیله، و دنیا برای آنها یک هدف بوده است، از اینرو دین را فدای دنیایشان می‌کردند.

به (تفسیر سورهٔ مبارکه والعصر: ج ۱ ص ۲۵۴ ـ ۲۷۶ ـ درس ۲۱ – ۲۲) در شرح این فراز از نهج البلاغهٔ شریف مراجعه شود.

بر هیچ مسلمان حلال زاده، و محقق اندیشمند در رویدادهای جانکاه تاریخ اسلامی پوشیده نیست که غاصبان خلافت و فرزندان نامشروع سقیفهٔ سخیفه، برای نیل به حکومت، ریاست، جاه و مقام و... کمترین باکی از مخالفت با فرامین آسمانی، و تکذیب آن، از خیانت به دین مبین اسلام و بدعت در آن، و از اهانت به رسول الله صلی الله علیه و آله و ایذای به آن حضرت صلی الله علیه و آله و ظلم و جنایت به خاندان رسالت، علیهم السلام نداشته‌اند که نمونه‌اش تخلف جبت و

طاغوت یعنی ابوبکر و عمر بن الخطاب در آخرین روزهای زندگی رسول خداﷺ از فرمان خداوند سبحان در امارت اسامه بن زید و پذیرش لعن خداوند قهّار و رسولشﷺ را بر خود، و اهانت عمر در آخرین لحظات حیات نبیّ گرامی اسلام به آن حضرتﷺ بوده است که گفت: «إِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»

یعنی: «البته این مرد (رسول خداﷺ) هرآینه هذیان و یاوه می‌گوید» و فریقین آنها را در مآخذ و منابع معتبرهٔ نزد خود نقل کرده‌اند که ذکر آنها در این مختصر نگنجد.

اگر این مخالفتها، تکذیبها، بدعتها، اهانتها، ظلمها، خیانتها، حق کشی‌ها، خودکامگیها و جنایتها و ... ایذاء به خداوند سبحان و رسولشﷺ نمی‌باشند، پس معنی ایذاء چیست؟ و مصداقش کدام است که خداوند متعال موذیان را در دنیا و آخرت لعن کرده است؟

۷ـ اذیت کنندگان خدا و رسولشﷺ کیانند؟

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِي الْدنْيٰا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً مُهيناً» سورهٔ احزاب: آیهٔ ۵۷).

یعنی: بتحقیق کسانی که با مخالفت از فرامین الهی، خداوند متعال و رسولشﷺ را اذیت می کنند، خداوند قهار، آنانرا در دنیا و آخرت، لعن کرده، و عذاب بسیار خوارکننده‌ای را در آخرت برای آنان مهیّا نموده است.

روایات متواترهٔ بسیاری از دو طریق شیعه و عامه، در منابع و مآخذ معتبرهٔ نزد آنان نقل شده است که اذیت به هر یک از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم صلوات الله اذیت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اذیت به خداوند متعال است، و اذیت کنندگان به آنان، غاصبان خلافت، و سرسپردگان سقیفهٔ ملعونه بوده‌اند.

و ما اکثر آن روایات را در موارد مناسبی در کتاب (تفسیر کبیر البصآئر) بدقّت تمام نقل کرده‌ایم که از جمله آن موارد، بحث (النزول: ج ۳۲، ص ۳۷) و (بحث روائی: ج ۳۲، ص ۳۸۰) و بحث (الایذاء و اللعنة: ج ۳۲، ص ۶۷۰ ـ الی ـ ۶۸۰) در تفسیر سورهٔ «الأحزاب»، و نیز در (ج ۵۹، ص ۷۴۶) در تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «الکوثر» و دهها روایت از فریقین می‌باشند و از جملهٔ آن روایات، نسائی در کتاب (الخصآئص) از نطنزی با سندهایش از جابر، و همهٔ آنها از عمر بن الخطاب نقل کرده‌اند که گفت: «من به عليّ بن ابیطالب علیه السلام جفا میکردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا دید، فرمود: ای عمر! بتحقیق تو مرا اذیت کردی! عرض کردم: پناه بخدا از اینکه تو را اذیت کرده باشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا تو عليّ بن ابیطالب علیه السلام را اذیت کردی، و کسی که عليّ علیه السلام را اذیت کند مرا اذیت کرده است، تفسیر کبیر البصائر: ج ۵۹، ص ۷۴۸ ـ حدیث ۵) که در ایذاء به حضرت امیرمؤمنان امام عليّ علیه السلام و لعن به اذیت کنندگان به آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌باشد.

و از جملهٔ آن روایات بسیار، دهها روایتی است که ما در تفسیر کبیر البصآئر: ج ۵۹، ص ۹۷۲ ـ ۹۷۷) تحت عنوان: «مَنْ أَغْضَبَ فٰاطِمَةَ الزَّهرآءَ علیها السلام وَ آذٰاهٰا فَهُوَ في نٰارِ جَهَنَّمَ» (حدیث ۵) از ثعلبی که از اعاظم قدمای عامّه بشمار

می‌رود در تفسیر فرمودهٔ خداوند متعال: «وَ إِنّي سَمَّيْتُهٰا مَرْيَمَ» سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۳۶) نقل کردیم که: «رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ آذاى فٰاطِمَةَ أَوْ أَغْضَبَهٰا، فَقَدْ آذاى أَبٰاهٰا وَ أَغْضَبَهُ»

یعنی: «کسی که فاطمه را بیازارد و یا به غضب درآورد، پس پدر فاطمه را آزرده و به غضب درآورده است، و بتحقیق خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الَّذينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِي الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ» الاحزاب: ۵۷)

بغدادی از أعاظم عامّه در (تاریخ بغداد: ج ۱، ص ۲۷۴) آورده است و در (میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۱۳۱) نیز آمده است: «أَوَّلُ شَخْصٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فٰاطِمَةُ» **یعنی:** اول کسی که وارد بهشت می‌شود فاطمه زهراء علیها صلوات الله می‌باشد.

فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها کسی است که رسول گرامی اسلام در شب معراج دید که بر دَرِ بهشت نوشته شده است: «فٰاطِمَةُ خِيَرَةُ اللهِ» یعنی: فاطمه برگزیده خداوند متعال است.

۸ـ لعنت خدا و رسولش ﷺ بر اذیت کنندگان به آل رسول الله ﷺ:

بدون کمترین تردید! از طریق عامّه ثابت شده است که ابوبکر و عمر بن الخطاب، نهایت اذیت، آزار، ظلم، ستم، اهانت و هتک حرمت و .. را بر حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها روا داشته‌اند، و فدک که طبق نصّ قرآن کریم حق مسلّمش بوده غصب کرده (الاسراء: ۲۶) و (الروم: ۳۸) و از ارث و خمس منعش نموده و دَرِ خانه‌اش را به آتش کشیده و سیلی

بصورت مبارکش زد و دَر به پهلویش و تازیانه به بازویش زده و محسنش را سقط کرده و حریم رسالت و حرمت خانه وحی را دریده‌اند، و آن حضرت سلام الله علیها بر اَثر این ظلمها، ستمها، حق کشیها، هتاکی‌ها و ضربتها به شهادت رسیده است، و در روزهای آخر عمرش با آن دو جبت (ابوبکر) و طاغوت (عمر) سخن نمی‌گفته، و اجازهٔ عیادت از خود را به آنان نداده، و وصیّت کرده که پس از شهادتش، وی را شبانه دفن نمایند تا آنها بر تشییع جنازه‌اش حاضر نشوند، و حتّی قبرش مخفی بماند تا آندو، جهت تحمیق مردم، بر سر قبرش نیایند و بظاهر، اظهار ندامت، استغفار و عذرخواهی از جنایات گذشته خود ننمایند و در هر عصر و زمان و مکان این سئوال مطرح گردد که: چرا قبر تنها دختر رسول خدا(ص) صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها مخفی و نامعلوم است؟

تا علمای راستین دینی و رهبران بحق مذهبی و.... حکمت آنرا برای مردم بحق بیان کنند تا مظلومیت آن حضرت(ع) از یکسو، و جنایات غاصبان خلافت از سوی دیگر همواره بازگو شود.

روایات متواترهٔ زیادی از طریق عامّه در منابع و مآخذ معتبرهٔ نزد آنان نقل شده است که حضرت صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها از دنیای فانی به دار باقی ارتحال یافته درحالی که از آن دو جبت و طاغوت یعنی ابوبکر و عمر بن الخطاب غضبناک و ناراضی بوده است.

وما تعدادی از آن روایات را در مواردی از (تفسیر کبیر البصآئر) آورده ایم که از جمله آن موارد در (ج ۳۰، ص ۹۹۰ ـ ۱۰۰۱) و (ج ۵۹ ص ۹۶۵ ـ ۹۷۱) می‌باشد.

۹ـ اهانت کفرآمیز ابوبکر و عمر در خطبه فدک به امام عليّ و زهراء أطهر عليهما السلام:

ما در تفسیر سورهٔ روم، آیه (۳۸) در موضوع فدک، بیش از (۵۰۰) صفحه در (تفسیر کبیر البصآئر: ج ۳۰) در ابعاد مختلف قرآنی، روایی، اعتقادی، علمی، تاریخی، فقهی، سیاسی و اجتماعی و .... عمیقاً بطور مشروح بحث کرده ایم که با مراجعه و مطالعهٔ دقیق بحثهای: ۱ـ (النزول ص ۳۱ ـ ۳۰)، ۲ـ (البیان: ص ۱۹۶)، ۳ـ (تحقیقٌ في الأقوال: ص ۳۶۴)، ۴ـ (التفسیر و التأویل: ص ۴۶۵)، ۵ـ (بحث روائي، ص ۵۳۷)، ۶ـ خطبهٔ فدک در شانزده فصل و چهل عنوان در بخش معارف از صفحه (۶۸۰ ـ الی ـ ۱۱۰۵)، کمترین تردیدی برای هیچ مسلمان حلال‌زاده و محقق اندیشمند در کفر ابوبکر و عمر بن الخطاب باقی نمی‌ماند.

مخصوصا به صفحهٔ (۷۴۲ ـ ۷۴۶) که عمربن الخطاب نامهٔ فدک را با اهانت از دست حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها گرفته، و آنرا پاره نمود، و حضرت فاطمه علیها السلام او را نفرین کرد که خداوند قهار شکمت را پاره کند که با دست توانای ابولؤلؤ رضوان الله تعالی علیه پاره گردیده است.

و به صفحهٔ (۹۴۴ ـ ۹۴۹) تحت عنوان (اهانت ابی بکر و کفرش) که ابن ابی الحدید معتزلی در (شرح نهج البلاغة: ج ۱۶، ص ۲۱۵ ـ ۲۱۴، در شرح نامهٔ حضرت امیرمؤمنان امام عليّ علیه السلام به عثمان بن حنیف انصاری ـ رقم نامه ـ ۴۵) نقل می کند که: «فَلَمّٰا سَمِعَ أَبُوبَكْرَ خُطْبَتَهٰا شُقَّ عَلَيْهِ مَقٰالَتُهٰا، فَصَعَدَ الْمِنْبَرَ وَ قٰالَ: أَيُّهَا النّٰاسَ! مٰا هٰذِهِ الرِّعَةِ إِلىٰ كُلِّ قٰالَةٍ! أَيْنَ كٰانَتْ هٰذِهِ الْأَمٰانِيّ في عَهْدِ رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله أَلٰا مَنْ سَمِعَ فَلْيَقُلْ، وَ مَنْ شَهِدَ فَلْيَتَكَلَّمْ،

إِنَّما هُوَ ثُعالَةٌ شَهيدُهُ ذَنَبُهُ، مُرِبٌّ لِكُلِّ فِتْنَةٍ، هُوَ الَّذي يَقُولُ: كَرُّوها جِذْعَةً بَعْدَ ما هَرِمَتْ، يَسْتَعينُونَ بِالضَّعَفَةِ، وَ يَسْتَنْصِرُونَ بِالنِّساءِ، كَأُمِّ طِحالٍ أَحَبُّ أَهْلِها إِلَيْهَا الْبَغْيُ ...».

یعنی: وقتی ابوبکر بن ابی قحافه، خطبهٔ فاطمهٔ زهراءعلیها السلام در موضوع فدک را شنید، گفته‌های فاطمه‌علیها السلام بر ابی بکر، گران، سخت و سنگین آمد و بر منبر رفت و گفت: «این حرف‌های نامربوط چیست که فاطمه می‌گوید، إدّعای فاطمه، فدك را و عليّ را به عنوان شاهد معرفی کردن، همانند ادّعای روباه است که دُمَش را گواهش قرار می‌دهد، فاطمه در ادّعایش بر فدك، شوهرش عليّ را شاهد می‌گیرد در حالی که عليّ، آدم همیشه فتنه گر است، عليّ کسی است که می‌گوید: شتر (خلافت) پس از آنکه پاگرفته (پیر شده است) را بحال اولش (زمان رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم) برگردانید، عليّ و آل رسول، همواره در کارهایشان از صاحبان عقل ضعیف و زنها یاری می‌طلبند، عليّ همانند زن زانیهٔ زمان جاهلیت است که جز عمل زشت از او سر نزند......».

۱۰ــ یکبار هم که شده با دیدهٔ انصاف قضاوت کنید!

کلام ابوبکر بن ابی قحافه را عده‌ای از اعاظم عامّه در منابع مهمّ خود نقل کرده‌اند که از جملهٔ آنها: احمد بن عبدالعزیز جوهری بغدادی متوفی (۳۲۳ هـ‌ق) در کتاب خود: (السقیفة و فدك: ص ۱۰۲ ـ چاپ مکتبهٔ نینوای ـ تهران ـ ناصرخسرو ـ کوچهٔ مروی) آورده است.

ای خواننده‌ای که در هر دین، آئین، مذهب، پست، مقام، لباس، شغل و موقعیت و ... قرار داری! تو را به هر کسی که تو آنرا دوست، و به هر چیزی که تو بدان اعتقاد داری سوگند! با دقت کامل، و تأمّل تمام و دیدهٔ انصاف در این چند جملهٔ ابی بکر بن ابی قحافه ـ که پس از خطبهٔ حضرت صدّیقهٔ طاهره در مسجد النبیّ مدینهٔ منوّره، در حضور جمع کثیری از زن و مرد، و در حضور زهرای اطهر سلام الله علیها بر فراز منبر رسول الله صلی الله علیه و آله قرار گرفته ـ برای چند روز ریاست، جاه، مقام، پست و شهرت و ... از فرمایشات حضرت صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سیدة نسآء العالمین، بضعهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله که آیهٔ تطهیر در شأن او نازل گردیده و ... به چه چیز «الرِّعَة» یعنی چرت و پرت، حرفهای نامربوط، اراجیف و مزخرفات و ... تعبیر کرده، و آن‌ام أبیها سلام الله علیها را به چه موجودی: «ثُعَالة» یعنی روباه، تشبیه نموده است؟!

فاطمه‌ای که در قرآن کریم به عنوان جمع «نِسآءَنا» سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۶۱) منحصر به فرد آمده است.

و طبق نص قرآن کریم: «أَنْفُسَنا» سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۶۱) از نفس نفیس رسول الله صلی الله علیه و آله به دُم روباه و «مُرِبٌّ لکل فتنة» یعنی عليّ همیشه فتنه جو، و همواره فتنه‌گر، و به «أُمّ طِحٰال» یعنی زن زانیه، فاحشه و بدکاره زمان جاهلیت تعبیر کرده است!

و از اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین: «يَسْتَعينُونَ بِالضَّعَفَةِ وَ يَسْتَنْصِرُونَ بِالنِّسآءِ» که از تهیدستان و بیچارگان و کم عقلان استعانت و از زنان یاری می‌جویند تعبیر نموده است!

این است دیدگاه ابوبکر بن ابی قحافه، در شأن نفس رسول الله صلی الله علیه و آله مولی الموحدین، امام المتقین امیرالمؤمنین عليّ بن ابیطالب علیه السلام و در شأن صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سیدة نسآء العالمین‌ام أبیها بضعة رسول الله صلی الله علیه و آله و... .

و آن هم وجدان و انصاف و قضاوت شما تا چه اندازه؟ و چگونه باشد؟

۱۱ــ راشدین کیانند؟

آیا اینست اول خلفای راشدین! راشد یعنی کسی که راه حق و هدایت را از راه باطل و گمراهی یافته است، خداوند متعال می‌فرماید: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» سورهٔ بقره آیهٔ ۲۵۶).

یعنی: راه حق و باطل، راه ایمان و کفر، و راه هدایت و ضلالت و ... برای همه، روشن گردیده است؛ آیا ابوبکر با این دیدگاه نسبت به خاندان رسالت صلوات الله علیهم اجمعین راه حق را یافته است؟

خداوند متعال راشدین را در قرآن کریم اینگونه معرفی فرموده است «وَ لٰكِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْايمانَ وزَيَّنَهُ في قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ اِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ أُولئِكَ هُمُ الرّاشِدُونَ» سورهٔ حجرات: آیهٔ ۷)

یعنی: و لکن خداوند متعال به لطف خود، مقام ایمان را محبوب شما مؤمنان راستین قرار داده، و کفر و فسوق و گناه را منفور نظرتان ساخت، تنها اینها راه یافتگان راه حق و هدایت، و دور از باطل و ضلالت هستند.

آیا براستی: غاصبان خلافت، اصحاب سقیفهٔ سخیفه و سرسپردگان آنها چنین بوده‌اند، اگر چنین بوده‌اند، پس العیاذ بالله، خداوند سبحان و رسولش صلی الله علیه و آله و فاطمهٔ زهراء و دوازده امام معصوم صلوات الله علیهم دروغ گفته‌اند!

آیاشیطان مطرود از درگاه خداوند متعال را مقرّب درگاه خداوند سبحان خواندن، تکذیب فرمودهٔ خداوند قهار نیست؟؟؟!!! ای ریاست جویان خودفروخته، ای سیاستبازان فرومایه! و اَی شعور باختگان احمق مِنْ هبنّقة ای‌شیادان خودباخته! شما برای چند روز پست و مقام و شهرت و شکم و شهوت و .. تن به هر ذلت و نکبت میدهید؛ ننگتان باد.

خداوند قهار لعنت کند هر کسی را که از این خلفای مثلّث شوم غاصبین، ضالین ومضلّین که بفرمودهٔ حضرت امیرمؤمنان امام عليّ عليه السلام که: اینان مرکبهای شیاطین بوده‌اند به راشدین تعبیر نماید. نهج البلاغة: (خ ۷ ص ۵۹) و (خ ۵۰ ص ۱۳۷) و (خ ۲ ص ۴۵) فیض الاسلام

آیا اینست مهر عليّ علیه اَفضل صلوات الله که از غاصبان خلافتش براشدین تعبیر کنند؟

گر منزل افلاک شود منزل تو ‌ ‌ و از کوثر اگر سرشته باشد گل تو
چون مهر عليّ نباشد اندر دل تو ‌ ‌ مسکین تو و سعیهای بیحاصل تو

۱۲ــ خلفای غاصبین، مرکبهای شیاطین از دیدگاه قرآن کریم و اهل بیت وحی معصومین عليهم السلام:

در بسیاری از آیات کریمهٔ قرآن مجید و روایات صحیحهٔ وارده از اهل بیت وحی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از غاصبان خلافت، از دشمنان و مخالفان خاندان رسالت عليهم السلام و از اصحاب دروغین و سرسپردگان سقیفهٔ ملعونه به نفسها، مرکبها، چشمها، گوشها و زبانهای شیاطین تعبیر شده است.

از جملهٔ آیات کریمه، خداوند متعال خطاب به آنان می‌فرماید: « فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ - إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ» سورهٔ محمّد صلی الله علیه و آله: آیهٔ ۲۲ـ۲۵).

یعنی: ای سرکردهٔ منافقان از صحابهٔ دروغین! شما در سرهایتان چه می‌پرورانید؟ شمایی که آرزو دارید، ـ پس از رحلت (شهادت) رسول خدا صلی الله علیه و آله بخلافت و فرمانروایی بر مسلمین برسید، اگر شما بر آنان سلطه یابید بخاطر چند روز ریاست، جاه و مقام و متاع دنیا و ... بر روی زمین، افساد و مردم را از ولایت به خاندان رسالت علیهم السلام باز داشته و محروم خواهید نمود و در بین مسلمانان ایجاد اختلاف، تفرقه و جدائی انداخته، و حرمت خویشاوندی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواهید درید، آری این إفسادگران، این تفرقه اندازان، و این درندگان حرمت خاندان رسالت علیهم السلام برای چند روز خلافت ننگین خود، کسانی هستند که خداوند متعال آنها را بر اثر این کارهای زشتشان لعن، و گوشهاشان را از شنیدن سخنان حق، کر و دیده‌های دلهاشان را از دیدن و پیمودن راه حق، کور نموده است.

البته کسانی که پس از روشن شدن راه حق از باطل، از حق دور و به عقب برگشته، و واپس گرا شدند، شیطان، ارتکاب هرگناه، ظلم، ستم، خیانت و جنایت را در نظر آنان، آسان، و آرزوهای آنها را طولانی گرداند.

ما روایاتی را در تفسیر این آیات کریمه از دو طریق شیعه و عامّه در (تفسیر کبیر البصآئر: ج ۳۹ ص ۴۵۵ ـ ۴۴۵) آورده‌ایم، به آنها مراجعه شود.

و اما از جملهٔ روایات وارده، فرمودهٔ حضرت امیرمؤمنان امام علی علیه‌السلام دربارهٔ غاصبان خلافت، و سرسپردگان سقیفهٔ سخیفه است که می‌فرماید: «إِتَّخَذُوا الشَّيْطٰانَ لِأَمْرِهِمْ مِلاٰكاً، وَ اتَّخَذَ هُمْ لَهُ أَشْرٰاكاً، فَبٰاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِلِسٰانِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ، فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطٰانُ فِي سُلْطٰانِهِ، وَ نَطَقَ بِالْبٰاطِلِ عَلىٰ لِسٰانِهِ» نهج البلاغة: خطبهٔ ۷ ص ۹» فیض الاسلام

یعنی: این غاصبان خلافت، این منافقان بدسیرت، این صحابهٔ دروغین، این دشمنان و مخالفان خاندان رسالت علیهم‌السلام و این سرسپردگان سقیفهٔ ملعونه، شیطان را تکیه گاه و ملاک کارهاشان قرار داده و به او اعتماد کرده‌اند، شیطان هم، آنان را شریک و دام خود در ضلالت و گمراهی مردم برگزیده است، پس آهسته آهسته با آنها آمیزش کرده، و تخمهای کفر و نفاق، پستی و انحطاط و دنائت و رذالت را در سینه‌هاشان گذارده و آن تخمها را بتدریج در دامانشان پرورش داده، و آنان با تمام وجود، فرمانبردار او شدند، از اینرو شیطان با چشمهای آنان می‌نگریست، و با زبانهای آنها سخن می گفت.

و با دستیاریشان بر مرکب گمراه کنندهٔ خویش سوار می‌شده، و کردار زشت، و گفتار باطل، و رفتار ناپسند را به نظرشان زیبا جلوه می‌داده است، اینان همآنند کسانی بودند که گفتار، رفتار و کردارشان گواهی می‌داده که اعمالشان با همیاری و هماهنگی شیطان انجام شده، و سخنان باطل را شیطان بر زبانهایشان نهاده است.

از این‌رو شیطان در روز سقیفۀ ملعونه، نخستین کسی بود که با ابوبکر، زمانی که بر فراز منبر در مسجد النبیّ ﷺ نشست بیعت کرد، و دیگران با پیروی از شیطان، دست بیعت بسوی ابی بکر دراز کرده‌اند.

۱۲ـ یکتاپرستی، زیر پرچم بت پرستی شیطان:

خداوند سبحان خطاب به همۀ انسانها در هر عصر و زمان و مکان می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ـ وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» سورۀ یس: آیۀ ۶۰ ـ ۶۱).

یعنی: جهان آفرین، خطاب بتمام انسانها در هر عصر و زمان و مکان می‌فرماید: أی فرزندان آدم! آیا بر اساس فطرت با شما عهد نبستم ـ و فطرت توحید و یکتاپرستی را در ذات شما قرار ندادم ـ که شیطان را هرگز نپرستید، زیرا او دشمن آشکار شما است؟ و بر همین اساس با شما عهد نبستم که تنها مرا پرستش کنید، زیرا تنها توحید و یکتاپرستی، راه مستقیمی است که می‌تواند انسان را به کمال انسانی و بسر منزل خیر و سعادت دنیا و آخرت برساند؟

و خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَبِعَهْدِ اللهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» سورۀ انعام: آیۀ ۱۵۲ و ۱۵۳).

یعنی: أی بندگان خداوند سبحان! هرگاه سخنی می‌گوئید، جانب حق و عدالت را رعایت کنید، اگرچه گفتار حق بر ضرر خویشاوندان شما تمام شود، و این حق جویی و عدالت خواهی یک عهد و پیمان الهی با شما است که باید، طبق آن، وفا کنید، و خداوند متعال همهٔ شما را به عمل به عهد و پیمان الهی در هر حال، وصیت می‌کند، تا همواره بیاد شما باشد و از آن غفلت نکنید، و البته این وفای بعهد الهی، تنها راه مستقیم من، بسوی کمال انسانی شما است، پس تنها در آن راه راست قرار گیرید، و بسوی قُلّهٔ کمال انسانی حرکت کنید.

و در راهها و خطهای پر پیچ و خم دیگر قرار نگیرید، که از راه مستقیم من دور و از یکدیگر متفرّق و جدا، و در سراشیبی انحطاط، و سقوط از انسانیت قرار خواهید گرفت. این حرکت همهٔ شما در یک خط مستقیم، و دوری از خطوط دیگر، یک وصیت الهی است تا طبق آن عمل نمائید، و در تخلّف از این وصیّت از خداوند متعال بترسید، و از تفرقه، اختلاف و جدایی از یکدیگر، و از دیگر راهها و خطوطی که در مقابل این خط مستقیم الهی قرار گرفته که موجب انحطاط، و سقوط از انسانیت، و باعث هلاکت و خسران دنیا و آخرت میگردد، بپرهیزید.

دوستدار رسول و آل ویَم — دشمن خصم بدخصال ویَم
جوهر من ز کان ایشان است — رخت من از دکان ایشان است
همچو سلمان شدم از اهل البیت — گشت روشن چراغ من زان زیت
چون بود مهر صادقان درسم — کی ز کید منافقان ترسم
این نه رفض است محض ایمان است — رسم معروف اهل عرفان است
رفض اگر هست حب آل نبیّ — رفض فرض است بر زکیّ و غبیّ

۱۴ـ وحدت در یک خط، امکان‌پذیر است نه در خطوط مختلف:

بدون تردید! همه انسانها دو بُعدی آفریده شده اند: ۱ـ **بعد فطرت** که از روح ویژه و خاصّ اِلهی: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» سورهٔ ص: آیهٔ۷۲) پدید آمده، و انسان در این بُعد، خداجو، موحد و یکتاپرست می‌باشد. ۲ـ **بُعد طبیعت** که از همهٔ ذرات خاک: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» سورهٔ مؤمنون: آیهٔ ۱۲) تشکل یافته است، و انسان در این بُعد، خداستیز، مُشرک و بُت گرا می‌باشد و این تقابل و تضاد در جسم و جان هر انسانی وجود دارد، و با این دو بُعد متقابل، مختار آفریده شده است و بر تمام ماسوی الله تعالی امتیاز یافت.

چنانچه انسان مختار بین دو امر متضاد، و دو خط متعاکس، با پیروی از ـ راهنمائیهای ـ دو حجّت: ۱ـ عقل سلیم از درون. ۲ـ دین مبین اسلام از بیرون، باید طبیعت خداستیز، مُشرک، و بتگرا را مهار کند، و فطرت خداجو موحد و یکتاپرست را بر طبیعتش غالب و حاکم سازد، چنین انسانی بر همه ماسوی الله جلّ و علا برتر می گردد.

و چنانچه با پیروی از وساوس دو نیرو: ۱ـ هوای نفسانی از درون ۲ـ شیطان مضلّ و گمراه کننده با شکلهای مختلف از بیرون، فطرت را مغلوب طبیعتش قرار دهد، از پسترین موجودات عالَم، پست‌تر می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» سورهٔ فرقان: آیهٔ ۴۶)

یعنی: هواپرستان از پسترین حیوانات پستِ دنیای پست، پست‌ترند.

در بُعد فطرت، تنها یک خط مستقیم، و یک راه راست الهی وجود دارد که در آن، هرگز تکثّر، تفرقه، جدایی، اختلاف، انحطاط و سقوط از انسانیت وجود ندارد، و بُعد طبیعت، دارای خطوط بی‌پایان، و راههای گوناگون شیطانی است که در آن، هرگز وحدت، برادری، همدلی، اتحاد، کمال، و انسانیت یافت نمی‌شود.

نفی آن یک چیز و اثباتش رواست
چون جهت شد مختلف، نسبت دوتاست

ما در تفسیر کبیر (البصآئر: ج ۴۰، ص ۴۲۴ ـ ۵۰۴) در پیرامون حقیقت وحدت در ابعاد گوناگون بحث بسیار عمیق قرآنی، روایی، اعتقادی، علمی، فنی، تاریخی، اجتماعی، اخلاقی، روانشناسی، انسان شناسی و جامعه شناسی و... کرده‌ایم که دانستن آن بر عموم طبقات، مخصوصاً بر علمای دینی و رهبران مذهبی ضروری است.

۱۵ـ لزوم شناسائی دو خط متعاکس بر هر انسان مُکَلَّف:

بر هر انسان مکلّف واجب است این دو خط متعاکس، این دو راه متقابل، و این دو مسیر متخالف و متضاد را با دو منطق عقل و دین شناسایی کند و از خداوند متعال همواره بخواهد که در خط واحد الهی قرار گیرد، و در آن، حرکت خود را ادامه داده تا به قلّهٔ کمال انسانی نائل آید، و بر همهٔ ماسوی الله جل و علا برتر گردد، و در خطهای گوناگون شیطانی قرار نگیرد، و در گرداب ضلالت و گمراهی، و انحطاط و پستی گرفتار نشود، و از انسانیت سقوط ننماید، و از پست‌ترین موجودات جهان، پست‌تر نگردد.

از اینرو بر هر مسلمان مکلّف واجب است در پنج وقت نماز شبانه روزی، ده بار در تلاوت سورهٔ مبارکهٔ حمد بگوید: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيهِمْ غَيرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» یعنی وحدت در یک خط الهی و آن «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» و برائت، انزجار و دوری از همه خطوط گوناگون بی‌پایان شیطانی، و آن «الْمَغْضُوبِ عَلَيهِمْ» و «الضَّالِّينَ» است و روندگان این دو خط متعاکس را شناسایی کند ـ تا با آگاهی و بینش و شناخت اصولی بداند که «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» کیانند؟ و «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» و «الضَّالِّينَ» چه کسانی می‌باشند؟

تا با ترسیم دقیق و شناخت اصولی دو خط متعاکس، و شناسایی روندگان آن دو را با دو منطق عقل و دین که «أَنْعَمْتَ عَلَيهِمْ» می‌باشند، کیانند؟ **الف:** تنها خاندان رسالت علیهم‌السلام و روندگان راه آنان هستند؟ **ب:** تنها غاصبان خلافت و اصحاب سقیفهٔ ملعونه می‌باشند؟ **ج:** هر دو طائفه یعنی هم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و هم غاصبان خلافت هستند؟ **د:** هیچ یک از این دو طائفه نیستند؟

طبق نصّ آیاتی از قرآن کریم و روایات متواتره از دو طریق شیعه و عامّه و عقل سلیم و اجماع تمام، تنها صورت اَوّل متعیّن است.

خداوند متعال آنان را چنین معرّفی می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» سورهٔ نساء، آیهٔ ۶۹).

یعنی: و هرکسی که خداوند متعال و رسولش صلی الله علیه و آله را اطاعت کند، آنان در زمرهٔ پیامبران و راستگویان و شهیدان در راه حق، و شایستگان، قرار خواهند گرفت و در روز قیامت با آنان محشور می‌گردند، و اینان در بهشت چه نیکو رفیقانی هستند.

و در جملهٔ «الْـمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» و «الضَّالِّينَ» نیز چهار صورت، قابل تصوّر است: **اَلف:** العیاذ بالله جلّ وعلا، آنان تنها اَهل بیت وحی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و روندگان راه آنانند!

ب: تنها غاصبان خلافت و روندگان (چه قبل از آنان و چه بعد از آنها همآنند یهود و نصاری و...) و سرسپردگان آنهایند؟ **ج:** هر دو طائفه می‌باشند. **د:** هیچ یک از دو طائفهٔ شیعه و عامّه نمی‌باشند؟!

طبق نصّ بسیاری از آیات قرآن مجید و روایات متواتره از دو طریق شیعه و عامّه، و عقل سلیم و اجماع تمام، تنها صورت دوّم متعیّن می‌باشد. پس دو آیهٔ کریمهٔ سورهٔ فاتحه بیانگر ولایت و برائت است که همان معنی اینکه دین غیر از حُبّ و بغض نیست، می‌باشد.

حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: «هَلِ الدّينُ إلاَّ الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ» مستدرک الوسائل: ج ۱۲ ـ ص ۲۲۶ ـ باب ۱۴ ـ باب وجوب الحب في الله و البغض في الله – حدیث ۲۸ = ۱۳۹۵۰).

یعنی: دین، غیر از حب و بغض نیست.

مرحوم کلینی در کتاب شریف (اصول کافی: ج ۲ ـ بابُ الْحُبِّ في اللهِ وَ الْبُغْضِ في اللهِ ـ حدیث ۵ ص ۱۲۵) با سندهای صحیح از فضیل بن یسار نقل

کرد که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: حقیقت حب و بغض چیست؟ آیا حُبّ و بغض از علائم ایمان است؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: ایمان، غیر از حُبّ و بغض نیست. سپس امام علیه السلام این آیهٔ کریمهٔ را تلاوت فرمود: «وَ لٰكِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» سورهٔ حجرات: آیهٔ ۷).

یعنی: «خداوند متعال ایمان را محبوب شما مؤمنان راستین قرار داده و آنرا در دلهاتان نیکو بیاراست، و کفر و فسق و گناه را زشت و منفور دلها تان قرار داده است، آنهایی که ایمان و اهلش را دوست دارند، و از کفرو فسق و معصیت و اهل آنها بیزارند، آنان مؤمنان راستین و راه یافتگان به حق می‌باشند».

و نیز در همین کتاب و جلد و باب (حدیث ۱۶ ص ۱۲۷) با سندهای صحیحش از اسحق بن عمار نقل کرده است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدّينِ، وَ لَمْ يُبغِضْ عَلَى الدّينِ فَلا دينَ لَهُ».

یعنی: هر کسی بخاطر دین با شخص دیندار دوستی نورزد، و هر کسی که بخاطر دین، با شخص بیدین، دشمنی نکند، دین ندارد.

ای دل، سخن ز دست و دل بوتراب کن
آباد ساز کعبه و خیبر **خراب** کن
خاک عدو بباد ده، **از گرد دُلدُلش**
و از ذکر تیغ **او جگر** خصم، آب کن
با هر که آنجناب **اُنس** گرفت **اُنس** گیر
و از هر که **اجتناب** نمود **اجتناب** کن

تسبیح خارجی نه در ذکر حیدر است

در گردن سگان جهنم طناب کن

۱۶ـ نیل به کمال انسانی تنها در یک خط مستقیم امکان پذیر است:

بنابراین بر هر انسان مکلّف، و بر هر انسان مسلمانی که در پنج وقت نماز شبانه روز، ده بار می‌گوید: «اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»

واجب است با بینش و آگاهی کامل و شناخت اصولی به روندگان متخالف این دو خط متعاکس: اِلهی و شیطانی، صراط مستقیم الهی را با اختیار خود انتخاب نماید، و تنها با حرکت در خط مستقیم الهی و اجتناب و دوری از خطوط بی‌پایان شیطانی، به قُلّهٔ کمال انسانی نایل آید، و عقب ماندگان، منحرفان، و روندگان خطوط گوناگون شیطانی را بصراط مستقیم واحد الهی فرا خواند تا جوامع بشری بوحدت برسند، زیرا وحدت در امور اعتقادی تنها در یک خط، امکان پذیر است.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۱۰۳)

یعنی: همهٔ شما تنها به‌یک رشتهٔ محکم خدایی چنگ زنید، و در یک خط مستقیم الهی، حرکت بسوی کمال انسانی نمائید، واز یکدیگر جدا نشوید، و رشته‌های گوناگون، و راههای مختلف برای خود قرار ندهید که هرگز با آن رشته‌ها و راههای گوناگون به کمال انسانی نخواهید رسید.

۱۷ـ شرائط وحدت میان دو شئ در ذات و صفت:

وحدت، میان ذات دو شئ دارای دو شرط، لازم و ضروری است:
۱ـ سنخیّت آن دو، مرد با مرد، زن با زن، عالِم با عالم، مؤمن با مؤمن، جاهل با جاهل و حق با حق و باطل با باطل و... پس میان مرد و زن هرگز تساوی نیست، زیرا سنخیّت میان آندو نیست الرعد: ۱۶) و المائده: ۱۰۰)
۲ـ عرضیّت آن دو، پس جاهل با عالم مساوی نیست، زیرا فاقد عرضیّت‌اند: الزمر: ۹) فاطر: ۲۲)

وحدت، میان صفت دو شئ دارای (۴) شرط، لازم و ضروری است:
۱ـ وحدت در هدف ۲ـ وحدت در عقیده ۳ـ وحدت در بیان ۴ـ وحدت در عمل: ص: ۲۸) و السجده: ۱۸)

بدون تردید! برای کسی که از کمترین علمی برخوردار و حلال زاده باشد، میان حضرت مولی الموحّدین اِمام المتقین امیرالمؤمنین عليّ مرتضی علیه‌السلام محبوبترین محبوبان عندالله تعالی و عمربن صهاک حرام زادهٔ (۳) لوکس، مبغوض‌ترین مبغوضان عندالله جلّ و علا، وحدت در ذات و صفت هرگز امکان پذیر نیست، از اینرو میان شیعه راستین آن مولا علیه‌السلام و رهروان آن مغضوب عندالله تعالی وحدت در ذات و صفت امکان پذیر نیست، بخاطر فقدان شرایط شش‌گانه در ذات و وصف، و هر کس خلاف این گوید، یا جاهل محض است که همآنند شیطان لعین نمی‌خواهد بداند که نمی‌داند، و نمی‌خواهد بفهمد که نمی‌فهمد، و یا خود شک در حرام زادگی خود نکند و دیگران هم شک و تردید در حرام‌زادگی او نکنند.

۱۸ـ وحدت تنها در یک دین إلهی امکان پذیر است:

جهان آفرین، خطاب به اَوّلین مخلوق، و علّت غایی آفرینش عالَم، و رسول برتر و خاتم پیامبرانش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: «قُلْ یٰا أَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا» آل عمران: ۶۴)

یعنی: ای نخستین مخلوق و علّت غائي آفرینش ماسوی الله و رسول برتر و خاتم پیامبران ما! بتمام اهل کتاب آسمانی موجودین، عموماً و یهود و نصاری خصوصاً بگو: اَی اَهل کتاب آسمانی جمیعاً بیایید بسوی سخنان حق که میان ما و شما یکسان و مورد قبول و اتفاق و وجه اشتراک همهٔ ما و شماست.

به اینکه غیر خداوند یکتا را نپرستیم، و هیچ چیزی را (نه در اصل وجود، و نه در ایجاد عالَم، و نه در تدبیر نظام هستی، و نه در عبادت) شریک و همتای او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعض دیگر ـ غیر از خداوند یکتا ـ را به عنوان پروردگاران (استثمارگران) خود قرار ندهد، پس اگر اهل کتاب از این پیشنهاد ما روی برگردانند، پس شما مؤمنان راستین به آنان بگویید:

شما اَهل کتاب گواه باشید که همانا ما مسلمانان (تسلیم فرامین إلهی) هستیم، و تحت تأثیر افکار فاسد استثمارگر شما قرار نمی‌گیریم این است حقیقت وحدت در دین، زیرا وحدت در دین از (۴) عنصر بهم پیوستهٔ غیر قابل انفکاک: ۱ـ وحدت در هدف. ۲ـ وحدت در عقیده. ۳ـ وحدت در بیان ۴ـ وحدت در عمل ترکیب یافته که بدون یکی از عناصر (۴)گانه، وحدت اِمکان پذیر نیست، چنانچه انسانیّت انسان بدون بهم پیوستگی و ترکیب (۳) عنصر: ۱ـ عقل سلیم مدبّر. ۲ـ قلبی سالم همیشه فعّال ۳ـ اَعضای جسم سالم متحرّک، متحقّق و جلوه نمی‌کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دعوت به وحدت، نصاری را به یکتاپرستی خدا فراخواند که وجه اشتراک همهٔ انسانها در بُعد فطرت است. الروم: ۳۰) نه به (۳) گانه پرستی گرایش پیدا کند، و نه بر بطلان آن سرپوش بگذارد.

۱۹ـ وحدت تنها در یک مذهب حق امکان پذیر است:

بدون تردید! خیر، صلاح، کمال و سعادت جوامع بشری در سایهٔ یک دین واحد، و یک مذهب واحد، و آن فقط با وحدت در سایهٔ ولایت اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم أجمعین، و برآئت از غاصبان خلافت و اهل کفر و ضلالت امکان پذیر است، اینست حقیقت کلمهٔ توحید، و واقع توحید کلمه از اینرو حضرت بقیةالله الأعظم، وليّ عصر، نوامیس دهر، صاحب الزمان روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء طبق نص قرآن کریم و روایات متواتره و عقل سلیم و اجماع تمام، همهٔ مردم جهان را به یک دین واحد، و یک مذهب واحد، و یک خط واحد الهی دعوت می‌فرماید.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الْإِسْلَامُ - وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۱۹ و ۸۵). و یوسف: ۱۰۸) و الانفال: ۳۹)

یعنی: بتحقیق دین واحد کامل مورد قبول نزد خداوند متعال، دین مبین اسلام است ـ و هرکسی جویای دینی، غیر از دین مبین کامل اسلام شود، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد.

طبق نصّ قرآن کریم، تنها دین قابل قبول، دینی است که در روز غدیرخُم با ولایت مولای متقیان، امیرمؤمنان امام عليّ علیه السلام کامل گردید، و با

ولایت آن حضرت علیه السلام نعمت الهی بر پذیرفتگان ولایت، تمام شده و تنها این دین ولایی، مورد قبول و رضایت خداوند سبحان قرار گرفته است که فرمود: «اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» سورهٔ مائده: آیهٔ ۳).

یعنی: امروز ـ روز غدیر خم ـ تنها با ولایت عليّ بن ابیطالب علیه السلام دین شما را کامل کردم، و فقط با ولایت عليّ بن ابیطالب علیه السلام نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و تنها این دین ولایی را به عنوان اسلام برای شما پسندیدم.

ولایتی که بدون آن رسالت سیّدالمرسلین محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله قابل قبول نبود که جهان آفرین خطاب به نخستین مخلوق و علّت غایی آفرینش ماسوی الله و رسول برتر و خاتم پیامبرانش فرمود: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» سورهٔ مائدة، آیهٔ ۶۷).

یعنی: ای رسول خاتم صلی الله علیه و آله ما! در مجمع عمومی روز غدیر خم، آشکارا و بدون ترس و تقیّه ابلاغ کن و برسان به مردم، اَمر ولایت عليّ بن اَبیطالب علیه السلام را که از جانب پروردگارت به تو رسیده است، و چنانچه آنرا آشکارا نرسانی، گویا امر رسالت خود را به مردم نرسانده‌ای.

پس تبلیغ (۲۳) سال رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله به تبلیغ یک روز ولایت عليّ مرتضی علیه السلام گره خورده است که اگر در آن یک روز، تبلیغ ولایت نشود. (۲۳) سال تبلیغ رسالت نشده است.

بنابراین، تنها یک خط اِلهی که آن دین واحد اسلام ولایی، و یک مذهب واحد، که آن مذهب شیعهٔ حقّهٔ دوازده امامی می‌باشد، قابل قبول نزد

خداوند سبحان است که حضرت بقیة الله الأعظم، وليّ عصر، نوامیس دهر، صاحب الزمان روحی و اَرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء همۀ مردم جهان را به آن دعوت می‌فرماید.

این است حقیقت فرمودۀ امام ششم حضرت جعفر بن محمد الصادق عليه السلام: «بِنٰا عُرِفَ اللهُ، وَبِنٰا عُبِدَ اللهُ، نَحْنُ اْلأَدِلّآءُ عَلَی اللهِ وَ لَوْلاٰ مٰا عُبِدَاللهُ» توحید صدوق: ص ۱۵۲ – حدیث ۹) که قبلا بیان شد.

در روایت متواتره از فریقین: شیعه و عامّه آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي بَعْدي عَلٰی ثَلاٰثٍ وَ سَبْعينَ فِرْقَةً، كُلُّهٰا فِي النّارِ إِلاّٰ فِرْقَةٌ واحِدَةٌ»

یعنی: «بزودی پس از رحلتم، (شهادت) اُمّت من بر (۷۳) فرقه میگردند، همۀ آنها بر اثر گمراهی و انحراف از راه من در آتش جهنم عذاب خواهند شد مگر یک فرقه» به کتاب سلیم بن قیس: ص ۹۶ ـ ۹۷، و نهج الحق و کشف الصّدق: ص ۳۳۰ ـ ۳۳۲، و بحارالأنوار: ج ۳۰ ـ کتاب الفتن و المِحَن باب ۲۰ ـ باب کفر الثلاثة و فضل لعنهم ـ حدیث ۱۵۸) ص ۳۳۷ و ۳۳۸ و دیگر کتب معتبره مراجعه شود.

۲۰ــ فرقۀ ناجیه از (۷۳) فرقه کیانند؟

سئوال این است که: آیا اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام از کدام فرقه خواهند بود تا شیعیان آنها از همان فرقه باشند؟

الف: آیا برترین خاندان رسالت عليهم السلام و غاصبان خلافت لَعَنَهُمُ اللهُ هر دو گروه از آن یک فرقۀ اَهل نجات هستند؟ **ب:** آیا تنها اَهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از فرقۀ ناجیه هستند؟ **ج:** آیا تنها اَصحاب سقیفۀ ملعونه،

فرقهٔ ناجیه می‌باشند. د: یا اینکه هیچیک از اهل بیت وحی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، و غاصبان خلافت لعنة الله علیهم از فرقه ناجیه نمی‌باشند؟!

پاسخ این سئوال به خوانندگان واگذار می‌شود تا با دیده انصاف، قضاوت و به پرسش ذیل، جواب گویند؟

آیا کسانی که (یوم الخمیس = یوم الرزیّة) در خانهٔ رسول الله ﷺ در حضور جمعی، در جریان کتابت وصیّت رسول الله ﷺ طبق فرمان الهی، برای پس از خود، در مقابل چشم رسول برتر الهی ﷺ نسبت هذیان و یاوه- گویی به‌رسول الله ﷺ داده‌اند و گفتند: «اِنَّ الرَّجُلَ لَیَهْجرُ...» محمّد ﷺ در وصیّت پس از خود هذیان و یاوه می‌گوید، و رسول الله ﷺ بر اثر این زشت‌ترین إهانت به رسول الله ﷺ در حال غضب، آنها را از منزلش ﷺ با این جملهٔ: «قُومُوا عَنّي غَضَباً عَلَيْهِمْ» یعنی پا شوید و بروید و گم شوید، آنها را از منزلش بیرون کرد، و پس از (۳) روز دیگر دار فانی را وداع گفت، بدون اینکه این اهانت گران و هتّاکان از رسول الله ﷺ عذرخواهی و توبه کنند. آیا اینان فرقهٔ ناجیه و اهل بهشت اند؟!

هرگاه برترین رسول و خاتم پیامبران الهی در انجام فرمان خداوند یاوه گو باشد و او را از انجام فرمان الهی باز دارند، معنایش این نیست که خداوند سبحان یاوه گوست، زیرا قرآن مجید (کلام الله) است که رسول الله ﷺ را با خطاب بهمین هتّاکان با سوگند و تأکید اینگونه معرّفی می‌کند: «وَالنَّجِمْ اِذا هَوای ٰماضَلَّ ٰصاحِبُکُمْ وَما غَویٰ ـ اَفَتُٰمارُونَهُ عَلیٰ ٰما یَریٰ ـ لَقَدْ رَاٰی مِنْ آیاتِهِ الْکُبْریٰ» النّجم: ۱ـ۱۸)

هرگاه چنین رسول الهی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یاوه گو باشد، پس قرآن مجید که معرّف او از جانب خداوند سبحان است یاوه می‌باشد، و خداوند سبحان هم در رأس یاوه گویان است و فرشتگان وحی هم یاوه رسانند!

آیا فرقه‌ای که خداوند سبحان، و قرآن مقدّس، و برترین رسولان إلهی و خاتم پیامبرانش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را یاوه‌گو و فرشتگان وحی را یاوه رسان بدانند اَهل نجات و اهل بهشت‌اند؟؟؟!!!

۲۱ـ انسانیت انسان تنها بر یک خط فطرت یکتا پرستی استوار است:

تمام مردم جهان در هر عصر و زمان و مکان ذاتاً دارای یک خط مشترکند که انسانیت همهٔ آنها، تنها بر آن یک خط استوار است، و آن فطرت یکتا پرستی آنهاست، و آن جز با یک دین واحد، دین مبین اسلام غدیری و آن بر یک مذهب واحد و آن یک مذهب واحد، همان یک مذهب واحد برترین خاندان رسالت علیهم افضل صلوات الله و المصلّین، و بغیر آن، هرگز یک مذهب واحد متحقّق نگردد و بکمالش نرسد، و آن یک دین واحد، دین مبین اسلام، و آن مذهب واحد، مذهب برترین خاندان رسالت علیهم‌السلام و آندو همانند یک انسان مرکب از روح و جسمند که بدون یکی از آندو انسانیت نیست.

خداوند متعال خطاب به‌رسول خاتمش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: « فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» سورهٔ روم: آیهٔ: ۳۰)

یعنی: اَی رسول برتر وخاتم پیامبران ما! پس از آنکه حق و باطل برای تو روشن و آشکار گشت، پس با تمام وجودت، تنها به دین مبین اسلام روی

آر، و از دیگر ادیان تحریف و نسخ شده روی برتاب، زیرا تنها این دین مبین اسلام بر اساس فطرت توحید انسانی، استوار باقی می‌ماند که هرگز تغییری در ذات آن راه ندارد، چنانچه در فطرت، توحید آدمی، هرگز تغییری وجود ندارد، پس این دین مبین اسلام تنها دینی، ثابت غیر متغیّر است، اگر چه اکثر مردم جهان از حقیقت آن ناآگاهند.

بنابراین، تنها دین مبین اسلام ولایی بر اساس فطرت انسانی، استوار است که انسانیت انسان جز با چنین دینی محقّق نمی‌گردد، همانطوری که همه انسانها دارای یک فطرت توحید، و در انسانیّت، همه مشترکند، باید دارا و تابع یک دین، و یک مذهب بر اساس همان فطرت و انسانیت مشترک باشند، و آن جز دین مبین اسلام و مذهب شیعهٔ اِمامیّهٔ اثنی عشریّهٔ جعفریّه نیست.

ما در بیان این معنی، روایات بسیاری از دو طریق شیعه و عامه، نقل کرده، و در ابعاد گوناگون عمیق قرآنی، روائی، علمی، تاریخی و اعتقادی و .. بیش از صد صفحه بحث کردیم.

به (تفسیر کبیر البصآئر: ج ۳۰ ص ۴۵۴ ـ ۴۵۸) و (۵۳۰ ـ ۵۳۶) و (۵۸۹-۶۷۹) مراجعه شود که دانستن آن بر خواص و عموم طبقات، لازم و ضروری می‌باشد.

بدون تردید! أصحاب سقیفهٔ شومه، غاصبان خلافت و سرسپردگان و حامیان آنان در هر پست و مقام و عنوان که باشند اهل حلّ پیوند حلقه‌های حق و اسلام، و اهل عقد و گره‌های پراکندهٔ باطل و کفر می‌باشند، و اهل جماعت بر دروغ، افتراء، تهمت، بهتان، و ضلالت و گمراهی‌اند.

۲۲ـ تفرقه به‌نام وحدت بزرگترین خیانت به فطرت، انسانیت و دیانت است:

بدون تردید! کسانی که شعار بیشعور هفتهٔ وحدت (نکبت) بین شیعه وعامّه، تقریب بین اَدیان، مذاهب، ملل، نحل و مسالک و ... را سرداده‌اند و میلیاردها دلار از سرمایهٔ این مملکت بغارت رفتهٔ دین و دنیا، مادیّت، معنویّت، اقتصاد و اعتقاد و.. را مستهلک کرده‌اند یا معنی وحدت در امور اعتقادی را نفهمیده، و به‌حقیقت دین مبین اسلام، جاهل و نادان، و با فطرت توحید، بیگانه، و با خالق خویش نامحرم، و از مفهوم انسانی بدورند که غالباً همین طورند، و یا خودفروخته، خود باخته، فرومایه، هویّت از دست داده و مزدور و عامل مستقیم یا غیر مستقیم بیگانه‌اند، اگرچه دم از دین، مذهب و تقدّس زنند!

و جمعی از بیگانگان از خویشتن خویش، نامحرمان از آفریدگار جهان و.... دور میزها، گرد آمده، گفتگوها، سمینارها و کنفرانسها، تشکیل داده با اصطلاحات بی‌محتوا و الفاظ فریبنده و ... میلیاردها تومان سرمایهٔ این ملّت بیچاره را به جیبهای بی‌انتهای خود و معاندان و مخالفان و سرسپردگان سقیفهٔ سخیفه ریخته‌اند، و ملتها را از فطرت، دیانت و انسانیّت واحدهٔ مشترک خویش دور کرده‌اند، چه اینکه وحدت بین مذهب اگر هر دو، حق باشند، پس یکی بیش نیست، و اگر یکی حق و دیگری باطل باشد، یعنی ابقای باطل بر باطلش، و کافر بر کفرش، و منحرف بر انحرافش و... زیرا بین فطرت، دیانت و انسانیّت دوگانگی نیست تا تقریب بین آنها، و یا وحدت بین دو مذهب با بقای هر یک بحالش، تصوّر گردد.

پس هیچ انسان عاقل و خردمندی نمی‌تواند بگوید: «ما نمی‌گوئیم: شیعه، (سنّی) شود، یا عامه (سنّی)، شیعه گردد».

چه اینکه از او سئوال می‌شود. آیا شیعه و عامّه (سنی)، دو مذهبند؟ یا هر دو یک مذهب بشمار می‌روند؟ چنانچه یک مذهب محسوب شوند، پس باید یک لفظ برای هردو بکار برید تا وحدت حاصل گردد، و اگر دو مذهب بشمار می‌روند!

الف: آیا هر دو مذهب، بحق میباشند؟ پس چرا (سنّی) عامّه، شیعه نشود، و یا شیعه، عامّه (سنّی) نگردد تا وحدت حفظ گردد؟!

ب: یا هر دو باطلند؟ پس چرا إبقا بر باطل می‌کنید، و آن دو را به یک حق دعوت نمی‌کنید؟

ج: یا شیعه بر حق، و عامّه (سنّی) بر باطل میباشد؟ پس چرا باطل را به حق دعوت نمی‌کنید که وظیفهٔ هر عالم روحانی طبق نصّ قرآن کریم است که می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۱۰۴).

د: یا عامّه (سنی) بر حق، و شیعه بر باطل است؟ پس چرا خود بر باطل باقی مانده‌ای؟ و بحق نمی‌پیوندی؟ و إعلان نمی‌کنی و دیگران را به آن دعوت نمی‌نمایی؟

باید به این نادان هواپرست ریاست جو مغلوب طبیعت بلند پرواز بی‌پر و بال گفت:

ای نادان روی ننماید عروس دین تو را

تا هوای نفس تو در راه دین دارد قرار

طیلسان موسی و نعلین‌هارونت چکار؟
تو که زیر یک ردا فرعون داری صدهزار

آیا زمانی که حضرت ولیّ عصر روحي له الفداء ظهور کرد. می‌فرماید: من نمی‌گویم: شیعه، عامه (سنی)، و یا عامه (سنی) شیعه شود؟ و می‌فرماید: موسی علیه‌السلام به دین خود، و عیسی به دین خود؟ پس چرا عیسی و ادریس و الیاس و خضر به آن حضرت علیه‌السلام اقتداء می کنند؟؟؟

آیا حضرت ولیّ عصر روحی له الفداء ـ العیاذ بالله مثل شما، می‌فرماید: شطرنج برای تمرین فکری اشکال ندارد؟ موسیقی سنّتی اشکال ندارد؟ حرام خدا را حلال کردن، و حلال خدا را حرام نمودن اشکال ندارد؟ عبادت را تعطیل نمودن اشکال ندارد؟؟؟

مگر در روایات صحیحه نیامده است که: نگاه کردن به صحنهٔ شطرنج به منزلهٔ نگاه کردن فرزند به عورت مادرش می‌باشد؟ آیا صحنه‌های شطرنج را با هزینه گزاف در تلویزیون نشان دادن و میلیونها نفر به آنها نگاه کردن و جایزه دادن به شطرنج بازان و تشویق کردن آنان به منزلهٔ چیست؟ آیا اینست اسلام ناب محمّدی هندی (خمینی دروغین) و اسلام نوین خامنه‌ای (بغدادی)؟ لعنت بر چنین اسلام و بر چنین مسلمانی

چشم اگر این است و ابرو این و ناز و عشوه این
الوداع أی زهد و تقوی، الفراق ای عقل و دین
تخم دیگر به کف آریم و بکاریم ز نو
کانچه کِشتیم ز خجلت نتوان کرد درو

چرا بجای صحنهٔ شطرنج، صحنهٔ به آتش رفتن عده‌ای از پاکستانی‌ها و هندی‌ها را در روز عاشوراء که می‌تواند مردم جهان را به مظلومیت برترین خاندان رسالت علیهم‌السلام و به ظلم و جنایات غاصبان خلافت و بنی امیّه لعنة الله علیهم و به حقّانیّت مذهب شیعه، و به حقایق و اَسرار دو نظام طبیعت و شریعت آشنا کند، به نمایش نمی‌گذارید؟ چرا بجای حرفهای متملقانه، پوچ و اراجیف و ... سخنرانی‌های مرحوم کافی را که می‌تواند دنیا را تکان دهد در صدا و سیما نمی‌گذارید؟؟؟

نَفی بهر ثبت باشد در سخن　　　نفی بگذار و ز ثبت آغاز کن
نیست این و نیست آن، هین واگذار　　　آنک آن هست آنرا پیش آر!

حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه در صحرای کربلا خطاب به یزیدیان علیهم لعاین الله فرمود: آیا من حلال خدا را حرام کردم و یا حرام خدا را حلال کردم که میخواهید مرا بکشید؟ وقتی امام معصوم، سبط رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت امام حسین سلام الله علیه چنین می‌فرماید، کدام رجّاله‌ای می‌تواند حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال کند؟؟؟

۲۳ــ وظیفهٔ روحانیت در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان روحی له الفداء:

علمای دینی، رهبران مذهبی، و تغذیه کنندگان روحی جوامع بشری در زمان غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نخست مأمور به وحدت بین خود، سپس مأمور بدعوت همه مردم از هر دین و مذهب و مسلک و عقیده‌ای که باشند، بوحدت در امور اعتقادی و حرکت در یک مسیر واحد بسوی خداوند واحد متعال، و دعوت به‌یکتاپرستی در عبادات

می‌باشند، نه مأمور بوحدت بین دو مذهب مختلف، با بقای هر یک بر حال خود، و نه مأمور بتقریب ادیان، و مذاهب و ... با بقای هر یک بر مبانی خود، آنهایی که شعار بیشعور وحدت (در واقع نکبت) و تقریب ادیان و ... را زمزمه میکنند بدون بازگشت همه، به‌یک دین ویک مذهب، نخست باید حرف «إلاّ» را از کلمهٔ توحید که برائت را از ولایت متمایز و جدا می‌کند و خط بطلان بر همهٔ معبودان، جز معبود بحق میکشد حذف نمایند تا بین معبود باطل، و معبود بحق، وحدت پدید آورند، و کلمهٔ «غیر» را در «غیر الْـمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» و حرف «لا» را در «وَلَا الضَّالِّينَ» بر دارند، تا بین أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، و «الْـمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» و «الضَّالِّينَ»، تقریب بوجود آورند! أی لعنت خداوند قهّار و همهٔ لعن کنندگان عالَم بر چنین منحط الفکر بدتر از شیطان.

با توجه به بسیاری از آیات قرآن کریم و روایات متواترهٔ بیشمار آیا می‌توان زیر پرچم شیطان با رهبریت ابوبکر شیطان پرست، یکتاپرستی خداوند سبحان نمود، و بوحدت و برادری با پیروان و سرسپردگان او رسید؟! آیا می‌توان دو خط متعاکس، دو طریق متخالف و دو راه متضاد را یکی نمود، و به‌یک هدف مشترک دست یافت؟ آیا می‌توان بین خداوند سبحان و شیطان، بین توحید و شرک، بین کفر و ایمان، بین حق و باطل، بین رشد وغَیّ، بین هدایت و ضلالت، بین عدالت و ظلم، بین سعادت و شقاوت، بین علم و جهل و بین نور و ظلمت و... وحدت ایجاد کرد و آنها را در یکجا جمع نمود؟!

حضرت امیرمؤمنان امام عليّ مرتضی عليه السلام فرمود: «لاٰ يَجْتَمِعُ الْبٰاطِلُ وَ الْحَقُّ» غررالحکم ـ فصل ۸۶ ـ حرف لا).

یعنی: حق و باطل در یکجا جمع نمی‌شوند.

آیا می‌توان هم دوست رحمان و هم محب شیطان شد؟؟؟!!

خداوند سبحان می‌فرماید: «مَا جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» الاحزاب: ۴)

یعنی: جهان آفرین در درون هیچ مردی دودل قرار نداده است که با یکی خداوند سبحان را و با دیگری شیطان را دوست بدارد.

با دو قبله در رَه توحید، نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

از یکی گو وز همه یکسوی باش
یکدل و یک قبله و یک روی باش

از دو گیتی یادکردن بی‌گمان آبستنی است
گر همی دعوی کنی در مردی آبستن مباش

نیک بودی از برای گفتگویی بد مباش
مرد بودی از برای رنگ و بویی زن مباش

۲۴ـ آفرینش جهان، معیاریست برای آفرینش انسان و جوامع بشری:

جهان آفرین، پس از آفرینش هفت آسمان و طبقات زمین را در شش روز، عرش را در بالاترین افق آفرینش، جهت تدبیر و تنظیم میان اجزای موجودات، پدید آورد، و آفرینش جهان را معیاری برای آفرینش انسان و جوامع بشری قرار داده است که باید بر تدبیر و تنظیم اجزا استوار باشد تا انسان بکمال انسانی نایل آید که خطاب به همهٔ انسان‌های باتقوا فرمود:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ـ وَمَا خَلَقَ اللهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ» یونس: ۳ـ ۶)

هر انسان با تقوا، مدبّر و مُنَظّم، خود جهان کوچکی است بزرگتر از جهان بزرگ که جمیع اسرار و نهفته‌های جهان در اوست به اِضافهٔ روح ویژه اِلهی: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» ص؛ ۷۲) و علم خداوندی تنها در انسان باتقواست.

«وَاتَّقُوا اللهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللهُ» البقرة: ۲۸۲)

حضرت مولی الموحّدین، امام المتّقین، اَمیرالمؤمنین عليّ مرتضی علیه آلافُ التّحِيّةِ وَالثّنآء، خطاب به هر انسان در هر عصر و زمان و مکان فرمود:

اَتَزْعَمُ اَنَّكَ جِرْمٌ صَغيرٌ   وَفِيكَ انْطَوىَ الْعالَمُ الْاَكْبَرُ
دَواؤُكَ فيكَ وَ ما تَشْعُرُ   ودَآئُكَ مِنْكَ وَ ما تَبْصُرُ
وَ اَنْتَ الْكِتابُ الْمُبينُ الَّذي   بِاَحْرُفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ

هر فرد از انسان، به‌تنهایی، خود یک جهان هستی، و یک جامعهٔ انسانیست، که سلامت آن به (۳) عنصر بهم پیوسته، یکی پس از دیگری بستگی دارد:

اوّل: عقل مدبّر بر اَساسِ فطرتِ یک چهره در بالاترین افق جسم (کاسهٔ سر).

دوّم: قلب فعّال بر اَساسِ خواسته‌های بیشمار طبیعتِ هزاران چهره، در وسط و میانهٔ جسم با تدبیر و نظارت عقل.

سوّم: اَعضای سالم با تدبیر عقل، و تنظیم قلب.

هر فردی از انسان که عقل مدبّرش بر او حاکم نباشد، و قلب فعالش با عقلش مهار نشود، قطعاً فاقد سیستم أعضای منظّم جسم خواهد بود که در نهایت هر (۳) عنصر عقل و قلب و اعضا بنابودی کشانده خواهند شد.

پس آفرینش جهان، در (۳) عنصر عقل و قلب و اعضا «...وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ...» یس: ۳۶ـ ۴۴) براَساس یک انسان است.

جامعهٔ انسانی که از افراد تشکیل می‌گردد، باید دارای (۳) عنصر بهم پیوستهٔ طولی، یکی پس از دیگری باشد، تا جامعهٔ انسانی تشکل یابد، و جان و جسم و سیستم اعضا مصون بمانند، وگر نه جامعهٔ انسانی نخواهد بود.

نخستین عنصر جامعه (همچون عقل مدبّر= پدر) دیانت و زعامت دینی یک چهرهٔ فطرت است که جان جامعهٔ بشمار می‌رود، و باید، حاکم بر قلب فعّال هزاران چهره، با عقل مدبّر یک چهره مهار گردد.

دوّمین عنصر جامعه (همآنند قلب فعّال بی‌وقفه = مادر) زمامدار هزاران چهره، قلب جامعه بشمار می‌رود که باید زیر نظر عقل مدبّر، فعّالیت نماید، تا سیستم افراد و نظم در جامعه برقرار بماند و همگان بحقوق خود برسند.

سوّمین عنصر جامعه (مثل افراد جامعه= فرزندان یک خانه) با استعدادها، زبانها، رنگها، توانمندیها، خواسته‌ها و نیازمندیهای مختلف و جنسیتها، قبایل و طبقات و... گوناگون، همآنند اَعضای یک جسم

بنی آدم اَعضای یکدیگرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار

که باید با تدبیر عقل مدبّر، و قلب فعّال، خواسته‌ها برآورده و نیازها برطرف، و هر کدام بحقوق قطعیّهٔ خود نایل آیند، هر کس باندازهٔ فعالیّت و باز دهی از مواهب طبیعت و نعمتهای بی‌پایان اِلهی برخوردار گردند.

۲۵ـ جامعهٔ فردی الگو برای جوامع جمعی و جهانیست

هر فرد از انسان، خود به‌تنهایی یک جامعه شخصی و درونی است که از (۳) عنصر عقل مدبّر، و قلب فعّال و اعضای سالم شکل می‌گیرد، و با افراد، نخستین و کوچکترین جامعه بیرونی یعنی یک خانواده که از (۳) عنصر پدر و مادر (فرزندان یک خانه) پدید می‌آید.

سوّمین جامعه: با فردی بایسته، همچون عقل منفصل نظاره‌گر، و فردکدخدا، جهت تنظیم تصمیات، و افراد، جامعهٔ محلّی شکل می‌گیرد.

چهارمین جامعه: با شخصی وارستهٔ امین، و اندیشمند متناسب شهری (شهردار) جامعهٔ شهری شکل می‌گیرد.

پنجمین جامعه: استانی با فردی وارسته و صالح و شایسته در مدیریّت: و فردی مجری تصمیات استانی کارآمد در یک استان.

ششمین جامعه کشوری: با زعامت دینی یک چهرهٔ هدایتگر با صلابت جامع شرایط لازم در تغذیه جان مردم و اصلاح معاد و نظارت بر مسئولیّت زمامدار دنیوی فعّال مرتبط با طبقات یک کشور بدون دخالت در امور تغذیه جسم و معاش مردم.

هفتمین جامعه جهانی: با برجسته‌ترین فرد در ابعاد گوناگون اعتقادی، انسانی، اخلاقی و اجتماعی با اندیشهٔ جهانی همانند یک پدر نسبت بهمهٔ مردم و ارتباط و آگاهی با زعمای تمام کشورها و با بستگان و وارستگان و شایستگان و

تغذیه کنندگان جان و مسئولان معاد جوامع بشری، اشراف بر امور زمامداران و گردانندگان و تغذیه کنندگان جسم و معاش مردم، تا سرانجام جامعه جهانی شکل گیرد، و تا کلّ جهان با قبایل و اقوام و زبانها و جنسیتها و خواسته‌ها و نیاز مندیها و استعدادها و رنگهای گوناگون و... به منزلهٔ یک فرد، یک خانواده، یک محله، یک شهر، یک استان و یک کشور، زیر نظر یک پدر و مادر و افراد یک خانواده نگاه شود که یک عقل مدبّر، و یک قلب فعّال تحت فرمان عقل و اعضای یک فرد و افراد یک خانواده اداره شوند.

بنی آدم اعضای یکدیگرند   که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار   دگر عضوها را نباشد قرار

بدون کمترین تردید برای کسی که از عقل و خرد و اندیشه و آگاهی و بینش و شناخت اصولی، و از فهم و درک دو نظام تکوین و تدوین، دو جهان دنیا و دین، دو بعد انسان و انسانیّت و ... برخوردار و از یافته‌های الهی بهره‌مند باشند، و از بافته‌های شیطانی دور و نادیده انگارند و گام تازه ای در علوم و فنون جامعهٔ شناسی، انسان شناسی و روانکاوی و... بردارند و انسان ناشناختهٔ تاکنون را بدرستی بشناسند و آنگونه که باید باشند، باشند، و از گذشته و حال نامطلوب بگذرند، تا جوامع هفتگانهٔ فردی و جمعی و جهانی که بر (۳) عنصر: عقل مدبر (همچون) پدر و قلب فعّال (مانند) مادر، و اعضای سالم (همانند) افراد یک خانواده استوار باشد تشکیل گردد، باید برجسته‌ترین برجستگان جهان در این یافته‌ها بدرستی بیندیشند تا جامعهٔ انسانی تشکیل گردد که مطلوب جهان آفرین، و رسولان الهی و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اجمعین و رهروان راستین آنان است إن شآءالله تعالی.

تا دنیا در خدمت انسان، و انسان در خدمت دین قرار گیرد نه بالعکس که در این صورت انسان پست‌تر از دنیای پست خواهد بود:

چونکه دنیا مونث ادناست   هر که ادناست طالب دنیاست

۲۶ـ نه دین بدون دنیا، و نه دنیای فاقد دین امکان پذیر است:

پس همانطوری که عقل باید با مقررات دینی و فطرت بر قلب مدیریت کند، قلب نیز باید زیر نظر عقل سلیم بر اساس طبیعت بر اعضای یک جسم مدیریت کند تا یک انسان، سالم بماند

پدر باید در میان یک خانه، طبق مقرّرات دینی بر اساس فطرت بر زن مدیریت کند، زن نیز باید زیر نظر پدرطبق خواسته‌های طبیعت بر افراد یک خانواده مدیریت کند، تا افراد خانواده، سالم بمانند.

و فرد بایستهٔ آگاه و دین دار: باید براساس فطرت و دیانت، بر کدخدای طبیعت گرای یک محلّه، مدیریت کند، و کدخدا باید زیر نظر فرد بایسته، با حفظ خواسته‌های مشروع طبیعت، برافراد یک محله مدیریت نماید، تا نظم محلّه برقرار بماند.

شخص وارستهٔ دین دار اندیشمند: باید طبق فرامین الهی، بر یک شهردار طبیعت اندیش، مدیریت نماید، و شهردار با توجه بخواسته‌های مشروع طبیعت، زیر نظر وارستهٔ امین، بر شهروندان مدیریت کند، تا شهر از شر اشرار مصون بماند و شهروندان از مواهب طبیعت بدرستی بهره مند شوند.

و انسان شایستهٔ کار کشتهٔ امین: باید طبق دستورات دینی، براستاندار یک استان مدیریت نماید، و استاندار، باید زیر نظر چنین انسان شایسته، بر افراد

یک استان مدیریت کند، تا استان از یکسو از هرج و مرج محفوظ بماند، و از سوی دیگر همهٔ مردم استان از مواهب مشروع طبیعت متنعم گردند.

و یک زعیم دینی جامع الشرایط هدایتگر، و تغذیه کننده جان یک ملّت، و پاسخگوی معاد مردم، همچون پدری با وسعت دید، باید براساس یافته‌های الهی، بر زمامدار طبیعت گرای دنیوی فعّال منتخب مردم، مدیریت کند: «كَلّا اِنَّ الْاِنْسانَ لَيَطْغىٰ اَنْ رَآهُ اسْتَغْنىٰ» العلق: ۶ـ۷) و النمل: ۳۴) و محمد ﷺ: ۲۲ـ۲۳

تا زمامدار، زیر نظر زعیم قوی، مرکز نیروی د ینی و باز دارندهٔ زمامدار را از طغیان، و ملجأ و پناهگاه ملّی، بر یک کشور حکومت کند: «اَلْعُلَمٰاءُ حُكّامٌ عَلَى الْمُلُوكِ وَ الْمُلُوكُ حُكّامٌ عَلَى النّاسِ» تا با نظارت زعیم دینی بر زمامدار دنیوی، مرز و بوم کشور، و حقوق همگان، و نظم شایسته و آرامش و آسایش در جامعهٔ یک مملکت برقرار گردد.

زعامت دینی بر اساس قطرت، دارای یک چهرهٔ یکتا پرستی، باید نقش عقل و داور در میادین مسابقات را ایفا کند، و زمامداری دینوی براساس طبیعت هزاران چهره، باید نقش نفس طغیانگر را بازی کند ولی باید بوسیله زعیم دینی با عقل و دین مهار گردد.

جهان آفرین خطاب بموسی فرمود: «اِذْهَبْ الىٰ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغىٰ ...» النازعات: ۱۷ـ۲۶و ۳۷ـ ۴۱) و طه: ۲۴ـ ۳۶ و ۴۳ـ ۴۷)

زمامدار طبیعت گرا، همچون نفس طغیانگر آدمی، باید بوسیله زعیم دینی فطرت گرا مهار شود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» الشمس: ۷ـ ۱۰) تا تعادل در جامعه بر قرار گردد.

از این رو زمامداران طبیعت‌گرای جهان، همچون نفس انسانی، باید بوسیله زعامت دینی، همچون عقل مدبّر مهار شوند تا تعادل در جوامع بشری برقرار شود که بدون این، هرگز برقرار نخواهد شد که نیست، از این رو برترین کتاب تکوین (انسان) مجهول و برترین کتاب تدوین (قرآن) مهجور مانده‌اند.

زعامت دینی جهانی: برجسته‌ترین، جهان بین‌ترین، آگاهترین به ابعاد گوناگون اصول و فروع دین، وآخرین و قوی‌ترین زعیم دینی درایمان و تقوا و علم و استقامت و صلابت و... به عنوان سنبل و محور و مرکز قدرت الهی معنوی، مادون تالی تلو عصمت و برتر بر همهٔ موجودین

در دو زمان فتره: (فاصله میان پیامبران و رسولان الهی) و در زمان غیبت، قبل از ظهور آخرین حجّت خداوندی حضرت بقیة الله الأعظم روحی له الفداء و داور بر تمام برجستگان دینی و نظارت بر امور برجستگان دینی و اشراف بر زمامداران دنیوی، و توانمند در حل مشکلات جهانی و یکپارچگی دین براَساس قطرت یکتاپرستی، و زمینه‌ساز ظهور ولیّ عصر و نوامیس دهر حضرت صاحب الزمان الحجة بن الحسن العسکری، ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، و ظهور دین مبین اسلام برکل ادیان جهان که جهان آفرین فرمود:

«اِنَّ الدّینَ عِنْدَاللهِ الاِسْلاٰم ـ اَفَغَیْرَ دینِ اللهِ یَبْغَونَ ـ وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرِ الْاِسلام دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْه»

آل عمران: ۱۹و ۸۳ و ۸۵) و الفتح: ۲۸) و الانفال :۳۹) و التوبة: ۳۳) و الرّوم ۳۰) والزّمر:۳) و الصّفّ: ۹) و هود: ۸۶) والانعام: ۱۶۱) و الحجرات: ۱۶)

۲۷ـ نکتهٔ ناگفته و ناشنیده بسیار مهم و سرنوشت ساز:

گروهی از جهال واپس گرایان در بند اسارت مدّعیان پیشرفت و تمدن که بند اسارت (کراوات) و بی‌حجابی، بی‌غیرتی، بی‌حیایی، بی‌ناموسی، بی‌بند باری، مکشوف الحجاب و مکشوف العوره بودن را نشانه روشن فکری، پیشرفت و تمدّن و... بر میشمارند و می‌گویند: دین از سیاست، و سیاست از دیانت جداست، و می‌گویند: ما سیاست می‌خواهیم، و دیانت نمی‌خواهیم، سیاست منهای دیانت، و همچنین مردوزن مساوی و برابرند و...

اگر مراد از سیاست ایجاد نظم و حفظ نظم (همآنند بند تسبیح که دانه‌ها را در خود، نگه و از پراکندگی باز می‌دارد، و یا (همچون نخاع) شاهرگ، جهت تنظیم خون در بدن که اگر بریده شود، زندگی انسان پایان می‌یابد) بر اساس آفرینش با معیار دیانت باشد، هیچ پدیده ای در دو نظام تکوین و تدوین دو بعد فطرت و طبیعت و دو عالم جان و جسم و... بی‌سیاست و بی-نظم نیست که جهان آفرین می‌فرماید: الملک: (۱ـ۵) و الانبیآء: ۳۰ـ۳۳) و یس: ۳۳ـ ۴۴)

و اگر مراد از سیاست، طبیعت هزاران چهره باشد، دیانت یک چهره، عین سیاست هزاران چهره، و سیاست هزاران چهره، عین دیانت یک چهره نیست،ولی از یکدیگر جدا هم نیستند، زیرا فطرت بدون طبیعت و بالعکس امکان پذیر نیست، خواه در عالم معنی باشد، چنانچه «لَااِلٰهَ» عین «اِلَّا اللهُ» و «اِلَّا اللهُ» نیز عین «لَا اِلٰهَ» نیست، ولی از هم جدا نیستند که با ترکیب این دو کلمه، اسلام متحقّق می‌گردد، بر خلاف مشهور میان فلاسفه و حکما و عرفا و فقها و ... اجتماع ضدّین و نقیضین در یک کلمه امکان پذیر شد، و چنانچه

فطرت (۳) چهره عین طبیعت هزاران چهره و بالعکس نیستند، بلکه ضدّ یکدیگرند، اما از هم جدا نیستند، که با ترکیب آن دو، انسان پدید می‌آید، و نیز جان عین جسم، و جسم عین جان نیستند، ولی یکی بدون دیگری امکان پذیر نیست، آنگونه که مرد، عین و مساوی و برابر زن نیست و بالعکس، بلکه ضدّ یکدیگرند، ولی از هم جدا نیستند که بدون یکی توالدو تناسل امکان پذیر نیست (و معجزه از بحث عادی خارج است).

هرگز و هیچگاه دنیا بدون دین، و دین بدون دنیا نیست، دنیای بی‌دین، و دین بدون دنیا همانند عقل بدون نفس، و نفس بدون عقل، و مثل مرد بی‌زن و زن بی‌مرد، و شب بدون روز و روز بدون شب، و جان بدون جسم و جسم بدون جان و... می‌باشد، پس نه سیاست عین دیانت، و نه دیانت عین سیاست است، ولی هیچ دینی بی‌سیاست و نه هیچ سیاستی رحمانی (نه شیطانی) بی‌دین نخواهد بود، بلکه دین و دنیا و سیاست و دیانت و... در طول و مکمل یکدیگرند، چنانچه زن و مرد در طول و مکمّل، نه مساوی و نه برابرند که باید دنیا با دین، و سیاست با دیانت، و نفس با عقل، و زن با مرد مهار شوند، زعیم دینی نقش پدر، و زمامدار دنیوی نقش مادر در میان منزل را دارند و مکمّل یکدیگر...

بـی تخـت نبـود دیـن حـق بجـای   نـه بـی‌دیـن بـود تخـت شـاهی بپـای

جدایی دین از سیاست، و برابری زن با مرد، و تساوی نفس با عقل و یکی بودن جان با جسم و... توهمات و خیالات و هواهای نفسانی بافته‌ها و خواسته‌های شیطانی است نه یافته‌های رحمانی نه فکر انسانی.

بدون تردید هیچ فرد و جامعه ای بسعاد ت و علم و کمال انسانی نخواهد رسید، جز اینکه عقل بر نفس حاکم، و طبیعت هزاران چهره با فطرت یک چهره مهار، و دنیا در اختیار دین، و مرد غالب برزن و... باشد، چنانچه دیانت بدون دنیا و بالعکس و عقل بدون قلب و بالعکس و سلامت اعضا بدون عقل مدبّر و قلب فعال، یا جابجایی بیجا و مرد بدون زن، زن بدون مردکار آمدی ندارند، زیرا دین و دنیا با هم در سعادت و کمال انسانی دخالت دارند

۲۸ـ تا عقل و دین بر فرد و جامعه حاکم نگردد، هرگز کسی بسعادت و کمال نخواهد رسید

خداوند سبحان، تمام جهان را برای تعقل، تفکّر و اندیشه آفریده است و خطاب بهمهٔ انسانها فرمود:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ـ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ... الروم : ۲۰ـ ۲۴ـ ۲۸) و البقرة: ۲۹) و الجاثية: ۴ـ ۱۳) والمُؤمنون: ۷۸ـ ۸۰) و الحديد:۱۷) و الشعراء:۲۸)

اما چرا فرد و جامعه، در آن آفریده‌ها نمی‌اندیشند تا بسعادت و کمال انسانی نایل آیند؟

زیرا اکثر قریب به اتفاق انسانها عموماً، و بسیاری از علما و مدّعیان علم و دانش خصوصاً، سرگرم به بافته‌های شیطانی، و از یافته‌های الهی غافلند، از این رو عقب مانده و پس رونده‌اند، و خیال می‌کنند که عالم و پیشرفته و متمدّن اندیشمنداند، در حالی که نه عقل سلیم و نه دین الهی برآنان حاکم است و تنها بشعارهای شیطانی دل خوش کرده‌اند.

۲۹ـ چرا اکثر مردم در نظام آفرینش نمی‌اندیشند، تا به‌آفریننده‌اش آشنا گردند.

زیرا دلبستگی به‌جهان طبیعت هزاران چهرهٔ بی‌چهره، انسان را از طبیعت آفرین غافل و دور می‌کند الرّعد: ۲ـ۴) و النحل: ۹ـ۱۹) و ۶۵ـ ۷۲) و الحدید:۱۶ـ۱۷). الشعرا: ۲۴ـ ۲۸)

اگر کسی در نظام آفرینش تعقل کند، هرگز غیر از خدای سبحان را نمی‌پرستد: الانبیا: ۵۹ـ ۶۷) زیرا صاحبان خرد و اندیشه و بینش هرگز به غیر خداوند یکتا روی نمی‌آورند: ابراهیم: ۵۲)

اما زمامداران جهان که مظهر طبیعت و هواهای نفسانی، و بیانگر بافته‌های شیطانی‌اند، در مقابل توحید و فطرت یکتا پرستی که پیامبران، رسولان الهی و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اجمعین و علمای راستین دینی که بیانگر یافته‌های الهی‌اند قرار گرفته‌اند، و عامه مردم و بسیاری از خواص بدون اندیشه و فکر با (۳) نیروی زر و زور و تزویر به اضافهٔ (۳): شکم و شهوت و شهرت جذب بافته‌های شیطان می‌گردند.

فرعون مصر پس از تکیه زدن بر قدرت شیطانی و طغیان، نخست که خدایان فرومایه و گردانندگان خود فروختهٔ در بارش را با خطاب به آنان بخداوندی خود فرا خواند: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يا أَيهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيرِي....» القصص: ۳۸ـ ۴۲) با کدخدایان بساز و ده‌ها را بچاپ

زمانی که بی‌خردان دربار، خدایی ّ فرعون را پذیرفته‌اند، فرعون طغیانگر، که کدخدایان فرومایگان را زیر چتر خود در آورد، جرأتش بیشترشده عامهٔ مردم بیشعور را با (۳) نیروی: زر و زور و تزویر، به اضافه (۳) : شکم و شهوت

و شهرت، بپروردگاریش فراخواند: و خطاب بآنان گفت: «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ» النازعات:۲۴) و غافر: ۲۶)

و قریب باتفاق عامّهٔ مردم از باب «اَلنّاسُ عَلىٰ دينِ مُلُوكِهِم» پذیرفته‌اند.

و فرعون با شعار و بی‌شعوری بی‌خردان، جرأت بیشتری یافت، و حضرت موسی علیه السلام را تهدید به‌مرگ و نسبت جنون و تهدید به حبس در زندان نمود: غافر: ۲۶) و الشعراء: ۲۳ ـ ۲۹)

هواهای نفسانی، بی‌خردان و فرومایگان را در هر عصر و زمان و مکان به-خدایان بیشمار فرا می‌خوانند که باعث گمراهی و ذلّت آنان شوند الفرقان: ۴۳ـ۴۴). و الجاثية: ۲۳ـ ۲۶) و مریم: ۸۱ـ ۸۲) یس: ۶۰ـ۶۲)

فرومایگان فطرت ستیز، بی‌خردان را بر خلاف فطرت یکتا پرستی به پرستش چندین خدا، فرا می‌خوانند و تشویقشان می‌کنند؟

ص: ۴ـ۱۱) و الانبیاء: ۶۸) و هود: ۵۳ـ ۵۵) و نوح: ۲۳ـ ۲۴)

حضرت ابراهیم خلیل الرّحمن همگان را براساس فطرت و خرد و منطق عقل، بتوحید و یکتا پرستی دعوت می‌کرد:

الانعام: ۷۴ـ ۸۲) و الصافات: ۸۳ـ ۹۶) و الزخرف: ۲۶) و مریم: ۴۱ـ ۴۶) و الانبیاء: ۵۱ـ ۶۷) و الشعرا: ۶۹ـ ۸۶)

بهترین انسانها، روندگان راه حضرت ابراهیم علیه السلام براساس فطرت و منطق خرد و اندیشه‌اند: آل عمران : ۶۴ـ ۶۸) و الممتحنة: ۴).

هر کسی از ملّت یکتا پرستی ابراهیم علیه السلام روی گرداند، قطعاً در گودال سفاهت و جهالت و... بهلاکت می‌رسد:

آل عمران : ۱۳۰ـ ۱۳۷).

۳۰ـ چرا اکثر مردم در بهترین‌ها به‌اَندازۀ بدترین‌ها نمی‌اندیشند؟

چراهایی که بسیار آموزنده و سازنده‌اند بسیار است که در این مختصر نگنجند و ما بذکر چندی از آنها به عنوان راهگشا در اینجا اشاره می‌کنیم:

چرا آگاهی اکثر مردم در هر عصر و زمان و مکان، بجسم به مراتب بیشتر از جان و به طبیعت بیشتر از فطرت، به‌دنیا بیشتر از دین، به‌بافته‌های شیطانی بیشتر از یافته‌های رحمانی، پذیرش دعوتها و گفته‌های شیطانی بیشتر از پذیرش دعوتها و گفته‌های رحمانی است؟؟؟ چرا تعداد حق‌بینان، حق‌جویان، حق‌پذیران و حق‌گویان، بسیار کمتر از کافران، موهوم‌جویان، موهوم‌پذیران، موهوم‌بنیان و موهوم‌گویان، و چرا تعداد مومنان، اهل تقوا و اهل توکل و مخلصان، بسیار کمتر از کافران، موهوم بینان، فاجران، منافقان و ریاکاران؟؟؟ و چرا آگاهی به‌باطل‌ها و خرافات و اکاذیب و.. بمراتب بیشتر از حق‌ها، و معارف و راستیها و... و چرا آشنایی به‌نبایدها بمراتب بیشتر از بایدهاست؟؟؟ چرا در بهترین‌ها و برترین‌ها به‌اَندازه بدترین و پسترین‌ها نمی‌اندیشند؟

چرا نگاه اکثر به صورتها و ظواهر و.. به مراتب بیشتر از سیرتها و واقعیتهاست، و دلبستگی به‌نبایدها بمراتب بیشتر از بایدهاست؟؟؟ و هزاران چراهای دیگر..

از این اکثرها، باید نتیجه گرفت که اکثر اکثرها کمترین ملاکی برای حقانیّت آنها نیست.

چرا انتخاب دین و کتب آسمانی و پیامبران و رسولان الهی و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اجمعین براساس فطرت یک چهره که از یک وجود ذات اقدس حق می‌باشد؟ ص: ۴۶ـ ۴۸) و السجدة: ۲۴) والانبیاء:

۷۲) و البقرة: ۳۰و ۱۲۴و ۱۳۲) . الانعام: ۱۲۴) و آل عمران: ۳۳) و الاعراف: ۱۴۴) والحج: ۷۵) و فاطر: ۳۲) به مراتب کمتر از بی‌دینی و... است.

و زعمای دینی نیز باید با معیار یافته‌های آسمانی از سوی برجسته‌ترین برجستگان که قطعاً تعداد آنها در هر عصر و زمان و مکان بتعداد انگشتان یک دست نمی‌رسد باشد نه بدون معیار لازم و نه باندی که باعث جابجائی بیجا و نابودی اعتقاد و اقتصاد می‌گردد که در این نیم قرن اخیر گردیدکه باین زودی‌ها غیر قابل جبران است.

اما زمامداران بر اساس طبیعت هزاران چهره از سوی اکثر طبیعت گرایان و بافته‌ها انتخاب می‌شوند که خود منشأ فسادند: النمل:۳۴) و محمد ﷺ: ۲۲) و العلق: ۶ـ۷) که باید بوسیلۀ پیامبران، رسولان الهی و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اجمعین و زعمای دینی با معیاریافته‌های آسمانی مهار شوند.

براستی اگر انسان عقل و خرد و اندیشۀ خود را بکار می‌گرفت، جهنّمی نمی‌شد: الملک: ۱ـ ۱۱)

چرا اکثر مردم نخست در اسرار آفرینش جهان، سپس در اسرار آفرینش خود نمی‌اندیشند تا نخست جهان و آنگاه خود را سپس آفریدگارشان را بدرستی بشناسند؟ فصّلت: ۵۳) و یس: ۶۸) و النحل: ۶۵ـ ۷۲) و العنکبوت: ۶۵ـ ۶۹) و الروم: ۸) و ۲۰ ـ ۲۴)

چرا اکثر مردم از خواص و عوام در کتب آسمانی و پیامبران إلهی و در برترین آنها نمی‌اندیشند تا از زندگی حیوانی به‌در آیند و زندگی انسانی پیدا کنند؟ آل عمران: ۶۵ ـ ۷۰) و الانبیاء: ۱۰) و النحل: ۴۴) و الحشر: ۲۱) والنساء: ۸۲) و محمد ﷺ: ۲۴) و ص: ۲۹) و یونس: ۱۴ـ ۲۰)

چرا اکثر مردم، هدایتگران جامعه و اضلالگران مردم را بدرستی شناسایی نمی‌کنند، و در آنان نمی‌اندیشند؟ تا از هدایتگران دور و مجذوب اضلالگران نشوند؟ یس: ۶۰ـ ۶۲) والاحزاب: ۶۶ـ ۶۸) چرا اکثر مردم دربارهٔ منافقان نمی-اندیشند؟ البقرة: ۱۴ و ۷۶)

چرا اکثر مردم، بازیگران دینی را که بی‌خردترین بی‌خردان جهانند را شناسائی نمی‌نمایند تا مجذوب آنان نشوند؟

المائدة: ۵۷ـ ۵۸) و ۱۰۰) و ۱۰۴)

چرا اکثر مردم در حالات خوب و بد گذشتگان نمی‌اندیشند، تا خوبان را الگوی زندگی خود قرار دهند و از بیگانگان بگریزند؟ (الصافات: ۱۳۳ـ ۱۳۸) و (یوسف: ۱۱۱) و (النازعات: ۱۷ـ ۲۶) (آل عمران: ۱۱ـ ۱۳)

چرا اکثر مردم در پیرامون بدترین حیوانات نمی‌اندیشند تا با ارتکاب بدیها بدتر از آنها نشوند؟

(الانفال: ۲۲ و ۵۵) ۵۶) و البقرة: ۱۸) و ۱۳)

چرا اکثر مردم در عواطف خانوادگی، و ارتباطات قومی نمی‌اندیشند، تا بدان خود را اصلاح و از خوبان رهروی نمایند؟

النور: ۶۱)

چرا اکثر مردم از اینکه آخرت بهتر از دنیاست نمی‌اندیشند: (الانعام: ۳۲) و (الأعراف: ۱۶۹) یوسف: ۱۰۹) والقصص: ۶۰) والشوری: ۲۰ و ۳۵)؟

چرا اکثر مردم جهان در هر دو بُعد دین و دنیا، تعقّل نمی‌کنند؟ و اندیشه و فکرشان را در انتخاب یکی از آن دو بکار نمی‌گیرند؟ چرا خود که دو بُعدی آفریده شده‌اند، تک بُعدی و بدتر از تک بُعدی می‌اندیشند؟

(الفرقان: ۴۱ـ ۴۴) الاعراف: ۱۷۹)

اندیشمندان جهان کیانند؟ کسانی هستند که با شناخت اصولی دوشیء متضاد، خوب را برگزینند و بد را مهار و در خدمت خوب قرار دهند، همآنند دین و دنیا، مرد و زن، جان و جسم، حق و باطل، و عقل و نفس و پیامبران الهی و زمامداران شیطانی و... البقرة: ۱۶۴ـ ۱۷۷) ۳۸ـ ۴۴) و العنکبوت ۱ـ ۱۳ و ۴۱ـ ۵۲) والاعراف: ۱۶۴ـ ۱۷۸) وآل عمران: ۱۱۸ـ ۱۲۰)

و میلیاردها چراهای ناگفته، و پاسخهای ناشنیدهٔ دیگر؟؟؟!!!

۳۱ـ چرا پیامبران منتخب إلهی و زمامداران برگزیدهٔ مردم‌اند:

جهان آفرین می‌فرماید: «إِنَّا أَوْحَينَا إِلَيكَ كَمَا أَوْحَينَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيّينَ مِنْ بَعْدِهِ...» النساء: ۱۶۳ـ ۱۷۵)

والانعام: ۱۲۴) وص: ۴۶ـ ۴۸) والأنبیاء: ۷۳)

خداوند سبحان، تمام پیامبران و رسولان الهی و جانشینان بحقّ معصوم آنان صلوات الله علیهم أجمعین را براَساس فطرت و عقل و جان یک چهرهٔ آدمی، یکتاپرست آفرید، و خود، پیامبرانش و... علیهم افضل صلوات الله والمصلّین را برای هدایت و اتمام حجّت بر بندگانش برگزید و برای هدایت آنان فرستاد، تا در کار خداوند سبحان خطا راه نیابد.

و آنان علیهم السلام را مسئول تغذیهٔ جان و بیانگر معاد عامّهٔ مردم، و داور و شاهد و ناظر بر رفتار و گفتار و رفتار زمامداران قرار داده است، و زعامت تالی تلو عصمت دینی را که اِدامه دهندهٔ راه آن معصومان صلوات الله علیهم اجمعین در دو زمان فتره (فاصله میان پیامبران و رسولان الهی) و زمان غیبت حضرت ولیّ عصر اِمام زمان روحی له الفداء با معیار یافته‌ها برگزیده است: «كُونُوا رَبَّانِيينَ بِمَا

كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ـ وَإِذْ أَخَذَ الله مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ...» آل‌عمران: ۷۹ـ ۱۸۷)

سپس زمامداران را جهت آزمون بندگانش، بر اَساس طبیعت و جسم هزاران چهره، در امر معاش که منتخب عامّهٔ مردم و مسئول تغذیه کنندهٔ جسم و تأمین کنندهٔ معاش مردم‌اند را آفرید، تا اشتباهات مردم و طغیان زمامداران به‌حساب خداوند سبحان در نیاید و زمامداران هزاران چهره بوسیلهٔ پیامبران یک چهره هدایت و مهار گردند.

بدون کمترین تردید برای فردی اندیشمند! دین و دنیا، جان و جسم، عقل و نفس، مرد و زن و زعامت دینی و زمامدار دنیوی، لازم و ملزوم و مکّمل یکدیگرند، زعامت دینی باید همأنند پدر در یک خانه، ناظر بر گفتار و رفتار و کردار افراد خانه، و همچون داور در میدان مسابقه باشد، نه تماشاگر، و نه بازیگر و نه مجری داوری داور.

نه بی‌تخت بود، دین حق بجای نه بی‌دین بود، تخت شاهی بپای

پیامبران، رسولان اِلهی، و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اجمعین مأمور به‌زمامداری نبوده‌اند.

از میان یکصد و بیست و چهار هزار نبیّ و رسول الهی، و بیش از این تعداد، جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اَجمعین تنها پنج نفر، دو مسئولیت زعامت دینی و زمامداری دنیوی را پذیرفته‌اند، تا در قیامت، حجّت بر کل زمامداران تاریخ بشریت باشند که می‌شود زمامداری بدون خیانت و بدون جنایت نمود. و آن پنج نفر: ۱ـ یوسف نبیّ علیه‌السلام ۲ـ داود علیه‌السلام ۳ـ سلیمان رسول علیه‌السلام ۴ـ حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ۵ـ علی بن ابیطالب علیه‌السلام.

امّا کیان؟ آنانی که با پیامبران و... هدایت و مهار شوند، تا پیوند خانواده‌ها مصون، و عواطف و روابط جامعه محفوظ، و نظم جهان برقرار گردد. و امّا حضرت ولیّ عصر امام زمان علیه‌السلام او مأمور بتشکیل حکومت جهانی و «تُبلَی السَّرآئِرُ» الطارق: ۹) است.

زن که مظهر طبیعت و نفس است با شرّ بودنش در میان خانه لازم و ضروریست تا آنگاه که با مرد مهار شود، نه بی‌بند و بار، رها گردد که باعث ویرانگی خانه، و هلاکت افراد خانواده، و فساد جامعه می‌گردد که هر شب ده نفر اجنبی را در کنار شوهرش می‌خواباند.

نفس خود را زن شناس از زن بتّر

زانکه زن جزویست نفست کل شرّ

هیچ پیامبر و رسول الهی و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اجمعین و علمای راستین دینی، هرگز زمامداران طغیانگر را بحالشان رها نکرده‌اند: «النحل: ۳۶)

جهان آفرین (به عنوان نمونه) خطاب به حضرت موسی علیه‌السلام فرمود: «اِذْهَبْ اِلَیٰ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَی... (النازعات: ۱۷ـ ۲۶)

۳۲ــ فرقها و تمایزات میان پیامبران و زمامداران:

جهان آفرین در روش رسولان الهی می‌فرماید: «هَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ـ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» النحل: ۳۵ـ ۳۶)

و از زبان فرمانروا فرمود: «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» النمل: ۳۴)

و خطاب بکسانی که هوا و هوس زمامداری دارند و با خواسته‌های نفسانی و لبهای شیطانی مزمزه می‌کنند فرمود: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ـ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ» محمد صلی الله علیه و آله: ۲۲ـ ۲۳) والبقرة: ۲۰۴ ـ ۲۰۶)

ما در کتاب نوین و بی‌سابقهٔ بسیار آموزنده و سازندهٔ جوامع بشری پُر از تازه‌های ناگفته و ناشنیده‌ها با براهین قاطعه و اَدلّهٔ واضحه، با معیار یافته‌ها از کتب آسمانی و سنتهای پیامبران و سیرهٔ رسولان الهی و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم أجمعین و روشهای علمای راستین و دروغین و برداشتها و نکات بسیار ارزنده از تاریخ ده هزار ساله و روشهای زمامداران مختلف، بیش از یکصد و پنجاه فرقهای ماهوی میان پیامبران، رسولان اِلهی و جانشینان بحقّ معصوم آنان علیهم افضل صلوات الله و زعمای راستین دینی و... و زمامداران یافته‌های ناگفته و ناشنیده تفصیلاً بیان کرده‌ایم که از جملهٔ اجمالی و بسیار فشردهٔ آنها: بدون ذکر علل چراها در اینجا در این چراها اسرار، حقایق، معارف و حِکَمی و... ناگفته‌ها و ناشنیده‌ها نهفته است که اَفکار و نظرات تمام جهان و جهانیان در علوم و فنون مختلف را بخود جلب و درسهایی عمیق ناخوانده بهمگان خواهد داد.

۱ـ چرا پیامبران علیهم السلام اَهل شعور با معیار، و زمامداران اَهل شعار و شرّ و شور بی‌معیارند که باید با شعور پیامبران و... مهار شوند؟

از ملوک خاک جز بانگ دُهُل		تو نخواهی یافت، ای پیک سُبُل

۲ـ چرا رسولان إلهی کیفیّت نگر، و زمامداران کمّیت گرایند؟

اختران بسیار و خورشید اَر یکیست
پیش او بنیاد ایشان مُنْدَکیست
گر هزاران موش پیش آرند سر
گربه را نه ترس باشد نه حذر
هست جمعیّت بصورتها فشار
جمع معنی خواه هین از کردگار
نیست جمعیّت ز بسیاری جسم
جسم را بر باد قایم دان چو اسم
همچنانک لشکر انبوه بود
مر پیمبر را بچشم اندک نمود
تا بریشان زد پیمبر بی‌خطر
ور فزون دیدی از آن کردی حذر
مالک المُلک است جمعیّت دهد
شیر را تا بر گلهٔ گوران جهد
هر رسولی یک تنه کان در زدست
بر همه آفاق تنها بر زدست

۳ـ چرا پیامبران و... سیرت‌نگر، زمامداران صورت گرایند؟

۴ـ چرا پیامبران دین‌پرور و زمامداران دلبستهٔ به دنیایند؟

۵ـ چرا گفتار و کردار و رفتار پیامبران و... حمل بر صحّت و معیار اَمانت و صداقت‌اند، و رفتار و گفتار و کردار زمامداران حمل بر فساد و کذب و خیانت می‌شود؟

۶ـ چرا پیامبران بدترین انسانها را تحمل می‌کنند و زمامداران نه تنها خوبان را تحمّل نمی‌کنند، بلکه خداوند متعال را هم تحمّل نمی‌کنند و دم از الوهیت و برتر از آن می‌زنند؟

۷ـ چرا پیامبران انسانیّت جویند، زمامداران انسان‌گرایند؟

۸ـ چرا پیامبران در فکر سیر کردن گرسنگانند، گرچه خود گرسنه بخوابند، زمامداران در فکر سیر کردن شکمهای خویشند، گرچه ملّت گرسنه بخوابند یا از گرسنگی بمیرند؟

۹ـ چرا پیامبران تقوا پرورند، زمامداران تقیّه گرایند؟

۱۰ـ چرا پیامبران عدالت گستر و زمامداران ظلم پرورند؟

۱۱ـ چرا پیامبران هدایت‌گر و اصلاح‌گر جامعه، زمامداران، اضلالگر و افسادگر جوامع‌اند؟

۱۲ـ چرا رسولان الهی و... در وعده‌ها وفا دارند و زمامداران جهان در وعده‌ها بی‌وفایند؟

این جهان و اهل او بی‌حاصل اند — هر دو اندر بی‌وفایی یکدل اند

زادهٔ دنیا چون دنیا بی‌وفاست — گر چه رو آرد بتو، آن رو قفاست

اَهل آن عالم چو آن عالم ز بِرّ — تا ابد در عهد و پیمان مُستمرّ

۱۳ـ چرا پیامبران همواره غالب و پیروزند و زمامداران سرانجام، مغلوب و منکوبند؟

زیرا رسولا اِلهی و... جان جان مردم‌اند که بر کالبد و جسم، حاکم و غالبند، زمامداران همآنند جسم، مغلوب جانند، گرچه چموشیها کنند، ولی در نهایت، با جان جان مهار می گردند.

پشّه با نمرود چه کرد؟

آخر از پشّه، نه کَم باشد تنم — ملک نمرودی بپَّر برهم زنم
در ضعیفی تو مرا با بیل گیر — هر یکی خصم مرا، چون پیل گیر
قدر فُندق افکنم بندق حریق — بندقم در فعل صد چون منجنیق
گرچه سنگم هست مقدار نخود — لیک در هیجا، نه سر ماند نه خود

۱۴ـ چرا خشم پیامبران رحمت و لطف زمامدران جنایت است؟

لطف شه جان را جنایت جو کند — زانک شه، هر زشت را نیکو کند
دست هر نا اَهل بیمارت کند — سوی مادر، آ، که تیمارت کند
مهر جاهل را چنین دان اَی رفیق — کژ رود جاهل همیشه در طریق

۱۵ـ چرا پیامبران امیر زر و زور و تزویر و شکم و شهوت و شهرت‌اند و زمامداران اسیران آنهااند.

ز آتش شهوت نسوزد اهل دین — باقیان را بُرده تا قعر زمین
خاک، قارون را چو فرمان در رسید — بازرو تختش بتعر خود کشید
آتشی باید بُشسته ز آب حق — همچو یوسف مُعتصم اندر زهق

۱۶ـ چرا آغاز دعوت پیامبران با وعده‌های راستین، و فراخوانی زمامداران با وعده‌های دروغین است؟

۱۷ـ چرا پیامبران آخَر و آخِر بینند و زمامداران آخور بینند؟

انبیا را حق بسیارست از آن — که خبر کردند از پایان‌مان
همچنین هر کس باندازهٔ نظر — غیب و مُستقبل ببیند خیر و شرّ
چون نظر پس کرد تا بَدوِ وجود — ماجرا و آغاز هستی رو نمود
چون نظر در پیش افکند او بدید — آنچه خواهد بود تا محشر پدید
پس ز پس می‌بیند او تا اصل اصل — پیش می‌بیند عیان تا روز فصل
هر کسی اندازهٔ روشن دلی — غیب را بیند به قدر صیقلی
هر که صیقل بیش کرد او بیش دید — بیشتر آمد برو صورت پدید
همچنین هر جُزو عالَم می‌شمر — اوّل و آخر در آرش در نظر
هر که آخر بین‌تر او مسعودتر — هر که آخُر بین‌تر او مطرودتر
روی هر یک چون مَهِ فاخر ببین — چونک اوّل دیده شد آخر ببین
تا نباشی همچو ابلیس اَعوری — نیم بیند نیم، نی چون ابتری
دید طین آدم و دینش ندید — این جهان دید آن جهان بینَش ندید
در نگر پس را بعقل و پیش را — همچو پروانه مسوزان خویش را
عاقل اوّل بیند آخِر را بدِل — اندر آخر بیند از دانش مُقِل
چشم آخُر بین ببست از بهر حق — چشم آخِر بین گشاد اندر سبق
چشم بگشا حشر را پیدا ببین — تا نماند شُبهه‌ات در یوم دین
تو ببینی پیش خود یک دو ۳ گام — دانه بینی و نبینی رنج دام

فضل مـردان بـرزن ای حـالی پرسـت زان بـود کـه مـرد، پایـان بـینتـر اسـت
مَـرد، کانـدر عاقبـت بینـی خَمسـت او ز اهـل عاقبـت چـون زن کمسـت

۱۸ـ چرا مردم علیه پیامبران انقلاب و قیام نمی‌کنند؟ و علیه زمامداران انقلاب و قیام می‌کنند؟

۱۹ـ چرا اکثر مردم از پیامبران اطاعت نمی‌کنند، و زمامداران را می-پرستند؟

۲۰ـ چرا پیامبران امیر طبیعت و زمامداران اسیر طبیعت اند؟

گـر بگـویم از جمـادات جهـان عاقلانـه یـاری پیـامبران
جملـه ذرّات زمـین و آسـمان لشـکر حـق‌انـد گـاه امتحـان

تو سلیمان باش، تا شیطان و دیو ترا خدمت کنند، پیامبران الهی دیوها و شیاطین را ببند می‌کشند، و زمامداران در بند دیوها و شیاطینند.

۳۳ـ دنیا میدان بازی و مسابقات و آزمون است:

جهان آفرین خطاب بهمه انسانها فرمود: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» الانعام:۳۲ و الحدید: ۲۰ـ۲۹) و العنکبوت: ۳۴ـ۶۹)

خداوند سبحان دو بعد متضاد: ۱ـ دین ثابت غیر متغیر با وفا را براساس فطرت یک چهره یکتا پرستی پدید آورد. الروم: ۳۰)

۲ـ دنیای متغیر بی‌ثبات بی‌وفا را بر مبنای طبیعت هزاران چهرهٔ همه چیز پرست غیر خداپرست آفرید. الروم: ۷ـ ۲۴)

و انسان برترین مخلوقش را دو بعد ی: فطرت و طبیعت، جان و جسم، و عقل و نفس، و دو جنس متخالف:

۱ـ مرد را مظهر فطرت و جان و عقل. ۲ـ زن را مظهر طبیعت و جسم و نفس پدید آورد تا انسان را بیازماید:

و تمام پیامبران و رسولان و جانشیان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اجمعین را یک چهره متناسب با فطرت و جان و عقل، جهت تبیین دین و خواسته‌های عقل و جان و امور معاش و معاد شان فرستاد ، و انتخاب هزاران زمامداران هزاران چهره متناسب با طبیعت و جسم و نفس را جهت تنظیم امور معاش و معاد را زیر نظر و هدایت آن معصومان صلوات الله علیهم را به مردم واگذار کرد تا خلل در تنظیم زمامداران، باعث تضعیف دین نگردد، تا انسان برترین مخلوقش را بیازماید که چگونه اختیار و چگونه عمل می کنند؟

۳۴ـ چرا زمامداران هرگز قابل مقایسه با پیامبران نیستند؟

جهان آفرین در برترین کتاب آسمانی اش: (قرآن مبین) خطاب به برترین رسولش صلی الله علیه و آله وسلم که خطاب بمردم جهان در هر عصر و زمان و مکان بفرماید: (در دو شی متضاد بدرستی بیندیشید، تا با هر دو آشنا شوید که (تُعرَفُ ٱلاَشیاَءُ بِاَضدادِها)

و آن دو را با یکدیگر مقایسه و خلط ننمایید!

«قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا

تَتَفَكَّرُونَ» الأنعام:۵۰) و الرعد: ۱۶) الزّمر: ۹) و المائده: ۱۰۰) وفاطر: ۲۲) والحشر:۲۰) و دهها آیات دیگر...

بدون تردید برای کسی که کمترین آشنایی و آگاهی به دو بعد متضاد فطرت و طبیعت، بدو جهان جان و جسم با دو عالَم عقل و نفس، با دو جنس مخالف مرد و زن و... داشته باشد، نداند گرچه با دو شی متضاد یکدیگر شناخته می‌شوند، ولی قابل مقایسه با یکدیگر نیستند، چنانچه بینایی و نابینا، علم و جهل ، نور و ظلمت، تقوا و تقیه، کفر و ایمان، حق و باطل، خیر و شرّ، نور و ظلمت، عدل و ظلم، زنده و مرده، نیک و بد و اهل بهشت و اهل دوزخ و هزاران متضادهای دیگر ...

پیامبران، رسولان الهی و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اَجمعین مظهر فطرت یکتا پرستی ثابت غیر متغیّر یک چهره، معیار وفای با وفایان جهانند، و زمامداران که مظهر طبیعت هزاران چهره، الگوی بی‌وفایی، بی‌وفاترین بی‌وفایان جهانند.

این جهان و اهل او بی‌حاصل اند — هر دو اندر بی‌وفایی یک دل‌اند
زادهٔ دنیا چو دنیا بی‌وفاست — گرچه رو آرد بتو آن رو قفاست
اهل آن عالَم چو آن عالَم زبِر — تا اَبَد در عهد و پیمان مُستَمِر
خود دو پیغمبر بهم کی ضِد شدند — معجزات از همدگر کی بستدند
کی شود پژمرده میوهٔ آن جهان — شادی عقلی نگرد داندهان
نفس، بی‌عهدست زان رو کُشتنیست — او دَنّی و قبله گاه او دنیست
نفس‌ها را لایقست این انجمن — مُرده را در خور بود گور و کفن
نفس اگرچه زیرکست و خُرده دان — قبله‌اش دنیاست، او را مُرده دان

پیامبران و... هزاران جسم و یک روح، یک جان و یک دینند زمامداران هزاران جسم بی‌جان و ضد دینند.

سِرّ پنهانست اندر صد غلاف — ظاهرش با تُست و باطن برخلاف
گرچه ترسایان پناه جان کنند — دین خود را از مَلِک پنهان کنند
حس دنیا نردبان این جهان — حس دینی نردبان آسمان
کار مردان روشنی و گرمیست — کارِ بانوان حیله و بی‌شرمیست

پیامبران و رسولان إلهی و جانشینان بحق معصوم آنان علیهم‌السلام مسئول تغذیهٔ جان و معاد، و زمامداران مسئول تغذیه جسم و معاش مردم اند

قوّت از قوّت حق می‌زهد — نه از عروق، کز حرارت می‌جهد
این چراغ شمس، کو روشن بود — نه از فتیل و پنبه و روغن بود
همچنان این قوّت ابدال حق — هم ز حق دان نه از طعام و از طبق
جسمشان راهم زنور اِسرشته اند — تا ز روح و از ملک بگذشته اند
این جهان و ساکنانش منتشر — وان جهان و سالکانش مستمر
این جهان و عاشقانش منقطع — اَهل آن عالَم مُخَلَّد مُجتَمِع
حلق جان از فکر تن خالی شود — آنگهان روزیش اجلالی شود
چون مزاج آدمی گِل خوار شد — زرد و بد رنگ و ستیم و خوار شد
چون مزاج زشت او تبدیل یافت — رفت زشتی از رخش چون شمع تافت
یک زمینی خرّمی با عرض و طول — اندرو صد نعمت و چندین اکول

از جنوب و از شمال و از دَبور　　باغها دارد عروسیها و سور
در صفت ناید عجا یبهای او　　تو در این ظلمت چه ای جویای او
کین جهان چاهیست بس تاریک و تنگ　　هست بیرون عالمی بی‌بو و رنگ

۳۵ـ پیامبران هرگز با زمامداران مقایسه نمی‌شوند:

چنانچه عقول با نفوس، فطرت با طبیعت، جان با جسم، زن با مرد، جاهل با عالم و... مقایسه نمی‌شوند، ابراهیم علیه السلام مظهر فطرت و نمرود مظهر طبیعت، موسی علیه السلام مظهر عقل و فرعون مظهر نفس بود.

باید با شناخت درست پیامبران الهی و زمامداران شیطانی، حق و باطل و خیر و شرو.. را از هم تفکیک و جدا نمود، تا بحقایق و معارف و اسرار و حکم الهی دست یافت، چنانچه با شناخت درست عقل هدایتگر و نفس افسادگرو..

پیامبران خوی رحمانی دارند:

خوی با او کن که خوی را آفرید　　خویهای انبیا را پرورید
برّه ای بدهی رمه بازت دهد　　پرورندهٔ هر صفت خود ربّ بُود
برّه پیش گرگ امانت می‌نهی　　گرگ و یوسف را مفرما همرهی
گرگ اگر با تو نماید روبهی　　هین مکن باور که ناید زو بهی
جاهل اَر با تو نماید هم دلی　　عاقبت زخمت زند از جاهلی

زمامداران، نیاز به مهار پیامبران دارند، پیامبران پادشاه جانها، و زمامداران پادشاه جسمهایند، زیرا پیامبران عرشی و زمامداران فرشی، که این دو هرگز قابل مقایسه نیستند.

زین سبب در خواست از حق مصطفی
زشت را هم زشت و حق را حق نما

قول حق را هم زحق تفسیر جو
هین مگو ژاژ از گمان ای سخت رو

زمامداران طغیانگرند که باید بوسیلهٔ پیامبران مهار گردند، فرعون از اول طغیانگر نبود، آنگاه که بر اریکه قدرت تکیه زد طغایانگر شد: «کَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى» العلق: ۶ـ۷) قدرت طغیان آور است

اندرون خویش استغنا بدید — گشت طغیانی ز استغنا پدید
زانک انسان در غنا یاغی شود — همچون پیل خواب یاغی شود
مر بشر را پنجه و ناخن مباد — که نه دین اندیشد آنگه نه سداد

۳۶ـ چرا زمامداران باید با پیامبران و... مهار شوند؟

زیرا زمامداران که مظهر طبیعت و نفس هزاران چهره از یکسو و سروکار با افکار مختلف و عقاید گوناگون و خواسته‌های فراوان و هواهای بیشمار نفسانی از سوی دیگر در یک کشور نمی‌تواند یک چهره باشد، مگر اینکه معصوم باشد تا عصمت او را از ظلم و جنایت و طغیان وشرارت و.. باز دارد،

و ثالثاً اکثر مردم در هر عصر و زمان و مکان، هوا پرست و طعبیت‌گرا و رهرو زمامدارانند که «اَلنّاسُ عَلیٰ دینُ مُلُکِهِمْ».

شه یکی جانست و لشکر پر ازو | روح چون آبست و این اجسام، جو
آب روح شاه اگر شیرین بود | جمله جوها پر از آب خوش شود
که رعیّت دین شه دارند و بس | این چنین فرمود سلطان عبس

زمامداران همانند سرچشمه‌اند، و کارگزاران همچون نهرها و جویها ولوله‌ها و.. و مردم بهره گیران از آب‌اند، اگر سرچشمه زلال و صاف و گوارا باشد، لوله‌ها همان را به آحاد مردم می‌رسانند ، و اگر گِل آلود و ناگوار باشد مردم همان را می‌نوشند.

بندگان دارند لابد خوی او | مَشکها شان پُر از آب جوی او
آن رسول حق قلاوز سُلوک | گفت النّاس علی دینِ الملوک

با نبود عصمت، باید زمام دار با زعیم فهیم دینی را ستین یک چهرهٔ جامع الشرایط تالی تلو عصمت مهار شود.

ما شرائط چهارده گانهٔ چنین مجتهد را در توضیح المسائل (ج۱ مسئله ۲۹ ص ۱۷) آورده‌ایم.

سگ شکاری نیست او را طوق نیست | خام و ناجوشیده جز بی‌ذوق نیست
گفت نخُود چون چنینت اَی ستی | خوش بجوشم یاریم ده، راستی
تو درین جوش چو معمار منی | کفچلیزم زن که بس خوش می‌زنی
همچو پیلم بر سرم زن زخم و داغ | تا نبینم خواب هندستان و باغ

تا که خود را دَر دهم در جوش، من | تا رهی یابم در آن آغوش، من
زانک انسان در غِنا طاغی شود | همچو پیل خواب بین یاغی شود
از خدا می‌خواه تا زین نکته‌ها | در نلَغزی و رسی در منتها

پس زمامدار باید بازعیم فهیم دینی، همچون نفس با عقل مدبّر، و طبیعت با فطرت، و جسم با جان، وزن با مردو... مهار گردند، تا نظم جامعه برقرار، و هر چیز ی در جای خود استوار و کمال انسانی آشکار گردد.

عقل را شو دان وزن این نفس و طمع
این دو ظلمانی و مُنکِر، عقل، شمع

اگر عقل مدبّر، نفس سرکش را مهار نکند، مغلوب نفس قرار می گیرد، و هر دو و اعضای جسم، از کنترل خارج و نابود می گردند.

مرد همچون دست راست برای خوردن طعام، و زن همآنند دست چپ برای تطهیر است و این براساس عدل است نه تساوی و برابری.

حملهٔ زن در میان کار زار | نشکند صف، بلک گردد کار، زار
گرچه می‌بینی چو شیر اندر صنش | تیغ بگرفته همی لرزد کَنَش
وای آنک عقل او ماده بود | نفس زشتش نر و آماده بود
لاجرم مغلوب باشد عقل او | جز سوی خسران نباشد نقل او
اَی خنک آنکس که عقلش نر بود | نفس زشتش ماده و مُضطر بود
عقل جزوی‌اش نر و غالب بود | نفس اُنثی را خرد سالب بود
خواب احمق لایق عقل ویَست | همچو او بی‌قیمتست ولاشیَست

خواب زن کمتر ز خواب مرد دان — از پی نقصان عقل و ضعف جان
خواب ناقص عقل و گول آید کساد — پس ز بی‌عقلی چه باش خواب، باد

۳۷ـ انتخاب زمامداران زیر نظر زعامت دینی چرا؟

مردم باید با بینش و آگاهی و شناخت اصولی، با هدایت زعیم خبیر دینی، مسئول تغذیهٔ جان و معاد مردم زمامداری را برای تغذیه جسم و معاش خود برگزینند که با تبعیّت کامل از زمامدار چنین زعیم فهیم، با هم دلی و هم یاری مردم، مملکت را آباد، و ملّت را بعزّت و کمال انسانی و سربلندی در جهان برساند.

اگر زمامدار شایسته از زعیم دینی جامع ا لشرایط تبعیّت کند، هم خود و هم ملك و مملکت در امانند.

سر نخواهی که رود تا پای باش — در پناه قطب صاحب رأی باش
گرچه شاهی خویش را، فوق او مبین — گرچه شهدی جز نبات او مچین
فکر تو نقش است و فکر اوست جان — نقد تو قلبست و نقد اوست کان
او توی، خود را بجو در اوی او — کو وکو گو فاخته شو، سوی او

وگرنه، همه، از زمامدار و ملّت و مملکت و اعتقاد و اقتصاد و عزّت و... به نابودی غیر قابل جبران کشانده می‌شوند!

ور نخواهی خدمت اَبنای جنس — در دهان اژدهایی همچو خرس
بوک استادی رهاند مرترا — وز خطر بیرون کشاند مرترا

زاری می‌کن چون زورت نیست هین　　　چونک کوری سر مکش از راه بین

مردم نباید هیچگاه و هرگز از دامها و دانه‌های زمامداران غافل باشند؟!

رأی دهندگان به زمامدار باید نخست با بینش و آگاهی و شناخت اصولی بدانند که به چه کسی رای می‌دهند و برای چه رأی می‌دهند و انگاه رای دهند، تا بشیّادان رأی ندهند:

عقل و ایمان را از این طفلان گول　　　می خرد با مُلک دنیا دیو غول

هم در عَالم بدان که مأمنیست　　　ازمنافق شنو کو گفت نیست

هر کجا دامست و دانه کم نشین　　　زوز بون گیرا، زبون گیران بین

چنانچه تقلید کنندگان از مجتهد و زعیم، نخست باید بدانند که از چه کسی می‌توان تقلید کرد؟ و ویژگیهای زعیم دین چیست؟ و آنگاه تقلید نمایند تا گول و فریب هر جاهل عالم نما را نخورند.

اهل دنیا عقل ناقص داشتند　　　تا که صبح صادقش پنداشتند

صبح کاذب خلق را رهبر مباد　　　کودهد بس کاروانها را بباد

معده را خو کن بدان ریحان و گل　　　تا بیابی حکمت و قوت رُسُل

خوی معده زین کَه و جو باز کن　　　خورد ریحان و گل آغاز کن

معده تن سوی کهدان می‌کشد　　　معدهٔ دل سوی ریحان می‌برد

هر که کاه و جو خورد قربان شود　　　هر که نور حق خورد قرآن شود

آن مقلّد صد دلیل و صد بیان　　　در زبان آرد، ندارد هیچ جان

چونک گوینده ندارد جان و فر گفت او را کی بود برگ و ثمر
می کند گستاخ مردم را براه او بجان لرزان ترست از برگ کاه
بلک تقلیدست آن ایمان او روی ایمان را ندیده جان او
پس خاطر باشد مقلّد را عظیم از ره و ره زن ز شیطان رجیم

۳۸ــ پیامبران طبیبان جان و زمامداران طبیبان جسم اند:

جابجایی بیجا باعث نابودی هر دو ملت و مملکت و خسران دنیا و آخرت همگان می گردد.

پیامبران، رسولان الهی و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اجمعین و علمای راستین دین، مأمور به ابلاغ رسالت و تبیین دیانت بدون وقفه درتبلیغ و بدون اجر و مزد از سوی مردم‌اند، که از یکسو، شرط آن، پذیرش جامعه نیست النحل: ۳۵ـ۳۶) و از سوی دیگر، اجر و مزد در طبابت جان، مانع پذیرش است.

هیچ ما را با قبولی کار نیست کار ما تسلیم و فرمان کرد نیست
او بفرمودستمان این بندگی نیست ما را از خود این گویندگی
جان برای امر او داریم ما گربریگی گوید او کاریم ما
غیر حق جان نبی را یار نیست با قبول و ردّ خلقش کار نیست
مزد تبلیغ رسالاتش از وست زشت و دشمن رو شدیم از بهر دوست
ما برین درگه ملولان نیستیم تا زبُعد راه هر جا بیستیم
دل فرو بسته و ملول آنکس بود کز فراق یار در محبس بود
دلبر و مطلوب با ما حاضرست در نثار رحمتش جان شاکرست

در دل مــا لالــه زار و گلشنیســت / پیــری و پــژ مردگــی را راه نیســت
دایمــاً تــر و جــوانیم و لطیــف / تــازه و شــیرین و خنــدان و ظریــف
پیش ما صد سال و یک ساعت یکیست / کــه دراز و کوتــه از مــا منفکیســت
آن دراز و کــوتهی در جسمهاســت / آن دراز و کوتــه انــدر جــان کجاســت
مــا طبیبــانیم شــاگردان حــق / بحــر قلــزم دیــد مــا را فــانفلق
آن طبیبــان طبیعــت دگرنــد / کــه بــدل از راه نبضــی بنگرنــد
ما بدل بی‌واسطه خوش بنگریم / کز فراســت مــا بعــالی منظــریم
آن طبیبــان غذااِنــد و ثمــار / جــان حیــوانی بدیشــان اســتوار
مــا طبیبــان فعــالیم و متــال / مُلهِــم مــا پرتــو نــور جــلال
دست مزدی می‌نخواهیم از کسی / دســتمزد مــا رســد ازحــق بســی

تمام پیامبران ، رسولان الهی و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اجمعین فرموده اند: الشعرآء: ۱۰۹و۱۲۷و۱۴۵و ۱۶۴ و ۱۸۰) و هود: ۵۱) و دهها آیات دیگر...

و ثالثاً شرایط تحصیل شریعت و کمال دیانت، برای غیر معصوم، چهار امر بهم پیوسته غیر قابل انفکاک است:

۳۹ـ شرایط تحصیل علوم شریعت و تبیین دیانت چیست؟

الف: ایمان راستین.

ب: تقوای الهی.

ج: توکل تنها بر خداوند یکتا

د: اخلاص کامل

که شیطان لعین از صاحبان این چهار صفت بدور و کاری به آنان ندارد.
جهان آفرین در توصیف و معرّفی، خطاب به آنان فرمود: «کُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ـ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ـ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ ـ كَذَلِكَ يبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيرِ وَيأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ـ كُنْتُمْ خيرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللهِ ـ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

«وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

آل عمران: ۷۹ و ۱۰۲ ـ ۱۰۵ و ۱۱۰ و ۱۳۶ و ۱۶۹ و ۱۷۵ و ۱۸۷ و ۲۰۰)
والنحل: ۹۹) والطلاق: ۳) و ص: ۸۲ ـ ۸۳) و خطاب به آنان فرمود: «وَاتَّقُوا

اللهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللهُ وَاللهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ» البقره: ۲۸۲) و النساء: ۱۳۱) و المائده: ۵۴) و دهها آیات دیگر... وصدها روایات وارده از خاندان برترین رسالت رسول برتر صلوات الله علیهم اجمعین.

بخداوند شاهد علیم و ناظر حکیم و حاضر خبیرو... سوگند! با تجربهٔ حدود شصت سال و مشاهدهٔ نزدیک دقیق بر صحنه‌های گوناگون حوزه‌های علوم دینی و نظارت عمیق بر تحولات بسیار مختلف در طبقهٔ روحانیت عرض می‌کنم:

هیچ طلبه ای بدون توجّه و عمل به فرمودهٔ حضرت نبی اکرم ﷺ «اَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ وَ آخِرُ الْعِلْمِ تَفْويضُ الْاَمْرِ اِلَيْهِ» و بدون احراز کامل شرایط چهارگانه: **الف:** ایمان کامل. **ب:** تقوای کامل. **ج:** توکّل کامل **د:** اخلاص کامل، تارنگ خدایی نگیرد: البقرة: ۱۲۸) هرگز موفّق بتحصیل علوم دینی و یافته‌های الهی : «وَاتَّقُوا اللهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللهُ» البقرة: ۲۸۲) و کسب کمال انسانی، و نافع برای خود و جامعه نخواهد شد، چون مومن، ملاّ نشد و ملاّ کمتر مومن می‌شود، و جز تلف کردن عمر، و بیهوده صرف بیت المال، خسران غیر قابل جبران دنیا، و عذاب بسیار سخت آخرت به‌دست نخواهد آورد گرچه افقه الفقهآء گردد.

و هیچ روحانی از درجات و مراتب مختلفش هرگز نمی‌تواند، بدون شرایط یاد شده بهم پیوسته و تا وجه الهی پیدا نکند: البقرة: ۱۱۲) و النساء: ۱۲۵ در اصلاح جامعه، گامی برداشته و موثر افتد.

و هیچ مرجع تقلید و زعیم دینی بدون شرایط یاد شده، یک چهره نشود: الروم: ۳۰) و نفس خود را مهار ننماید، هرگز نمی‌تواند زمامداری را مهار

کند، زیرا زر و زور و تزویر و شکم و شهوت و شهرت مانع از یک چهره‌گی است، پس باید با شرایط مذکور، این موانع را از نفس ز دود تا یک چهره شد و زمامداری را مهار کرد

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را   بردران تو پرده‌های طمع را
هر نبیّ گفت با قوم از صفا   من نخواهم مزد پیغام از شما
من دلیلم حق، شما را مشتری   داد حق دلاّلیم هر دو سری
هر کرا باشد طمع الکن شود   با طمع کی چشم و دل روشن شود
پیش چشم او خیال جاه وزر   همچنان باشد که موی اندر بصر
هر که از دیدار حق برخوردار شد   این جهان در چشم او مردار شد
هر که دور از دعوت رحمان بود   او گدا چشمست اگر سلطان بود
مر مُروّت را نهاده زیر پا   گشته زندان دوزخی زان نان ربا
گر گریزی بر امید راحتی   زان طرف هم پیشت آید آفتی
هیچ کُنجی بی‌دد و بی‌دام نیست   جز بخلوتگاه حق آرام نیست

جامعهٔ روحانیّت باید با شرایط لازمهٔ خود، زمامداران جهان را مهار کنند تا استقلال خود را حفظ نمایند و گرنه باشش عنصر زر و زور و تزویر و شکم و شهوت و شهرت زمامداران، مهار و در اسارت آنان قرارخواهند گرفت.

۴۰ـ عوامل سقوط و اسارت روحانیّت شیعه، پس از چهارده قرن استقلال کیانند؟

جهان آفرین در نخستین و آخرین کتاب آسمانی: (قرآن مبین) فرمود: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَآءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ...» الصّافّات: ۸۳ ـ ۸۷)

ما در تفسیر این آیات کریمه، در تفسیر کبیر البصآئر (ج ۳۴، ص۴۸۳ ـ ۶۸۵) بیش از (۲۰۰) صفحه در پیدایش شیعه در (۲۶) عنوان مطالبی بسیار عمیق و در کتاب بی‌نظیر (جهان قبل از این جهان، و جهان بعد از این جهان) مباحثی بسیار دقیق آورده‌ایم که شیعه چگونه در ذات علّت غایت آفرینش جهان نهفته بود. مراجعه شود.

اما روحانیّت شیعه که در کتاب (روحانی و روحانیّت) تفصیلاً بیان کردیم (در میان کلّ ادیان، مذاهب، مسالک، مرامها، گروهها و احزاب و... که وابستهٔ بحکومتها و جیره خواران دربار بوده و هستند) تنها روحانیّت شیعه غیر وابستهٔ به دربار بود، که پس از (۱۴) قرن استقلال (از آغاز بعثت برترین رسول الهی حضرت محمد مصطفی ﷺ: «أَيُّهَا الْـمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ وَثِيابَكَ فَطَهِّرْ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (المدثر ۱ـ۷)»

تا پایان مرجعیت واحدهٔ آیة الله العظمی حاج سید حسین بروجردی طباطبایی قَدَّسَهُ اللهُ نَفْسَهُ در سخت‌ترین شرایط، و پیمودن پنج مرحله از دشواریهای طاقت فرسا و سختیهای نفس گیر و ظلمها، ستم‌ها، تبعیدها، زندانها و شهادتها و ناگواریها و... حفظ شده بود:

مرحله اول: (۲۳) سال دوران بسیار سخت بعثت

مرحله دوم: (۲۵) سال دوران ظلم و جنایت غاصبان خلافت و بازگشتگان بزمان شرک و ضلالت و کفر و جهالت و... لعنة الله علیهم اجمعین: آل عمران: ۱۴۴ و ۱۴۹) و النهج: (خ ۱۵۰، ص ۴۶۰) فیض

سوّمین مرحله: (۸۰) سال دوران بیداد گران بنی امیّه علیهم لعاین الله و اللاعنین.

چهارمین مرحله: (پانصد سال) دوران زر، زور و تزویر و جنایت بنی العباس، به مراتب خشن تر و زشت‌تر از (۳) دورهٔ قبل.

پنجمین مرحله: زمامداران فرومایه و مغلولها و... تا پایان مرجعیت واحدهٔ مرحوم آیة الله بروجردی رحمة الله تعالی علیه استقلال اعتقادی خود را با ولایت برترین خاندان رسالت علیهم السلام، و استقلال اقتصادی خود را با خُمس ، حفظ کرده و به اسارت زمامداران فرومایگان در نیامده‌اند، بلکه چندین قرن، زمامداران را مهار کرده و طبق نص: «اَلْعُلَمٰآءُ حُکّٰامٌ عَلَیٰ الْمُلُوکِ وَ الْمُلُوکُ حُکّٰامٌ عَلَی النّٰاسِ» عمل کرده‌اند.

اما با نقشه‌های از پیش طراحی شده قرون وسطایی، توسط دشمنان سر سخت اسلام عموماً و بدخواهان دینی خصوصاً، پس از یک سال از فوت مرحوم آیة الله بروجردی، و مخالفت هندی (خمینی دروغین) با مرجعیت واحدهٔ دینی، و انقلاب گرازی هندی (خمینی دورغین) در سال (۱۳۴۱) از فطرت گرایی به طبیعت گرایی و پیروزی آن در سال (۱۳۵۷) زمینهٔ نابودی استقلال روحانیت شیعه راستین بوسیلهٔ گروهی از مزدوران بیگانگان و وابستگان داخلی و خارجی فراهم شد، و پس از چهل سال زمینه سازی از سوی رژیم ننگین از یکسو، و خفتگی و سکوت و سازش مراجع دینار و معامله و مجامله علمای فرومایه از سوی دیگر، روحانیّت شیعه در اواخر سال (۱۳۹۶ هـ .ش) به اسارت رژیم منحوس بنام جمهوری اسلامی درآمد و هر دو استقلال اعتقادی و اقتصادی خود را از دست داد و بجای مهار کردن زمامدار، خود مهار، و از جملهٔ جیره خواران در بار و همدم آن در آمد و بی‌وفایی خود را نسبت بدین و دنیای ملّت ایران و جهان ثابت کرد.

علم بی‌تعهّد، وزر برای عالِم و وبال برای عالَم است، اگر علمای دینی بعهد شان وفا می‌کردند که خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» آل عمران: ۱۸۷) بجای مهار کردن مهار نمی‌شدند. جابجایی نا بجای روحانیّت از فطرت به طبیعت باعث نابودی آن گردید. تسلیم مراجع تقلید در برابر انقلاب گرازیّ هندی (خمینی دروغین) و لب فروبستن و سکوت جامعهٔ روحانیت شیعه در این انقلاب ننگین باعث سقوط حوزه‌های علمیهٔ نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه‌های تابعه گردید.

تو مشوغره بعلمش عهد جو / علم چون قشر ست و عهدش مغز او
گر نخواهی رشک ابلیسی بیا / از در دعوی بدرگاه وفا
چون وفا ات نیست باری دم مزن / که سخن دعویست اغلب ما ومن
چونک در عهد خدا کردی وفا / از کرم عهدت نگه دارد خدا
آن جماعت را که وافی بوده اند / بر همه اَصنافشان افزوده اند
گشت دریاها مسخّرشان و کوه / چار عنصر نیز بندهٔ آن گروه
این خود اِکرامیست از بهر شان / تا ببینند اهل انکار آن عیان
آن کرامتهای پنهانشان که آن / در نیاید در حواس و در بیان
کار آن دارد، خود آن باشد اَبد / دایماً نه منتطع نه مُسترَد
اَی دهندهٔ قوت و تمکین و ثَبات / خلق را از ین بی‌ثباتی ده نجات
اندر آن کاری که ثابت بود نیست / قایمی ده نفس را که مُنثنیست
صبرشان بخش و کفهٔ میزان گران / وارهانشان از فن صورتگران

وز حسودی بازشان خرای کریم تا نباشند از حسد دیو رجیم
در نعیم فانی مال و جسد چون همی سوزند عامه از حسد

۴۱ـ چرا زمامداران باید بوسیله پیامبران مهار شوند؟

بدون تردید، نزد اندیشمندان جامعه و جهان شناسی! دنیا مظهر طبیعت هزاران چهره است، و طبیعت بی‌وفاست و اَهل دنیا بی‌وفااند از اینرو زمامداران دلبستهٔ به‌دنیا بی‌وفاترین بی‌وفایان جهانند، پس مردم جهان در هر عصر و زمان و مکان باید در انتخاب زمامداران بیشترین حساسیت را از خود نشان دهند تا فردی را انتخاب کنند که کمترین بی‌وفایی را از او ببینند.

مردم هرگز و هیچگاه بوعده‌های دروغین زمامداران دل نبندند که با این وعده‌ها شکار و پرو بال می‌کَنند، و هر کسی بیشتر وعده می‌دهد بیشترین تخلف را خواهد داشت.

این جهان و اهل او بی‌حاصل‌اند
هردو اندر بی‌وفایی یکدل اند
زادهٔ دنیا چو دنیا بی‌وفاست
گرچه رو آرد بتو آن رو قفاست

زنان همانند نفس انسانی، مظهر طبیعت هزاران چهره نیز از بی‌وفاترین بی‌وفایان جهانند مگر آنکه دارای عصمت و یار هر و صاحبان عصمت باشند.

پس همانطوری که نفس مظهر طبیعت باید با عقل مظهر فطرت مهار شود، زن طبیعت گرا باید با مظهر فطرت مهار گردد و گرنه زندگی متلاشی می‌گردد، زیرا اگر مرد بر زن غالب نگردد و مهارش نکند قطعاً زن بر مرد غالب و مهارش خواهد نمود، عقل ، مرد و زن هوای نفس است که اگر عقل بر نفس ، غالب و مهارش نکند، نفس بر عقل، غالب و مهارش خواهد کرد و هر دو از کنترل خارج می‌گردند.

عقل را شو دان و زن این نفس و طمع
ایندو ظلمانی و مُنکِر، عقل، شمع
هست مادر، نفس و بابا عقل راد
اولش تنگی و آخر صدگشاد
حاصل آنک از هیچ زن نایدذری
هین ز زن ترس اگر دانش وری

مرد همچون دست راست برای خوردن طعام و زن همانند دست چپ برای تطهیر است و این بر اساس عدل است نه تساوی و نه برابری.

خواب زن کمتر از خواب مردان
از پی نقصان عقل و ضعف و جان
خواب ناقص، عقل و گول آید کساد
پس زبی عقلی چه باشد خواب، باد

چون برون شد این خیالات از میان
گشت نامعقول تو بر تو عیان

مادر همآنند زمامدار، پدر همآنند دیانت، مادر همان طبیعت، پدر همان فطرت، مادر همان هوای نفس، پدر همان عقل است و هیچ انسانی بی‌پدر و مادر نباشد، حرمت هر دو باید در حدّ خود حفظ گردد، تا انسانیت انسان، بُروز و گُل کند.

نزدیکترین دشمن به انسان، نفس اوست که اگر با عقل، مهار نگردد، به قعر دوزخ سردر آورد.

چه خرابت می‌کند نفس لعین
دور می‌اندازدت، سخت این قرین
آتشت را هیزم نمرود نیست
ورنه چون نمرود او را شعله زنیست

هر زمامداری، همچون زن جوان، پیر می‌شود و از بین می‌رود، پس نباید مغرور شود.

مُلک را تو مُلک غرب و شرق گیر — چون نمی‌ماند تو آن را برق گیر
ملک دنیا تن پرستان را حلال — ما غلام مُلک عشق بی‌زوال
هر که جویای امیری شد یقین — پیش از آن، او در اسیری شد رهین
عکس می‌دان نقش دیباجهٔ جهان — نام هر بندهٔ جهان، خواجهٔ جهان
ای تن کژ فکرت معکوس رو — صد هزار آزاد را کرده گرو

۴۲ـ منافع پیامبران و مفاسد زمامداران چیست؟

هر پیامبر و رسول الهی و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اجمعین که برای هدایت و اصلاح و انذار مردم می‌آیند، از آغاز تا سرانجام، آبادگر دلها و جانهای مردم‌اند، و هر زمامداری که از اول وارد کشوری می‌شود و زمام امور آنرا به‌دست می‌گیرد ویران گر ملت، و بهنگام فرار از مملکت نابودگر آن مملکت بشمار می‌رود: النمل: ۳۴)

زیرا دأب، زمامداران شورش و یورش و چماق و طغیان است

صد هزاران شهر را خشم شهان
سرنگون کرد ست ای بدگُم رهان
خشم مردان خشک گرداند سحاب
خشم دلها کرد عالمها خراب
تا ابد از ظُلمتی در ظُلمتی
می‌روند و نیست غَوث و رحمتی
نام نیک و بد مگر نشنیده اید
جمله دیدند و شما نادیده اید
دیده را نادیده می‌آرید لیک
چشمتان را وا گشاید مرگ نیک

گیـر عـالم پـر بـود خورشـید و نـور
چـون روی در ظلمتـی مانند گـور
هـین گواهیهـای شـاهان بشـنوید
بگرویدند آسـمانها بگرویـد

۴۳ـ زمامداران بدتر از گرگها کیانند؟

زمامداران باید مهار گردند، زیرا زمامداران طبیعت‌گرا به مراتب در نده‌تر، بی‌رحم‌تر و خشن‌تر و بدتر از گرگهای درّنده‌اند، زیرا اگر گرگی، گرگ زنده‌ای را بدرد، مرده‌اش را رها می‌کند، امّا زمامداران، مرده‌هاشان را رها نمی‌کنند، و زمامداران طغیانگر نه تنها بر هیچکس رحم نمی‌کنند و برخویشان خود هم رحم نمی‌کنند بلکه بر خود هم رحم نمی‌کنند، آنگاه کسی را نیابد، همچون هیتلر خود را می‌درند.

فقـر آن محمـود تسـت ای بـیم دل — کـم شـنو زیـن مـادر طبـع مُضِـل
چـون شـکار فقـر گـردی تـو یقـین — همچو کـودک اشـک بـاری یَـوم دیـن
گرچـه انـدر پـرورش تـن مادرسـت — لیـک از صـد دشـمنت دشـمن‌تـر سـت
تـن چوشـد بیمـار، دار وجـوت کـرد — ورقـوی شـد مرتـرا طـاغوت کـرد
بـرّه پـیش گـرگ امانـت مـی‌نهـی — گـرگ و یوسـف را مفرمـا همرهـی
گـرگ اگـر بـا تـو نمایـد رو بَهـی — هـین مکـن بـاور کـه نایـد زو بهـی
جاهـل ار بـا تـو نمایـد هـم دلـی — عاقبـت زخمـت زنـد از جـاهلی

چونک شاهی دست یابد بر شهی | بکشدش یا باز دارد در چهی
راه زن هرگز گدایی را نزد | گرگ، گرگ مُرده را هرگز گزد
صد خورنده گنجد اندر گِرد خوان | دو ریاسیت جو نگنجد در جهان
آن نخواهد کین بود بر پشت خاک | تا مَلِک بُکشد پدر راز اشتراک
آن شنیدستی که الملک عقیم | قطع خویشی کرد مُلکت جوز بیم
که عقیمست و ورا فرزند نیست | همچو آتش باکش پیوند نیست
هر چه یابد او بسوزد بردرد | چون نیابد هیچ، خود را می‌خورد
پادشاهان بین که لشکر می‌کشند | از حسد خویشان خود را می‌کُشند
واپسِ رامین خسرو شیرین بخوان | که چه کردند از حسد آن ابلهان

سگ بی‌وفایی ر ا برای خود ننگ و عار می‌داند، و اگر صاحبش بر اثر خطایی، سگ را از منزل خود بیرون کند، سگ دَرِ منز ل صاحبش را رها نمی‌کند، و هرگاه احساس مرگ کرد، روی به بیابان می‌آورد و در بیابان می‌میرد، به‌در خانه بیگانه نمی‌رود، ولی انسان دین به‌دنیا فروش و زن و فرزندان هوا پرست طبیعت گرا با وعده‌های دورغین زمامداران طغیانگر، بی‌وفایی را با شوهر و پدر خود افتخار می‌دانند.

این زنانی کز همه مشفق‌تر اند
از حسد دو فکره، خود را می‌خورند
پس در ین مردار زشت بی‌وفا
این همه رشکست و خصمست و جفا

۴۳ــ با زمامداران طبیعت‌گرا که مردم را به هلاکت و جهان را به نابودی می‌کشانند چه باید کرد؟

جهان آفرین در نخستین و آخرین و برترین کتاب آسمانی‌اش: (قرآن مبین) خطاب به برترین رسول خاتم و پیامبرانش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم تا با خطاب از مردم جهان در هر عصر و زمان و مکانی بپرسد، که اگر بهتر از آنچه ما آورده‌ایم دارید بیاورید، بخل نورزید و بگوئید تا ما از آنها استفاده کنیم: «قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ» الانعام: ۱۴۸)

در اینجا به‌نظر اندیشمندان آزادهٔ جهان، این پرسش ضروری است که:

زمامداران طبیعت گرای هزاران چهرهٔ مغلوب نفس طغیانگر که بخاطر دستیابی به شکم و شهوت و شهرت، با (۳) نیروی زر و زور و تزویر، مردم را سرکوب و بهلاکت، و جهان را بنابودی می‌کشانند چه باید کرد؟

پرسش از آنانی که با بند اسارت (کراوات) و مکشوف العوره‌گی و افسار گسیختگی و بی‌بند وباری و بی‌عفّتی و بی‌حیایی و بی‌غیرتی و بی‌ناموسی و... ادّعای پیشرفت و تمدّن و فرهنگ می‌کنند، در حالی که بوئی از دیانت و انسانیّت نبرده‌اند، و مهار دینی را دین سالاری می‌نامند و تکذیب می‌کنند و بر اِسارت (همآنند سگهای زنجیره‌ئی) و مکشوف العوره گی و برهنگی و بی‌بند و باری و افسار گسیختگی و همسانی و همگونی با حیوانات را برای خود افتخار می‌دانند می‌پرسیم:

با چه چیزی (بغیر دین آسمانی) بدون هزینه، می‌توان زمامداران فرومایه و رهروان شعور باختگان را مهار کرد؟ بدون کمترین تردید! نزد حق بنیان عمیق نگر و حق جویان دقیق اندیش، و حق پذیران فهیم یکتاپرست و حق گویان حلال زادهٔ آزادهٔ جهان:

تا اعتقاد افراد جامعه اصلاح نگردد، اقتصاد ملّتی هرگز اصلاح نخواهد شد که جهان آفرین فرمود:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَآءِ وَالْأَرْضِ...» الاعراف: ۹۶) از آسمان ریزش خیرات، و از زمین رویش برکات...

عرضه کردی نور آدم را عیان
بر ملایک گشت مشکلها بیان

لوح را اوّل بشوید بی‌وقوف
آنگهی بروی نویسد او حروف

آنک بیرون از طبایع جان اوست
مَنصب خرق سببها آنِ اوست

بی سبب بیند نه از آب و گیا
چشم، چشمهٔ معجزات انبیاء

این سبب همچون طبیب است و علیل
و آن سبب همچون چراغیست و فتیل

شب چراغت را فتیل نو بتاب
پاک گردان زینها چراغ آفتاب
رحم بر عین کُن و بر خَر مکن
طبع را بر عقل خود سرور مکن
طبع را هِل، تا بگرید زار زار
تو ازو بستان و وام جان گزار
سالها خر بنده بودی بَس بود
زانک خر بنده، ز خر واپس بود
ز اخِّرُوهُنَّ مرادش نفس تُست
کو بآخر باید و عقلت نخست
هم مزاجِ خر شدست این عقل پست
فکرش این که چون علف آرم به‌دست
آن عیسی مزاج دل گرفت
در مقام عاقلان منزل گرفت
زانک غالب عقل بود و خر ضعیف
از سوار زفت گردد خَر نحیف
ور ضعیفی عقل تو ای خَر بَها
این خر پژده گشتست اژدها

هرگاه زعیم دینی کم آورد، زمامدار طغیانگر، غالب و جسورتر می‌شود

پلیس پشت چراغ قرمزها، چهار راه‌ها، و جادّه‌ها و... باید متخلّف را گر چه زمامدار و رئیس پلیس باشد، مانند دیگر شهروندها تعقیب کنند تا نظم جامعه برقرار و حقوق همگان حفظ شود.

جهان آفرین در نخستین و آخرین و برترین کتاب آسمانی‌اش: (قرآن مبین) خطاب به اوّلین مخلوق: و علّت غائی آفرینش ما سوی الله و برترین رسول و خاتم پیامبرانش فرمود: (الاسراء: ۲۲ و ۳۹) و الزّمر: ۶۵) و یونس: ۱۵) و الحاقه: ۴۴ـ ۴۷) و ده‌ها آیات دیگر... که اگر تو با چنین برترین‌ها در هر دو بُعد تکوین و تدوین برخلاف مقرّرات آسمانی عمل کنی، تعقیب و سخت مجازات می‌شوی.

در این بیان، نخستین درسی که بسیار آموزنده و سازنده برای مراجع عظام و علمای اعلام و روحانیت شیعه می‌باشد که باید رسول الله ﷺ را اسوهٔ خود در علم و عمل قرار دهند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللهَ كَثِيراً» الاحزاب: ۲۱) پیامبران و... از مردم مزد رسالت نمی‌گرفتند، و خطاب به آنان می‌گفتند: «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ» الشعرآء: ۱۰۹)

تا بتوانند با یک چهره‌گی، زمامداران طغیانگر و فرومایهٔ آنان را مهار کنند، و اگر نتوانند آنان را مهار کنند، خود با (صله‌ها و دام‌های آنان) مهار آنها نگردند که در این نیم قرن اخیر قریب به اتفاق گردیدند و به اسارت درآمدند و مهار شدند و اکثر مردم به تبعیّت از علمای دربار نیز به اسارت درآمده و مهار شدند!

۴۴ـ چرا اکثر مردم طبیعت گرایند؟

پیامبران و رسولان إلهی و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اجمعین و علمای راستین دینی که علمشان از یافته‌های الهیست: «وَاتَّقُوا اللهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللهُ» البقره: ۲۸۲) مظهر فطرت و عقل و جان جهانند، رنگ خدایی ثابت و غیر متغیّر دارند.

تا بدانی کان همه رنگ و نگار　　جمله روپوشست و مکر و مستعار
رنگ باقی صِبغَةُ الله است و بس　　غیر آن بر بسته دان همچون جرس
رنگ صدق و رنگ تقوی و یقین　　تا ابد باقی بود بر عابدین
آدمی چون نور گیرد از خدا　　هست مسجود ملایک ز اجتبا
جان و عقلِ من فدای بحر باد　　خون بهای عقل و جان این بحر داد
اولیا را هست قدرت از إله　　تیرِ جسته باز آرندش ز راه
چون بتذکیر و بنسیان قادرند　　بر همه دلهای خلقان قاهرند
صاحب دِه پادشاه جسمهاست　　صاحبِ دل، شاهِ دلهای شماست
علمهای اهل دل حمّالشان　　علمهای اَهل تن اَحمالشان
علم چون بر دل زند یاری شود　　علم چون بر تن زند باری شود
گفت ایزد یَحمِلُ اَسفارَهُ　　بار باشد علم کان نبود ز هو

تا دل و نفس صیقل داده نشود، هرگز نور علم الهی در آن منعکس نگردد.

پس چو آهن گر چه تیره هیکلی　　صیقلی کن، صیقلی کن، صیقلی
صیقلی دید آهن و خوش کرد رو　　تا که صورتها توان دید اندرو
صیقلی عقلت بدان دادست حق　　که بدو روشن شود دل را ورق
هر کسی اندازهٔ روشن دلی　　غیب را بیند بقدر صیقلی
هر که صیقل بیش کرد او بیش دید　　بیشتر آمد برو صورت پدید
وحی دلگیرش که منظرگاه اوست　　چون خطا باشد چو دل آگاه است
مؤمنا ینظر بنور الله شدی　　از خطا و سهو آمن آمدی
وانک او ینظر بنور الله بود　　هم ز مرغ و هم ز مو آگاه بود

علم دین بدون غذای حلال و یافته‌های إلهی بدون تقوا امکان پذیر نیست:

معده را خو کن بدان ریحان و گُل　　تا بیابی حکمت و قوت رُسل
خوی معده زاین کَه و جو باز کن　　خوردن ریحان و گُل آغاز کن
معدهٔ تن سوی کَهدان می‌کشد　　معدهٔ دل سوی ریحان می‌برد
هر که کاه و جو خورد قربان شود　　هر که نور حق خورد قرآن شود

و زمامداران و رهروان آنان، مظهر طبیعت و نفس و جسم همآنند آب بی‌رنگ و بو و مزهٔ غیر ثابت و متغیّرند که با رنگهای گوناگون و مزه‌های مختلف و بویهای متفاوت تغییر می‌یابند.

قرنها بگذشت و این قرن نویست
ماه آن ماه است و آب آن آب نیست
شد مبدّل آب این جوی چند بار
عکس ماه و عکس اختر برقرار

زمامدارن همآنند سرچشمه‌اند و کارگزاران و درباریان و گردانندگان همچون نهرها و جویها و لوله‌ها و... و عامّه مردم بهره گیرندگان از آب، اگر سرچشمه، صاف و زلال و گوارا باشد، نهرها و جویها و لوله‌ها و... همان را به آحاد مردم می‌رسانند، و اگر گِل آلود و آلوده و ناگوار باشد، مردم همان را می‌نوشند.

آب روحِ شاه اگر شیرین بود — جمله جوها پر ز آب خوش شود
که رعیّت دین شَه دارند و بس — این چنین فرمود سلطان عبس
بندگان دارند لابُد خوی او — مشکهاشان پُر ز آب جوی او
آن رسول حق قلاوز سُلوک — گفت النّاسُ عَلیٰ دینِ الْمُلُوک

زمامداران طغیانگر و فرومایگان دربار، هزاران چهره گان بی‌چهره‌اند.

رنگ شک و رنگ کفران و نفاق — تا ابد باقی بود بر جان عاق
چون سیه رویی فرعون دغا — رنگ آن باقی و جسم او فنا
وای ازین پیران طفل ناادیب — گشته از قوّت بلای هر رقیب

چون سلاح و جهل جمع آید بهم　　گشت فرعون جهان سوز از ستم
تاجران ساحر لاشئ فروش　　عقل‌ها را تیره کرده از خروش

بدون تردید! اکثر مردم در هر عصر و زمان و مکان، طبیعت گرایند و رنگ و بو و مزهٔ هر آن متغیّر زمامداران را دارند، باید بوسیلهٔ پیامبران و رسولان و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اجمعین که مظهر فطرت یک چهره و علمای راستین یک چهره مهار گردند، و گرنه جهان سوز می‌شوند.

سکّه‌های شاهان همی گردد دگر　　سکّهٔ احمد ببین تا مستقر
یار غالب شو که تا غالب شوی　　یار مغلوبان مشو هین اَی غوی
حجّت منکر همین آمد که من　　غیر این ظاهر نمی‌بینم وطن
هیچ نندیشد که هر جا ظاهریست　　آن ز حکمتهای پنهان مُخبِریست
فائدهٔ هر ظاهری خود باطنست　　همچون نفع اندر دواها کامنست

۴۵ـ یک سئوال بسیار تکان دهنده و بیدار باش:

آیا حضرت امیرمؤمنان امام علي علیه السلام و یازده امام معصوم علیهم السلام بعد از او باغاصبان خلافت و سرسپردگان آنها برادر بوده و وحدت داشته‌اند؟ تا شیعیان امامان معصوم علیهم السلام با سرسپردگان سقیفهٔ سخیفه وحدت و برادر شوند؟ آیا شما می‌خواهید با قاتلان یازده امام معصوم و زهرای اطهر صلوات الله علیهم اجمعین برادر شوید؟؟؟ بدبوترین و پست‌ترین خاک‌های توالت‌ها و نجاسات آن‌ها بر سرهای شما!

به ذات أقدس حق جل و علا سوگند یاد می‌کنم که: آنچه از هتاکیها، مخالفتها، دشمنی‌ها، ظلمها، ستمها، جنایت‌ها و خیانت‌هایی که از صحابهٔ دروغین و غاصبان خلافت و اَصحاب سقیفهٔ ملعونه و سرسپردگان آن‌ها، به خداوند سبحان و دین مبین اسلام و به شخص شخیص حضرت نبیّ اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم، و نفس نفیس رسول خدا یعني عليّ مرتضی و به حضرت صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء و به حضرت امام حسن مجتبی و به آل الله تعالی در کربلا تا به حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیهم اجمعین شده و در عالم خواب و بیداری مکرر به این بندهٔ حقیر غلام خاندان وحی علیهم أفضل صلوات الله فرموده‌اند و نشان داده‌اند و با تمام وجود لمس کردم به مراتب بیش از آنستکه مورخان نگاشته، مقتل نویسان نوشته، و خطبا، وعاظ و مداحان گفته‌اند.

آیا براستی! اگر همین مقدار کمی از ظلم و ستمی که نوشته و گفته‌اند که بر مولای متقیان، امیرمؤمنان امام عليّ علیه السلام و حضرت صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها شده بر پدر یا بر مادرتان می‌شده دست برادری بسوی سرسپردگان ظالمان و ستمگران دراز می‌کردید؟ یک سفیه مخدوش الفکر و العقیده بی‌حمیّت در دین، یعنی منتظری بچّه شیطان، و دیگر بچه شیطانها زوزهٔ هفتهٔ وحدت (نکبت) و برادری را برای نابودی مذهب حق شیعه امامیه اثنی عشریه سرداده‌اند شما چرا از (۴۰) سال پیش، تاکنون تکرارش می‌کنید؟!

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» سورهٔ حجرات: آیهٔ ۱۰)

بدون تردید سرسپردگان سقیفهٔ سخیفه، مؤمن نیستند، زیرا شرط ایمان، ولایت امیرمؤمنان امام عليّ علیه السلام است که آنها ندارند از اینرو امام عليّ علیه السلام امیرمؤمنان است نه امیر مسلمانان، اگرچه آنها به ظاهر مسلمان باشند.

۴۶ـ عمار یاسر در خط امیرمؤمنان امام عليّ عليه السلام

مرحوم علامهٔ مجلسی در کتاب پر اَرج (بحارالأنوار: ج ۲۸ ـ باب ۲ـ باب اخبار الله تعالی و اخبار النّبيّ صلی الله علیه و آله و ... ـ حدیث ۲۷) از أبو أیوب أنصاری نقل کرد که وقتی «الٓمٓ‌ـ أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا...» سورهٔ عنکبوت: آیهٔ ۱ـ ۴) بر نبيّ اکرم صلی الله علیه و آله نازل گردید، آن حضرت صلی الله علیه و آله به عمّار یاسر فرمود: بزودی بعد از من انحرافاتی بین مردم پدید می‌آید که موجب اختلاف بین آنان می‌گردد بحدّی که به رخ یکدیگر شمشیر می‌کشند، و بعضی از آنان بعضی را می‌کشند، و برخی از بعض دیگر بیزاری می‌جویند.

اَی عمّار! هرگاه آن زمان را درک کردی بر تو باد به پیروی از عليّ بن أبيطالب عليه السلام پس اگر در چنین زمان، همهٔ مردم در یک راه و عليّ بن ابیطالب عليه السلام به تنهایی در راه دیگری حرکت می‌کند، تو خط عليّ عليه السلام را برگزین، و همهٔ مردم را که در غیر خط عليّ عليه السلام حرکت می‌کنند رها کن اَی عمّار! همانا عليّ عليه السلام تو را از راه سعادت و کمال دور نمی‌کند، و در شقاوت و انحطاط قرار نمی‌دهد، اَی عمّار، طاعت تو از عليّ عليه السلام طاعت از من است، و طاعت از من همان طاعت از خداوند متعال است».

این روایت را شیعه و عامّه در منابع معتبرهٔ خود نقل کرده‌اند، و ما آن را در تفسیر کبیر (البصآئر: ج ۲۹) نقل کردیم و در پیرامون آن، تفصیلا بحث نمودیم.

۴۷ـ تشبّث بیجای تقیه گرایان و نامردان به قصّهٔ عمار

خداوند متعال قصّه عمار بن یاسر را اینگونه بیان فرموده است: «مَنْ كَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» النحل: ۱۰۶)

یعنی: دروغگو کسی است که بعد از ایمانش به خداوند سبحان، کافر شود، مگر کسی (مثل عمّار یاسر) که بر اثر إکراه و اجبار دشمن، اظهار کفر نماید، و حال آنکه قلبش مطمئن و مملوّ از ایمان است...

گروهی از ظاهر گرایان (جهّال نامردان اشباه الرجال: النهج (خ ۱۷ ص ۷۱) و (خ ۲۷ ص ۹۵) غیر متعمّق در قصّهٔ عمّار بن یاسر، تشکیک غیر قابل ذکر نموده‌اند و ما بذکر بعضی از پاسخها در اینجا بسنده می‌کنیم:

۱ـ مسئلهٔ عمّار، مسئلهٔ تقیّه نبوده است، بلکه اکراه و اجبار: «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ» بود، تقیه یعنی (ظاهر با تو و در باطن خلاف تو) در تقیّه اختیار است، نه إکراه و إجبار.

حضرت امیرمؤمنان إمام عليّ مرتضی علیه السلام را ریسمان برگردن، به إکراه و اجبار، برای بیعت با أبوبکربن ابي قحافه، بسقیفهٔ سخیفهٔ ملعونه کشانده‌اند آیا با چنین حالی می‌توان گفت: امام عليّ مرتضی علیه السلام بر اثر تقیّه، بیعت کرده است؟

۲ـ حضرت نبیّ اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از یکسو، کشته شدن همراهان عمار را که حاضر به اظهار شرک با مشرکان نشدند، تکذیب نکرد و نفرمود: اگر کشته شدگان مانند عمار تقیه می‌کردند، و کشته نمی‌شدند بهتر بود، بلکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم طلب علوّ درجات برای آنان از خداوند متعال نمود.

۳ـ عمل اکراهی و اجباری عمار را تأیید کرد، نه عمل تقیه‌ای او را.

۴ـ اگر عمار، عمل اکراهی را قبول نمی‌کرد و مانند همراهانش کشته می‌شد، کسی آگاهی از چنین جریانی پیدا نمی‌کرد.

۵ـ حضرت رسول خدا ﷺ چندین سال، قبل از وقوع این جریان خبر داد که عمار معیار حق و باطل میان دو گروه متضاد ایمان و کفر قرار می‌گیرد که در جنگ صفّین متحقق شد که اگر عمار با همراهانش در آن جریان کشته می‌شد، خبر رسول الله ﷺ، متحقق نمی‌شد. پس جریان عمار کمترین ارتباط با مسئلهٔ تقیه ندارد که تقیّه گرایان بآن متشبّث می‌شوند که الغریق یتشبّث بکل حشیش.

آیا براستی! همهٔ مردم یا افراد را به ولایت مولای متقیان امام علی علیه السلام و دوری از غاصبان خلافت دعوت کردن، تفرقه است؟ آیا ترسیم دو خط متعاکس: خطّ رحمانی أمیرمؤمنان امام علي علیه السلام و خط شیطانی غاصبان خلافت، ایجاد اختلاف در بین مسلمانان است که بعضی از جهّال عالم نما، و رهبر تروریستهای جهان و رهروان فرومایگانش و بعضی دیگر از نامردان مردان نما، و گروهی از خودفروختگان فرومایه، و بلندپروازان بی‌پر و بال و فرعون صفتان جهت انحراف افکار جامعه از هدایتگران و مصلحان زوزه میکشند؟؟؟

چنانچه فرعون طغیانگر مصر، حضرت موسی را مفسد و اختلاف انداز در جامعه معرّفی می‌کرده است و به مردم جاهل و نادان می‌گفت: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ» سورهٔ مؤمن: آیهٔ ۲۶) **یعنی:** البته من میترسم که موسی علیه السلام دین شما را تغییر دهد و یا در زمین فتنه و فساد کند.

آیا حضرت فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها در خطبه‌اش دو خط متضاد: خط رحمانی امام علی علیه السلام و خط شیطانی غاصبان خلافت را ترسیم نفرموده است؟ و آیا حضرت زینب کبری سلام الله علیها در مجلس یزید دو خط متعاکس: خط رحمانی حضرت امام حسین علیه السلام و خط شیطانی یزید بن معاویه لعنت الله علیهما را بیان نکرده است؟؟؟

آیا فاطمهٔ زهراء و زینب کبری و بقیّهٔ أئمّهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین تقیه کرده‌اند؟ اگر تقیه کرده‌اند پس چرا همهٔ آنها یا با شمشیر یا با زهر جفا به شهادت رسیده‌اند؟ اگر کسی به ناموس کسی تجاوز کند، صاحب ناموس تقیّه می‌کند تا متجاوز، تجاوز نماید؟ به خداوند سبحان سوگند! ناموس اسلام بمراتب برتر از ناموس یک انسان است، اگر تقیه در زمان تجاوز متجاوز به ناموس شخصی ثواب دارد، این ثواب برای تقیه کنندهٔ بی‌غیرت و ... و اگر تقیّه نکردن گناه دارد این گناه برای تقیه ستیز باغیرت و ... تقوا برای تقویت دین است وتقیّه برای تضعیف و نابودی دین است نه تقویت آن که ناصر الشّیطان مکّار شیراز در کتاب اغفالگرش (تقیه و حفظ نیروها) غلطش را کرده است.

۴۸ـ شعار وحدت بین شیعه و عامّه (سنّی) برای نابودی حقّ:

شعار بی‌شعور وحدت بین شیعه و عامّه (سنی)، و تقریب ادیان و مذاهب و... که در مملکت حضرت صاحب الزمان علیه السلام داده میشود، و عامّهٔ مردم از حقیقت این امر ناآگاهند، این یک نقشهٔ شیطانی برای خلط بین حق و باطل و تضعیف حق و تقویت باطل که سرانجام به نابودی حق منتهی می‌گردد می‌باشد.

خداوند متعال خطاب بعلمای تقیّه گرایان جهّال عالم نمای نامردان دین فروش دنیا طلب با نهی و سرزنش بآنان می‌فرماید: «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» سورهٔ بقره: آیهٔ ۴۲) و آل عمران: ۷۱)

یعنی: و ای علمای دینی و رهبران مذهبی؛ حق را با باطل در نیامیزید، و حق را کتمان نکنید، و حال آنکه شما بحقّانیّت حق و به باطل بودن باطل واقف هستید، چرا حق را با باطل در می‌آمیزید؟!

پر واضح و روشن است که با نزدیک شدن حق با باطل، و ممازجت و مصاحبت آن دو به‌یکدیگر و بیان ننمودن حقانیت حق و کتمان بطلان باطل، پس از مدتی، حق، چهرهٔ حقّانیت خود را از دست میدهد و با باطل یکسان می‌گردد، همانطوریکه هرگاه یک انسان با ایمان و با تقوای ضعیف با یک انسان کافر و فاجر، مصاحبت و رفاقت نماید بدون اینکه او را از کفر و فجور باز دارد، چهرهٔ ایمان و تقوای خود را از دست خواهد داد.

حضرت امیرمؤمنان اِمام عليّ عليه السلام می‌فرماید: «إنما بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ اَهْوٰاء تُتَّبَعُ، وَ أحكام تُبْتَدَعُ، يُخٰالِفُ فيهٰا كِتٰابُ الله، وَ يَتَوَلّىٰ رِجٰالٌ رِجٰالاً عَلىٰ غَيْرِ دينِ الله، فَلَوْ أَنَّ الْبٰاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الـمُرْتادينِ، وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبٰاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ اَلْسُنُ الْـمُعٰانِدينَ، وَ لٰكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هٰذا ضِغْثٌ وَ مِنْ هٰذا ضِغْثٌ فَيَمْزَ جٰانِ! فَهُنٰالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطٰانُ عَلىٰ أَوْلِيٰآئِهِ، وَ يَنْجُوا الَّذينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللهِ الْحُسْنٰى» (نهج البلاغة: خطبه ۵۰ ص ۱۳۷ فیض الاسلام).

یعنی: جز این نیست که همواره آغاز پیدایش فتنه‌ها در جوامع بشری، هواهای نفسانی گروهی از هواپرستانی است که در جامعه از آنان پیروی می‌شود، و جعل احکام، وضع قوانین و اختراع مقررات گروهی از هوسبازانی است که مردم از آنان تبعیت می‌کنند، این احکام، قوانین و مقرارت، بدعتهایی است که مخالف با کتاب خداوند متعال (قرآن کریم) است، و گروهی ـ بر خلاف آئین حق ـ با انگیزه‌های گوناگون: شهرت شهوت، شکم، ریاست، جاه، مقام و متاع دنیا به حمایت از بدعتها برمی خیزند.

۴۹ــ حق و باطل را بدرستی بیان کنید تا مردم به حق، گرایش و از باطل دور گردند:

پس اگر باطل ـ با بیان بطلانش توسط علمای دینی راستین ـ از حق کاملا جدا می‌شد، و خلط نمی‌گشت، و بر حق جویان پوشیده نمی‌ماند، و چنانچه حق ـ با بیان حقانیتش توسط رهبران مذهبی مخلص ـ از باطل خالص می‌شد، زبان معاندان، مخالفان و دشمنان، علیه حق و اهلش، قطع میگردید، ولی گروهی از علمای دینی دروغین و رهبران مذهبی التقاطی در رسوا کردن باطل و معرفی اهل آن، و در بیان حقایق و معرّفی درست اهل حق، با بهانه‌های واهی لب فرو بستند، آن هواپرستان فتنه‌گر و آن بدعت‌گذاران خیره سر، و آن فرصت طلبان حیله گر و ... بخشی از حق، و قسمتی از باطل را می‌گیرند، و آندو را با یکدیگر نزدیک و بهم خلط و در می‌آمیزند، و حق را با باطل مشتبه می‌سازند.

اینجا است که شیطان بر دوستان خود ـ که بهر صدایی که از هرکجا برخیزد گوش فرا میدهند، و با هر بادی که بهر سوی بوزد، میدوند ـ چیره

می‌شود، و در این هنگام، حق، کتمان و به نابودی کشیده می‌شود و باطل، رواج می‌یابد، و در چنین جو در آمیختگی حق با باطل، و گم شدن حق، و رواج باطل، آنانی که مورد توجه و عنایت خاصّ خداوندی بوده‌اند از این فتنه‌ها و بدعتها نجات می‌یابند، و دست از حق نمی‌کشند و باطل‌گرا نمیشوند.

بدون تردید! وقتی حق مکتوم بماند، پس از مدتی، مجهول خواهد ماند، هرگاه مجهول بماند مورد تکذیب، إعراض و دشمنی افرادی که با واقع حق آگاهی ندارند قرار می‌گیرد، خداوند متعال می‌فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» سورهٔ یونس: آیهٔ ۳۹)

یعنی: این منکران حق از روی علم، حق را انکار نکرده‌اند، بلکه چون علم به حق نداشتند تکذیبش کرده‌اند. و می‌فرماید: «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَايَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ» سورهٔ أنبیآء: آیهٔ ۲۴) یعنی: بلکه اکثر مردم در هر عصر و زمان و مکان چون آگاهی بحق و حقیقت ندارند از آن إعراض و دوری می‌جویند.

حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین امام عليّ مرتضی علیه السلام فرمود: «النّاسُ أَعْدآءُ مٰا جَهِلُوا» نهج البلاغة: کلمات قصار: رقم ۱۶۳ ص ۱۱۶۸ و رقم ۴۳۰ ص ۱۲۹۰ و رقم ۴۷۰ ص ۱۳۰۴فیض)

یعنی: مردم دشمن چیزی هستند که به آن علم و آگاهی و بینش و شناخت اُصولی ندارند.

بخداوند سبحان سوگند! اگر به بهانه‌های واهی، نام امیرمؤمنان امام عليّ علیه‌السلام را بر زبان نیاوریم پس از مدتی با دل، دشمن عليّ علیه‌السلام میشویم و چنانچه ما به بهانه‌های واهی، بطلان باطل را بیان نکنیم، پس از مدتی، مردم مؤمن به باطل و سرسپردهٔ آن می‌گردند!

مرحوم کلینی در کتاب شریف (اصول کافی: ج ۲ ـ کتاب الایمان و الکفر ـ باب المجالسة (مجالسة) أهل المعاصی ـ حدیث ۴، ص ۳۷۵) با سندهای صحیح از داود بن سرحان نقل کرده که حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود که: حضرت نبیّ اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «إذا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَ الْبِدَعِ مِنْ بَعْدي، فَأَظْهِرُوا الْبَرآءَةَ مِنْهُمْ، وَ أَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلَ فيهِمْ، وَ الْوَقيعَةَ، وَ باهِتُوهُمْ كَيْلا يَطْمَعُوا فِي الْفَسادِ فِي الْإِسْلامِ، وَيَحْذَرُهُمُ النّاسُ وَلا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ بِدَعِهِمْ يَكْتُبُ اللهُ لَكُمْ بِذٰلِكَ الْحَسَناتِ وَيَرْفَعَ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجاتِ فِي الْآخِرَةِ»

یعنی: هرگاه پس از من، اهل ریب و بدعتها را دیدید از آنان تنفّر و بیزاری جویید، و بسیار آنها را دشنام و ناسزا گوئید، و دربارهٔ آنها بدگویی کنید و طعن بزنید، و آنها را خفه و وامانده سازید تا به فساد در اسلام طمع نکنند، و مردم از آنها برحذر شوند، و از بدعتهای آنان نیاموزند تا خداوند متعال در برابر این کارهایتان برای شما حسنات بنویسد، و درجات شما را در آخرت بالا برد.

۵۰ـ لعن بر کتمان کنندگان حقایق دین از دیدگاه قرآن کریم:

خداوند متعال کتمان کنندگان حقایق دین را همواره لعن، و أهل حق را تحریص و ترغیب بر لعن دائم بر آنان کرده و می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» سورۀ بقره آیۀ ۱۵۹ ـ ۱۶۰).

یعنی: آن دسته از علمای دینی که حقایق دین مبین اسلام و احکام و معارف و فرامین آسمانی را پس از آنکه برای هدایت مردم با دلائل روشن در قرآن کریم بیان کردیم با بهانه‌های واهی تقیّه ساختۀ شیطان لعین و بطمع نیل به متاع دنیا، پنهان و کتمان نمایند و برای عامّه مردم بازگو و بیان نکنند، البته خداوند متعال همواره کتمان کنندگان را لعن، و همۀ لعن کنندگان عالَم، همواره آنها را لعن نمایند، مگر اینکه از کتمان حقائق، توبه کرده و مفاسد أعمال گذشتۀ خود را اصلاح و حقایق کتمان شدۀ دین و احکام و معارف آسمانی پنهان کرده را برای همۀ مردم بازگو و بیان کنند، و مفاسد کتمان حقایق را اصلاح، و حقایق کتمان شده را برای مردم بیان نمایند که تنها در این صورت، توبه آنها را قبول می کنم و من بسیار توبه پذیر و مهربان به توبه کنندگانم.

و می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» سورۀ بقرة: آیۀ: ۱۷۴ ـ ۱۷۵).

یعنی: البته آن گروه از رهبران مذهبی که آنچه را خداوند متعال از حقایق، معارف و احکام و... در قرآن کریم برای هدایت و خیر و سعادت جوامع بشری فرستاد به بهانه‌های واهی که با رفتار زمامداران زر و زور و تزویر ناسازگار است کتمان می‌کنند، و کتاب آسمانی (قرآن کریم) را ببهای اندک و ناچیز دنیا می‌فروشند، و با این کتمان حقایق دین، بمتاع ناچیز دنیا می‌رسند، شکم خود را پر از آتش میکنند (هدایا، اموال، امکانات، پست، مقام، شهوت، شهرت و شکمی که از این رهگذر به‌دست می‌آورند، در حقیقت آتش سوزانی است که درون خود را با آن پر می‌نمایند).

و خداوند متعال روز قیامت بر اثر خشم و غضب بر آنان، با آنها سخن نمی‌گوید و آنها را از پلیدیها پاک نگرداند و نخواهد آمرزید، و برای آنان عذاب دردناک ثابت و دائم است، زیرا آنها همان کسانی هستند که هدایت را به گمراهی فروختند (هدایت را از دست داده و ضلالت را اختیار نمودند) و عذاب دردناک الهی را با آمرزش و رحمت خداوندی مبادله نمودند (عذاب خداوند را بجای رحمت الهی پذیرفتند) براستی چه چیز آنها را واداشت که خود را برای تحمّل چنین عذاب الهی مهیّا سازند؟!

بدون تردید! کتمان حقایق، اَحکام، معارف و دستورات دین به بهانه‌های واهی، و جلب رضایت فرمانروایان خودکامه و ستمکاران، با نیل بمتاع ناچیز دنیا، و یا ترس از آنان و... باعث انحراف افکار عمومی، و ضلالت و گمراهی مردم، و سبب مفاسد اخلاقی، اجتماعی و اِشاعهٔ فحشاء و جنایات، در جامعه می‌گردد، و این بدترین ظلم و زشت‌ترین جفا و خیانت و... بجامعه محسوب می‌گردد.

آیا براستی غاصبان خلافت، و سرسپردگان آنان و حامیان آنها اگرچه تظاهر به تشیع نمایند، حقایق دین را کتمان نکرده و هنوز هم کتمان نمیکنند؟؟؟!!!

اگر راست می گویند و توبه کرده‌اند در سطح بین الملل اعلان کنند و در یک خط مستقیم الهی قرار گیرند تا به‌جهانیان نشان دهند که تنها دین آسمانی، اسلام و مذهب حق، تنها شیعهٔ امامیّهٔ اثنی عشریه جعفریه می‌باشد که می تواند انسان را بکمال انسانی و به تمدّن و پیشرفت شایستهٔ بشری برساند.

اَی کـه گفتـی بـر ابـی بکـر و عمـر لعنـت مکـن

زانکـه شـاید، حـق تعـالی کـرده باشـد رحمـتش

آنچـه بـا آل نبـی کردنـد گـر ببخشـد خـدای

هـم ببخشـاید تـو را گـر کـرده باشـی لعنـتش

مرحوم علامهٔ مجلسی در کتاب پرارج (بحارالأنوار: ج ۳۰ - باب ۲۰ باب کفر الثلاثة و نفاقهم و ... - حدیث ۱ - ص ۱۴۵ - چاپ بیروت) به سندهایش از أبوحمزهٔ ثمالی نقل کرده است که گفت: از حضرت عليّ بن الحسين امام زین العابدین علیه السلام پرسیدم: حال ابوبکر و عمر چگونه است امام فرمود: «تمام اَنواع لعنت خداوند بر آن دو باد، به خداوند عظیم سوگند! ابوبکر و عمر در حال کفر و شرک از دنیا رفته‌اند.» روایات در لعن به آن سه بقدری زیاد است که ذکر یک هزارم آن در این مختصر نگنجد.

۵۱ـ حقایق دین چگونه بازگو شود؟

بیان حقایق، معارف، و دستورات الهی تنها به آن نیست که علمای دینی و رهبران مذهبی، احکام و فروع و مسائل شرعی از اَوّل طهارت تا آخر دیات ـ آن هم بطور ناقص و ناتمام ـ بیان کنند که مجموع آنها کمتر از یک ششم از مجموع آیات قرآن کریم و به همین نسبت، روایات وارده از اهل بیت وحی معصومین علیهم السلام می‌باشد که بیش از پنج ششم آن آیات و روایات، در اصول پنجگانهٔ اعتقادی: توحید، عدل، نبوّت، امامت و معاد، و در ابعاد گوناگون فردی، اجتماعی، اخلاقی، تاریخی و سیاسی و... از قبل از ولادت تا پس از مرگ و... می‌باشد.

خداوند متعال از علمای دینی و رهبران مذهبی، و مسئولان اعتقادی، و مربیان روحی، و تغذیه کنندگان روان مردم، عهد و پیمان گرفته است که تمام حقایق دین مبین اسلام را برای مردم بیان نمایند که خطاب به آنان می‌فرماید: «مٰا کٰانَ لِبَشَرٍ اَنْ یُؤْتِیَهُ اللهُ الْکِتٰابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ کُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللهِ وَلَکِنْ کُونُوا رَبَّانِیِّینَ بِمَا کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتَابَ وَبِمَا کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ـ وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِیثَاقَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَکْتُمُونَهُ» سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۷۹ و ۱۸۷).

یعنی: برای هیچ بشری چنین نبوده و نخواهد بود که خداوند متعال کتاب آسمانی و حکم (سنّت) و مقام نبوّت را به او دهد سپس او، بعد از رسیدن به مقام والای رسالت به مردم بگوید: شما، غیر از خدا، مرا پرستش کنید و بندگان من باشید، که گروهی از علمای دینی به عامهٔ مردم می‌گفتند، و

خواهند گفت، بلکه صاحبان کتاب آسمانی و سنّت و نبوّت به علمای دینی می‌فرمودند: سرمایهٔ کار شما علمای دینی و رهبران مذهبی در تربیت روحی جامعه، باید دو چیز باشد: ۱ـ کتاب آسمانی (قرآن کریم) ۲ـ سنّت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم (روایات وارده از طریق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ـ و ای رسول خاتم ما! همواره به یاد علمای دینی و رهبران مذهبی امّت آرکه: خداوند متعال از آنان عهد و پیمان گرفت که یافته‌های خود از کتاب آسمانی (قرآن کریم) را برای مردم بیان کنند، و چیزی از آنرا کتمان ننمایند.

همانطوری که باید توحید، ایمان، إخلاص، حق، عدالت، هدایت، خوبیها، خیر، صلاح و سعادت و... و راهها و نتائج خوب دنیوی و اخروی آنها برای طبقات مختلف مردم بیان گردد، و اهل آنها را بجوامع بشری معرّفی نمود، و مردم را به طاعت از آنها دعوت کرد، باید شرک، کفر، نفاق، باطل، ظلم، ضلالت، بدیها، شرّ، فساد و شقاوت و... و راهها و تبعات و نتائج بد دنیوی و اخروی، و فردی و اجتماعی آنها نیز برای همهٔ مردم بازگو شود، و اهل آنها به جامعه شناسانده شوند، تا از یکسو روندگان راههای کفر و ضلالت و ظلم و جنایت و... را از ادامهٔ در این راهها بازداشت و یا حجّت را بر آنها تمام نمود، و از سوی دیگر، گوشزدی برای کسانی که هنوز در این راهها وارد نشده، و از ورود غیر واردین در این راهها پیش گیری نمود، یا حدّاقل، حجّت بر آنان تمام گردد، و دهها فلسفه و حکمت دیگر که در این مختصر نگنجد.

و در یک جمله: بیان ظلمها، ستمها و جنایات و... ستمگران و جنایتکاران و... گذشته و حاضر دو نقش اساسی: ۱ـ بهداشت (پیشگیری) ۲ـ بهداری (درمان) را ایفاء می‌کند که کتمان و یا توجیه آنها بزرگترین ظلم و زشت‌ترین جنایت بجوامع بشری بشمار می‌رود، و بر خلاف کتب آسمانی و سیرهٔ رسولان الهی علیهم السلام و روندگان راه آنان است.

۵۲ـ حکمت بیان حقایق و آثار آن در افراد و جامعه:

خداوند متعال خطاب به رسول خاتمش محمد مصطفی ﷺ می‌فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ـ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» سورهٔ یوسف علیه السلام: آیهٔ ۱۰۸ ـ ۱۱۱).

یعنی: ای رسول ما! به امّت عموماً، و به علمای دینی خصوصاً بگو: روش من در تبلیغ رسالت و هدایت افراد، و اصلاح جامعه این است که با بینش و آگاهی دادن مردم، به‌حق و باطل، بخیر و شرّ، به هدایت و ضلالت و به خوبیها و بدیها و... و معرّفی اهل آنها را به جوامع بشری، افراد را بسوی خداوند متعال فرا می‌خوانم، و هر کسی که از من پیروی می‌کند، باید در هدایت و ارشاد جامعه چنین باشد ـ البته در بیان حقیقت حق، و بطلان باطل، وقصّه‌های اهل آن دو، عبرتها و درسهای بسیار آموزنده‌ای است برای صاحبان عقل و اندیشه.

بیان حق و باطل، و قصّه‌های اهل آن دو که در قرآن کریم آمده دروغ نیست، بلکه تصدیق و تأیید همان قصّه‌هایی است که در کتب آسمانی گذشته آمده، و شرح و تفصیل هر چیز مجمل از قصه‌های گذشته، از یکسو، و از سوی دیگر، هدایت و رحمت الهی است برای کسانی که ایمان به خداوند متعال و کتابهای آسمانی و پیامبران الهی می‌آورند.

خداوند عزّوجلّ در تمام کتب آسمانی که آخرین آنها قرآن کریم است، همانطوری که تاریخ، قصّه‌ها، روش و سیرهٔ رسولان اولوالعزم، و جمعی از

پیامبران الهی، و روندگان راه آنان را به دو صورت اجمال و تفصیل بیان فرموده است، تا از یکسو نخست درسی بسیار آموزنده برای علمای دینی و رهبران مذهبی که ورثة الأنبیاء علیهم السلام هستند باشد که روش آنان علیهم السلام در تبلیغ رسالت، و هدایت افراد و اصلاح جامعه چگونه بوده است، تا روش ورثۀ آنها چگونه باید باشد، و از سوی دیگر، جوامع بشری را به پیروی از آنها دعوت و فرا خواند.

تاریخ، قصه‌ها، روشها و سیره‌های گوناگون، ظلمها، ستمها و جنایات و ... نمرود، فرعون، قارون، شدّاد وهامان و ... و سرسپردگان آنها را آورده است تا از یکسو زمامداران خیره سر را از آن روشها و ... بازدارد، و از سوی دیگر، عبرت و درس آموزنده برای فرمانروایان تازه کار و عوامل آنها باشد، و از ظلمها، ستمها و جنایات و .... پیشگیری شود.

باید با بیان شرک نمرود، و طغیان فرعون، و استبداد شداد، و دلبستگی قارون به دنیا، و خودکامگی‌هامان و ... و بیان سرانجام شوم آنان، زمامداران خیره سر را از شرک و طغیان، از استبداد و دنیاپرستی و خودکامگی بازداشت، و از دیگران پیشگیری کرد، و با ذکر فرمانروایی عادلانۀ اسکندر ذوالقرنین و انوشیروان - با اینکه معصوم نبوده‌اند - فرمانروایان زر و زور و تزویر را بعدالت واداشت، و با بازگو نمودن حکومت یوسف و داود و سلیمان و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان امام عليّ صلوات الله علیهم اجمعین راه حکومت به عدل و انصاف را به حکمرانان آموخت که می‌توان با قدرت سلیمانی بعدالت رفتار کرد و یا حجت را بر آنان تمام نمود.

۵۳ـ درس برائت از مخالفان را از حضرت ابراهیم علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاموزید!

بر همه شیعیان مؤمن، واجب قطعی است که درس برائت، تنفّر و انزجار از عقائد باطل دشمنان، و افکار فاسد مخالفان و ... را از حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام و از حبیب السبحان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بیاموزند و بدانند که هرگز رفیق الشیطان، خلیل الرحمن، و هرگز قرین الشیطان، حبیب السبحان نمی‌گردد، بنابراین تنها بیان شرک و ضلالت، کفر و دنائت و ظلم و جنایت و ... آنان کفایت نمی‌کند باید برائت خود را از افکار مسموم، عقائد فاسد، گفتار زشت، کردار بد و رفتار نادرست و ... اعلان نمود آنگونه که حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام و پیروان راستینش از قومش و عقاید و ... آنها را بدون ترس و تقیه، آشکارا اعلان نموده اند: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ» سورۀ ممتحنه: آیۀ ۴).

یعنی: برای شما مؤمنان راستین در برائت از دشمنان و مخالفان ابراهیم و پیروان راستینش الگوی بسیار پسندیده‌ای هستند زمانی که به قوم مشرک و مخالفشان گفتند: ما از شما و افکار و عقاید و اعمال فاسدتان بیزاری می‌جوئیم.

« وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ» سورۀ زخرف: آیۀ ۲۶) **یعنی:** و ای رسول ما! در برائت از گمراهان، منحرفان، مخالفان و کج اندیشان و ... برائت إبراهیم خلیل الرحمن از پدر و بستگان گمراهش به یاد

امت آر! زمانی که ابراهیم به پدرش آزر و قومش گفت: البته من از عقاید باطل، افکار مسموم، و بتهای شما بیزارم.

از خلیل حق بیاموز این سِیَر — که شد او بیزار اوّل از پدر

خداوند سبحان، رسول خاتمش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را امر به اظهار توحید، و ابراز برائت از بت و بت پرستان نمود: «قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ» سورهٔ انعام: آیهٔ ۱۹)

یعنی: ای رسول ما! بگو به کفّار و مشرکان، و به کسانی که حق را میشناسند و به آن ایمان نمی‌آورند: بدون تردید! هیچ خدایی جز خدای واحد نیست و براستی، من از عقاید فاسد و بتهای شما بیزارم.

چند بت بشکست احمد در جهان — تا که یا ربّ گوی گشتند امّتان
گر نبودی کوشش احمد، تو هم — می پرستیدی چو اَجدادت صنم

بدون تردید! اظهار تنفّر و انزجار و برائت همهٔ مؤمنان از کفّار و مشرکان، از فجّار و منافقان، و از فسّاق و مخالفان و ... دارای حکمت فراوان و فوائد، آثار و نتائج بسیار ارزنده و سازنده و آموزنده برای خود مخالفان و دشمنان خصوصا از یکسو، و برای جوامع بشری عموما از سوی دیگر دارد که بیان آنها در این مختصر نگنجد که از جملهٔ آنها: **الف:** آنان را وادار به پذیرش حق، و ایمان می‌کند. **ب:** در صورت عدم پذیرش و ایمان، قطعاً تزلزل در عقاید باطل و افکار فاسدشان پدید می‌آورد. **ج:** حدّاقل حجّت را بر آنان تمام می‌کند. **د:** از پیوستن دیگران به آنان پیشگیری می‌نماید.

۵۴ـ درسی بسیار آموزنده از آیة الله خوانساری در برآئت از مخالفان:

آیة الله العظمی حاج سید احمد خوانساری رضوان الله تعالی از برجسته-ترین مراجع معاصر و مظهر علم و عمل و تقوا و ولایت به خاندان رسالت صلوات الله علیهم أجمعین و اسوهٔ برائت از دشمنان و مخالفان و غاصبان خلافت بود که درسی بسیار آموزنده برای تمام مراجع، و سازنده برای همه مردم می‌باشد:

ساعت یازده و نیم صبح روز شنبه، ششم رمضان المبارک (۱۴۲۴ هـ ق =۱۳۸۲/۹/۱۰ هـ ش) یکی از فضلای حوزهٔ علمیهٔ قم به دفتر آمد، و صحبت در حکمت ولایت به خاندان رسالت علیهم‌السلام و برائت از غاصبان خلافت و سرسپردگان آنان شد، وی گفت: در اواخر دوران محمدرضا شاه پهلوی که عدّه‌ای از سنی زدگان فرومایه و مزدوران سرسپردهٔ مخالفان و .. زوزهٔ برادری با عامه را سر می‌دادند، که سر کردهٔ آنان شیخ حسینعلی منتظری اَبله مخدوش الفکر و العقیدهٔ نجف آبادی بود که علامهٔ امینی صاحب کتاب بسیار ارزندهٔ «الغدیر» را انگلیسی معرفی می‌کردند، شاید هم حساب شده یکی از علمای بزرگ دانشگاه الأزهر مصر به ایران آمد، و با بعضی از مراجع قم ملاقات کرد، و به تهران رفت و خواست با آیة الله العظمی حاج سید احمد خوانساری ملاقات کند. معظم له اجازهٔ ملاقات به او نداد و فرمود:

«کسی که پس از گذشت چهارده قرن از کسی پیروی و ترویج می‌کند که با گفتن: «حَسْبُنٰا کِتٰابَ الله» کتاب خداوند متعال (قرآن کریم) را تکذیب کرده است که می‌فرماید: «وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ـ مَنْ يطِعِ

الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ» سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹ و ۸۰) و با هتک حرمت به جدّم رسول خدا ﷺ با گفتن: «إِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ» ردّ کلام خداوند متعال: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» سورهٔ نجم: آیهٔ ۳ و ۴) کرد.

و برای چند روز ریاست، برخلاف نصّ کتاب و سنت و عقل و اجماع، خلافت جدّم امیر مؤمنان امام عليّ علیه السلام را غصب کرده، و برای چند روز حکومت، ریسمان بر گردن مولای متقیان امام عليّ علیه السلام جهت بیعت با ابی بکر جاهل محض انداخته، و طبق نص قرآن کریم: «فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» سورهٔ روم: آیهٔ ۳۸) و سورهٔ إسراء: آیهٔ ۲۶) فدک که حق مسلّم مادرم صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها بوده را غصب نموده، و در به پهلویش و سیلی به صورتش و تازیانه به بازویش زده، و محسنش را سقط کرد، و در نهایت، سیدة نسآء العالمین علیها السلام را به شهادت رسانده است.

و باغصب خلافت زمینهٔ شهادت یازده امام معصوم از حضرت امیرمؤمنان امام عليّ تا حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام را فراهم ساخته، و سبب واقعهٔ خونین جانگداز کربلا گردیده و صدها ظلم و ستم و جنایات دیگر... و باعث توقف پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمانان تاکنون گردیده است هرگز اجازهٔ ملاقات به او نخواهم داد، چنانچه جدّم رسول خدا ﷺ نه بواسطهٔ اهانت کفرآمیز عمربن الخطاب به رسول خدا ﷺ ابوبکر و عمر و همفکرانش را در آخرین ایام عمرش از منزل خود بیرون کرد و تا زمان رحلت (شهادت) با آنها ملاقات نکرد، و جدّه‌ام صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سلام الله اجازهٔ ملاقات به آن دو را نداد.

من هم به پیروی از جدّم رسول خدا ﷺ و جدّه‌ام فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها با سرسپردهٔ آنها ملاقات نمی‌کنم مگر آنکه از آنها برائت جوید و مذهب حق شیعه را بپذیرد. کدام شیعهٔ باغیرت دست برادری به پیروان چنین جنایتکارانی میدهد؟ کرامت، شرافت و عزّت ما در برائت از آنان، و ذلّت و خواری و نکبت ما در برادری با آنها است.»

حضرت امیرمؤمنان امام علی علیه السلام معیار پاکی پاکترین پاکان عالَم کی برادر ابوبکر و عمر الگوی ناپاکی ناپاکترین ناپاکان جهان و عثمان نعثل، احمق من هبنّقه غاصبان خلافت لعنت الله علیهم بوده است تا ما برادر سنیهای فرومایه منحط باشیم؟! در چه زمان حضرت امام صادق صلوات الله علیه برادر منصور دوانیقی طغیانگر لعنت الله علیه بوده تا ما برادر سرسپردگان خود فروخته او باشیم؟! کی حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام برادرهارون الخبیث عباسی فرعون مصر لعنت الله علیه بوده است تا ما برادر مزدوران خودباخته او باشیم؟؟؟!!! اگر برادر بوده‌اند پس چرا ریسمان بر گردن آنان رفته، خانه‌هاشان به آتش کشیده شده و با زهر مسموم و در سیاه چالهای زندانها به شهادت رسیده‌اند؟؟؟

۵۵ـ درسهایی بسیار آموزنده و سازنده برای همهٔ انسانها:

اَی ملّت ایران و مردم جهان در هر عصر و زمان و مکان بدانید و آگاه باشید!

به‌جهان آفرین یکتا سوگند!

تا بت شکن (لا اِلٰهَ) نشوید، هرگز یکتاپرست (اِلاَّ اللهُ) نخواهید شد.

و تا تقیّه ستیز. (لا اِلٰهَ) نگردید، هرگز مسلمان (اِلاَّ اللهُ)

نخواهید گشت.

زیرا

تقیّه گرایی یعنی بقای بر شرک و جهالت

و

اصرار بر کفر و جنایت

نکتهٔ بسیار مهم و سازنده:

از یافته‌های هفتاد ساله‌ام از برترین کتاب آسمانی (قرآن مبین) و از کاملترین سنّت خاتم المرسلین ﷺ

اینستکه:

استقلال کشور پهناور ایران انوشیروانی (برخلاف بیان و تفسیر آن اجنبی کذّاب که گفته، طاق کسری مرکز ظلم انوشیروان بوده است «سخن‌چرانی ۹آذر ۱۳۶۴هـ.ش / ۱۷ ربیع الاول ۱۴۰۶» - «صحیفهٔ گور: ج۱۹/ص۴۳۳») خاورمیانه، به استقلال مذهب اصیل شیعهٔ اِمامیّه اثنی عشریه، و استقلال مذهب شیعهٔ اِمامیّه به استقلال روحانیت اصیل شیعه پیوند ناگسستنی دارد که تنها در این صورت می‌تواند خاور دور و نزدیک را بخود پیوند دهد وگرنه اسیر و غلام حلقه بگوش دربار جنایتکار خواهد بود و در زمان نه چندان دور، در لیست تروریستی قرار خواهد گرفت چه اینکه رژیم با عملیات تروریستی شکل گرفت.

وَ السَّلامُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدیٰ

خادم الولایة و مروّج البرآئة

یعسوب الدین رستگار جویباری

جهان آفرین در نخستین، آخرین، برترین، و جامع ترین

کتاب آسمانی‌اش:

« قرآن مبین »

در (۳) آیهٔ کریمه با پانزده خطاب

به همهٔ مؤمنان در هر عصر و زمان و مکان

می فرماید:

« یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِنْ تَنْصُرُوا اللهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ اَقْدامَکُمْ

یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ لاٰ تُبْطِلُوا اَعْمالَکُمْ

فَلاٰ تَهِنُوا وَ تَدْعُوا اِلَی السِّلْمِ وَ اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ وَاللهُ مَعَکُمْ وَلَنْ یَتِرَکُمْ اَعْمالَکُمْ »

(محمّد صلی الله علیه و آله و سلم: ۷، ۳۳ و ۳۵)

ثبات قدم شما در گرو یاری شما از دیانت، و اطاعت همیشگی از فرامین الٰهی و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد که نشانه‌اش عدم سستی و تسلیم نپذیری در مقابل دشمن است، تنها در این صورت برتری خود بر دشمن، و معیّت با خداوند سبحان، و تحت نظر الهی بودن خود را نشان خواهید داد.

بسم الله الرحمن الرحيم

یا عليّ مَدَد

فصل دوّم: در حکمت عیدالزّهرآء علیها السلام

۱ـ إعلان برآئت علنی و آشکار در سرزمین مَنی:

خداوند سبحان می‌فرماید: «بَرَآءَةٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ...» سورهٔ توبه: آیهٔ ۱) و الحجر: ۸۹ـ ۹۷)

یعنی: از این پس خداوند متعال و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم از عهد مشرکانی که با شما مؤمنان عهد بسته ولی شکستند بیزاری جست.

سیوطی شافعی از أعاظم عامّه در تفسیر (الدّر المنثور: ج ۳، ص ۲۰۸ - ۲۰۹) از ابن عباس و دیگران نقل کرده است که سورهٔ برائت (توبه) سورهٔ فاضحة، منقّرة، معبرة و مثیرة نیز نامیده شده است یعنی سوره‌ای که رسوا کرد مشرکان و منافقان را، و آنچه در دلهای مشرکان و منافقان از کینه، دشمنی و عناد بود برملا ساخت، و شکافت دلهای منافقان و اسرار آنها را علنی و آشکار نمود.

در نزول سورهٔ برائت (توبه) اتفاق نظر بین شیعه و عامّه است که: وقتی آیاتی (ده آیه) از اَوّل آن، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید، آنها را به ابی بکر داد تا به مکّه رود، و در اجتماع مشرکین، در سرزمین منی، روز عید قربان، این آیات را که در برائت از آنان است بر آنها آشکارا تلاوت نماید، وقتی ابوبکر بسوی مکّه روانه شد، جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید که این آیات را یا باید خودت و یا کسی که از تو می‌باشد بر مشرکان مکّه آشکارا تلاوت کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله عليّ بن ابیطالب علیه السلام را فرستاد، و اِمام عليّ علیه السلام در سرزمین روحاء (بین مکّه و مدینه) به ابی بکر رسید، ابوبکر که قصد داشت، تلاوت این آیات بر مشرکین را، فضیلتی برای خود بشمار آورد، اِمام عليّ علیه السلام آیات را از او گرفت، و بسوی مکّه رفت، و آنها را در سرزمین منی در میان اجتماع اَنبوه مشرکین تلاوت کرد، و إعلان بیزاری خداوند متعال و رسولش صلی الله علیه و آله از آنان را نمود.

۲ـ حکمت وجوب اعلان ولایت و برائت بصورت علنی و آشکارا چیست؟

ما در تفسیر کبیر البصآئر بیش از دویست کتاب از منابع شیعه و عامّه در شأن نزول سورهٔ برآئت نقل کردیم، و علاّمهٔ مجلسی در کتاب شریف (بحارالأنوار: ج ۲۱ - باب ۲۱ - از ص ۲۶۴ - ۲۷۶) از منابع شیعه و عامه، و علاّمهٔ امینی در کتاب پر أرج (الغدیر: ج ۶ - از ص ۳۳۸ - ۳۴۸) از (۷۳) کتاب از منابع عامّه در این مورد نقل فرموده‌اند.

بنابراین مراسم ولایت و برائت باید بصورت علنی و در ملأ عام انجام گیرد تا نتائج مطلوب حاصل گردد، همان طوری که اعمال حج دارای دو نماد است: ۱- نمادی از ولایت که طواف خانهٔ کعبه، سعی بین صفا و مروه، وقوف در عرفات، مشعر، بیتوته در منی و قربانی و ... می‌باشند و باید بصورت جمعی و علنی انجام گیرند. ۲- نمادی از برآئت، و آن رمی جمرات اولی، وسطی و عقبه، یعنی زدن (۴۹) سنگریزه در (۳) مکان بر شیطان ملعون در (۳) روز پیاپی میباشد که باید بصورت علنی و دستجمعی باشد که بیان حکمت آن، بسیار آموزنده، و سازنده برای جوامع بشری در هر عصر و زمان و مکان می‌باشد.

اگرچه حکمت هر دو نماد علنی ولایت و برائت حج را که باید علمای دینی و رهبران مذهبی برای عموم مردم و خصوص حُجّاج بیان کنند که بسیار سازنده و آموزنده است که بیان نمی‌کنند، بلکه خود بکلی از آن غافلند، از اینرو از حجّ جز اضافه شدن لفظ حاجی بر شخص بهره‌ای نیست، ما بگوشه-ای از اسرار حج را در مقدمهٔ کتاب (مناسک حج: ص ۴- ۲۲) اشاره کرده‌ایم که باید فقهای بزرگ بجای تکرار بی‌حاصل فقه، بمسائل آموزنده و سازندهٔ فقه و اَسرار دو بعد ولایت و برآئت حج بپردازند، تا نتیجه حجّ تنها اضافه شدن کلمهٔ حاجی بر شخص نباشد و یا پس از انجام حجّ بدتر از سابقش نگردد.

همان طوری که عزاداری برای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در اَیّام شهادت‌ها و جشن و سرورها در ایام ولادت‌های آن بزرگواران نمادی است از ولایت که باید در ملا و عمومی برگزار گردد، جشن و سرور در نهم ربیع الاول (عیدالزّهرآء سلام الله علیها) نمادی است از برائت، تنفّر و انزجار از

غاصبان خلافت و سردمداران ظلم و جنایت و بازگشتگان بشرک و ضلالت و کفر و جهالت و... زمان جاهلیّت که باید علنی برگزار شود تا با بیان باطل، هر ساله موجی در اَفکار عمومی ایجاد کند، و فراموش نگردد، و چهرهٔ حق بجانبی به خود نگیرد، و هدایت یافتگان گرایش به گمراهی و جذب گمراهان نگردند، و گمراهان هدایت گردند، و اهل باطل در باطل باقی نمانند و در نهایت بر اهل عناد و لجاج، حجّت تمام گردد و بچه‌های شیعه از آغاز زندگی با ولایت و برائت اُنس گیرند و ... .

حضرت اَمیرمؤمنان امام علی علیه السلام فرمود: «رَحِمَ اللهُ سَلْمٰانَ وَ أَبٰاذَرِ وَ الْمِقْدادَ، مٰا كٰانَ أَعْرَفُهُمْ بِهِمٰا وَ أَشَدُّ بَرٰآئَتِهِمْ مِنْهُمٰا وَ لَعْنَتُهُمْ لَهُمٰا»

یعنی: خداوند متعال رحمت کند سلمان و ابوذر و مقداد را که چه خوب می‌شناختند ابوبکر و عمر را و چه سخت از آنها برائت می‌جستند و چه خوب لعنشان می‌کردند».

۳ـ سئوال بسیار مهم و پاسخ به آن:

در اینجا این سئوال ضروری می‌نماید که حکمت دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله آیاتی از اَوایل سورهٔ برآئت را به ابی بکر برای تلاوت آنها بر مشرکین مکّه در سرزمین منی، و پس گرفتن آنها را پس از پیمودن حدود نصف راه مکّه را با اینکه قطعاً رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبل می‌دانست که این آیات را نباید ابوبکر تلاوت نماید چه بوده است؟

پاسخ: ما در (تفسیر کبیر البصآئر: ج ۹) در تفسیر سورهٔ توبه علل متعددی را تفصیلاً ذکر کرده ایم و در اینجا به (۳) علت بطور بسیار فشرده اشاره می-

کنیم: ۱ـ تا با وحی الهی، راز دل ابی بکر برای مردم بیان و رسوا گردد، که او قصد کرد که تلاوت این آیات برآئت را دلیل بر فضیلت خود قرار دهد. ۲ـ آنکه او شایستگی حتی تلاوت ده آیه بر مشرکین را ندارد چه رسد به بیان و تفسیر تمام قرآن کریم را برای همه مردم جهان به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله ۳ـ اینکه او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست باید این آیات را یا شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مشرکین تلاوت نماید یا کسی که او نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آن جز امیرمؤمنان امام علي علیه السلام نبوده است.

به کتاب (السّقیفة وفدك: ص ۷۰) جوهری بغدادی، و (شرح نهج‌البلاغة: ج ۶، ص ۷۰) ابن أبی الحدید معتزلی و دیگر کتب عامّه مراجعه کنید تا نفاق، کفر و خباثت‌های درونی ابوبکر برای شما بهتر روشن و آشکار گردد.

۴ـ عیدالزّهراء سلام الله علیها از دیدگاه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله:

خداوند متعال می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» سورة أحزاب: آیة ۲۱).

یعنی: البته رسول خاتم ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله برای شما مؤمنان راستین، در تمام ابعاد زندگی الگو و مقتدای بسیار پسندیده‌ای است.

عیدالزهراء سلام الله علیها در نهم ربیع الاول یک عمل احساسی و اختراعی شیعه نیست که بر اثر القائات شیطانی، دشمنان، مخالفان مزدوران سقیفهٔ سخیفه، و سرسپردگان غاصبان خلافت بر أذهان ناپاک گروهی از کج اندیشان، منحرفان، هویت باختگان و ساده لوحان و ابلهان و زوزه کشان و ... توهّم کرده‌اند، بلکه برگزاری مجالس جشن و سرور در نهم ربیع الأول یک

عمل اعتقادی و اصولی با پیروی از حضرت نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله و حضرات اَئمّهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد، چه اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نخستین کسی بود که به امر خداوند متعال روز نهم ربیع الأول را روز جشن و سرور اعلان کرد و بدان عمل نمود و برجسته‌ترین علمای اسلام تبعیّت کردند.

۵ــ عیدالزّهراء سلام الله علیها از دیدگاه محدّثان و فقهای بزرگ

محدّثین بزرگ روایات متعددی را در این باب نقل کرده‌اند و فقهای بزرگ شیعه طبق آن فتوا داده‌اند. از جملهٔ محدّثین بزرگ: عمادالدّین طبری شیعی در (دلائل الامامة) و شیخ هاشم بن محمد در (مصباح الأنوار) و مرحوم سید رضی الدین بن طاووس در کتاب شریف (الاقبال) و فرزند سید بن طاووس در کتاب شریف (زواید الفواید - باب ربیع الاول) و سیدهاشم بحرانی در کتاب شریف (معالم الزلفی) و علامهٔ مجلسی در کتاب شریف (بحارالانوار: ج ۳۱ - باب ۲۴ - حدیث ۱ - ص ۱۲۰) و در (جلد ۹۸ - باب ۱۳ - فضل الیوم التاسع من شهر ربیع الاول و أعماله - حدیث ۱ - ص ۳۵۱ - طبع تهران آخوندی) و در کتاب (زاد المعاد - باب ۸) و سید جزائری در (الأنوار النعمانیة) و علاّمه محدّث نوری در کتاب (شاخهٔ طوبی) و دیگران... و از جمله فقهای بزرگ شیعه که طبق آن فتوا داده‌اند مرحوم صاحب جواهر، شیخ محمد حسن نجفی در کتاب شریف (جواهر الکلام: (معیار اجتهاد متأخرین) ج ۵ - کتاب الطهارة - فی استحباب الغسل للتاسع من ربیع الاول - ص ۴۳) می‌باشد.

روایت صحیح مفصّلی را محدّثین عظیم الشأن از احمد بن اسحاق قمی که از اصحاب حضرت امام عليّ نقیّ و حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام بود و از غیر او نیز نقل کرده‌اند که بخش بسیار کوتاهش این است که: احمد بن اسحاق گفت: روز نهم ربیع الاول با جمعی از برادران شیعی خود در سِرّ من‌رآی (سامرّآء)، خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدیم که او خود را همانند کسی که خود را برای مجلس جشن و سرور مهیا کند، مهیا کرده بود، عرض کردیم: آیا برای شما خاندان رسالت فرح (فرج) تازه‌ای روی داده است؟

فرمود: کدام روز نزد ما از این روز عظیم‌تر است! همانا خبر داد مرا پدرم که حذیفة بن یمانی، روز نهم ربیع الاول، به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، دید حضرت امیرمؤمنان، و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول خوردن غذا هستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار مسرور و خوشحال بود، و همآنند کسی که خود را برای شرکت در مجلس جشن و سرور آماده کند (استحمام، لباس نو، و معطر و...) آماده کرده بود و به آنان علیهم السلام با حال خوش و سرور می‌فرمود: بخورید گوارا باد برای شما برکت و سعادت این روز، روزی که خداوند متعال دشمن، ظالم و غاصب حق شما را هلاک می‌کند، روزی که دعای دخترم فاطمهٔ زهرآء علیها السلام را مستجاب گرداند، روزی که اَعمال شیعیان و محبّان شما را قبول فرماید، روزی که اعمال دشمنان شما را باطل گرداند و روزی که فرعون این امّت را هلاک نماید و... تا آخر روایت مفصّل که در این مختصر نگنجد.

أئمّه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین تأسّی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌کردند و در این روز، مسرور و خوشحال و آشکارا عید می‌گرفتند و علمای بزرگ شیعه در مدت (۱۲) قرن تأسّی به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نمودند و این روز را آشکارا عید می‌گرفتند و مسرور و خوشحال بودند و شیعه باید این روز را بسیار گرامی و آشکارا عید بگیرد و مسرور و خوشحال باشد و یکی از اعمال این روز غسل می‌باشد.

۶ـ تأسّی مراجع بزرگ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اَطهار علیهم السلام در برگزاری مجالس عیدالزهراء علیها السلام

مراجع بزرگ شیعه پس از غیبت کبری حضرت صاحب الزمان روحی لَهُ الفداء در برگزاری مجالس جشن و سرور عیدالزهراء سلام الله علیها از حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تأسی و اَهمیّت فراوانی به آن می‌دادند، و در آن مجالس، ظالم‌ترین، ستمکارترین، هتّاک‌ترین و جنایتکارترین انسان در تاریخ بشریت به تصویر کشید می‌شد.

مطالب در این باب بسیار است که در این مختصر نگنجد، و من تنها با ذکر یک جریان که در عصر ما واقع شده و بزرگان از آن آگاهی دارند در اینجا بسنده می‌کنم تا درسی باشد برای حاضران و آیندگان .... طبق سنّت و تأسی دیرینه در بین علمای دینی و شیعیان راستین: سالی مجلس جشن و سرور در نهم ربیع الأول در منزل آیة الله العظمی حاج آقا حسین قمی رضوان الله تعالی علیه - مرجع واحد جهان تشیع، پس از مرحوم آیة الله العظمی آقای سید ابوالحسن اصفهانی رحمة الله تعالی علیه، قبل از مرجعیت مرحوم آیة الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی قدس الله روحه - برگزار شد.

در این مجلس، فقهای طراز اول، آیات عظام، علمای اعلام، فضلاء، مدرّسان و طبقات مختلف با ایمان حضور داشتند، عده‌ای از اهل ولاء، هیکل مجسّمۀ منحوسه و مَترسکی را به شکل عمر بن الخطاب لعنت الله علیه درست کردند، و بر الاغی سوار و وارد آن مجلس نمودند، آیة الله العظمی قمی مرجع واحد زمان از دیدن این صحنه کمی ناراحت شد که این عمل، مناسب با چنین مجمعی نیست، بدون اینکه این ناراحتی خود را ابراز کند، شب، حضرت صدّیقۀ طاهره فاطمۀ زهراء سلام الله علیها را در خواب دید که از ایشان رو برگردانید، آن مرجع واحد زمانش از این عمل حضرت زهراء علیها السلام افسرده خاطر شد و عرض کرد:

مگر بنده سیّد و از نسل شما و با شما محرم نیستم؟ آن حضرت سلام الله علیها فرمود: چرا هستی، ولی چرا تو از صحنۀ دیروز ناراحت شدی؟ آیا تو در آن زمان بودی که عمربن الخطاب چه ظلمی بر من و شوهرم علیّ مرتضی کرده؟ چگونه مرا سیلی زده؟ چگونه محسنم را بر اثر ضربت بر پهلویم کشته؟ چگونه بازویم و پهلویم را شکسته؟ چگونه در خانه‌ام را به آتش کشیده؟ چه هتک حرمت، اهانت، قساوت، ظلم و ستمی را بر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله روا نداشته است؟

آن مرجع واحد، دستور داد، تا فردا، همان صحنه‌ای که او از آن ناراحت شده بود تکرارش کنند.

و این سنّت حسنۀ با سابقۀ چهارده قرن که نمادی بود از برائت از مظهر شیطان، حرام زادۀ (۳) لوکس: عمر بن الخطاب تا سال (۱۳۵۷ هـ ش=۱۳۹۹ هـ ق) در میان علمای بزرگ و حوزه‌های علوم دینی و شیعیان با ولاء از

شهرها و روستاهای ایران ولایی ادامه داشته است که پس از انقلاب (گرازی) هندی (خمینی دروغین)، از سال (۱۳۵۸ هـ ش) با دستهای مرموز و خائن، با بهانه‌های واهی، این سنت حسنه دیرینه را شکسته و از آن جلوگیری شد، حتی آنهایی که قبل از آن، چنین مجالسی را اداره می‌کردند به ضدش تبدیل شدند، و به مبارزه و سرکوبی آن پرداختند که باعث تشکیک و تضعیف در امر ولایت گردیده است که براستی بسیار بد امتحان پس داده اند: حضرت اَمیرمؤمنان اِمام عَلیّ علیه السلام فرمود: «اَلْوِلاٰیاٰتُ مَضٰامیرُ الرِّجالِ» نهج البلاغة: کلمات قصار: رقم ۴۳۲، ص ۱۲۹۱ ـ فیض الاسلام)

یعنی: حکومتها، فرمانروایی‌ها، پُست‌ها، مقام‌ها، و ریاست‌ها و .... میدان مسابقه و آزمایش مردان است.

و فرمود: «فِي تَقَلُّبِ الْاَحْوالِ عِلْمُ جَواهِرِ الرِّجٰالِ» النهج: باب کلمات قصار ـ رقم ۲۰۸، ص ۱۱۸۳)

گر بدولت برسی مست نگردی مردی

گر به ذلّت برسی سست نگردی مردی

۷ـ برآورده شدن حوایج با برائت از غاصبان خلافت کمتر از برآورده شدن حوایج با ولایت به برترین خاندان رسالت علیهم السلام نیست

جهان آفرین خطاب بمومنان، عوامل سعادت و رستگاری را در چهار امر خلاصه فرموده است:

ألف: ایمان راستین به‌جهان آفرین یکتا.

ب: تقوا (ترس از خداوند سبحان در نافرمانی از فرامین) الهی.

ج: جستن وسیلۀ تقرّب بسوی خداوند متعال.

د: جهاد با جان و مال در راه خداوند یکتا بدون کمترین ترس از دشمنان خداوند متعال.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوا إِلَيهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» المائدة /۳۵ والحجرات:۱۵) و الحشر:۹۸) و الممتحنة: ۱ـ۴)

بر حق بینان اندیشمند، و حق جویان خردمند، و حق پذیران آزاده و حق گویان حلال زادۀ جهان پوشیده نیست: همانطوری که ولایت و مودّت به اَهل بیت عصمت و طهارت علیهم افضل صلوات الله و المصلّین بهترین وسیله ایست برای نیل انسان بکمال و کرامت انسانی و رسیدن بمقام رستگاری، و دست یابی به خواسته‌های دنیوی و اخروی، برائت و انزجار نیز از غاصبان خلافت و ابراز خشم و نفرت و لعنت بر بازگشتگان به شرک و کفر زمان جاهلیّت بهترین وسیله ایست برای حلّ مشکلات بسیارپیچیده و دفع و رفع گرفتاریها، و بلایا و پیش آمدهای ناگوار و ناراحتیهای جسم و جان، و برآورده شدن حوائج گوناگون دنیوی و اخروی:

نخست باید این دو گروه متضاد را با دو منطق عقل و دین بدرستی شناخت، و با آگاهی و بینش و شناخت اصولی به برترین، توسل، محبّت و مودّت جست، و از بدترین، اجتناب، دشمنی و نفرت و لعنت فرستاد، و مردم جهان را به ولایت و برائت فرا خواند.

حضرت مولی المُوحّدین اِمام المتّقین امیر المؤمنین علیّ مرتضی علیه السلام خطاب به همه انسانها فرمود:

وَ اعْلَمُوا اَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتّىٰ تَعْرِفُوا الَّذي تَرَكَهُ، وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِميثٰاقِ الْكِتابِ حَتّىٰ تَعْرِفُوا الَّذي نَقَضَهُ، وَ لَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتّىٰ تَعْرِفُوا الَّذي نَبَذَهُ ...» النهج: (خ ۱۴۷ص ۴۵۰) فیض الاسلام.

یعنی: و أی مردم جهان در هر عصر و زمان و مکان، قطعاً شما هرگز راه کمال انسانی را نخواهید شناخت و پی به حقانیّت آن نخواهید برد، و در مسیر سعادت گام بر نخواهید داشت، مگر اینکه کسانی را که از راه کمال دور و حق را نادیده انگاشته و از مسیر سعادت منحرف شده را به درستی شناسایی کنید، و شما انسانها، هرگز بعهد و پیمان برترین کتاب آسمانی عمل نخواهید کرد، مگر کسانی را که عهد و پیمان آنرا شکسته و بر خلافش عمل نموده را به درستی بشناسید، و هرگز بریسمان الهی (برترین کتاب آسمانی) چنگ نزده و طبق فرمانش عمل نخواهید کرد، مگر کسانی را که از آن روی برتافته و از آن بریده و بی‌بهره مانده است را بدرستی بشناسید.

پس باید اینگونه جشنها و سرورها و ... همانند جشن (نهم ربیع الاول) روز بدرک رفتن عمربن صهاک، معیار حرام زاده‌ترین حرام زادگان (۳) لوکس را بدرستی شناسایی کرد، و جهت تبیین جنایت کارترین جنایتکاران، و بیدادگرترین ستمکاران جهان را به جهانیان معرّفی نمود، تا جوامع بشری با ادّعای تمدّن و پیشرفت و ترقّی دروغین و... به چنین پست‌ترین پست دنیای پست روی ننمایند، و در مجالس سوگواری، فضایل و مناقب و کمالات نفسانی و مظلومیّت مظلوم‌ترین مظلومان عالَم که بسیار آموزنده و سازنده برای همه انسانهاست را باز گو نمایند تا جوامع بشری باآگاهی و بینش و شناخت اصولی به حقایق و معارف جهان دست یابند.

تشکیل مجالس جشن و سرور و اقامه مجالس عزا و مصائب بسیار آموزنده و عبرت آمیز از یکسو و کشف اسرار برای افکار آیندگان از سوی دیگر و بازدارندگی و مانع از وقوع چنین جنایات و... ثالثاً می‌باشد.

بنده در مدّت دهسال، در زندان اِوین تهران و در بعضی از زندانها و شکنجه‌گاهای دلسوختهٔ دیگر در زندانهای ولایت وقیح جهّال علم ستیز و ... تنها بجرم بیان حقایق دین، و معارف قرآن کریم ، و دفاع از کیان اسلام و نوامیس مسلمین، و حمایت از دیگر مظلومان و ستمدیدگان، در بندهای عمومی (غیر از حدود دو سال در سلولهای انفرادی وحشتناک با شکنجه‌های روحی و جسمی) که مصادف باسالروز جشنها و مصائب و عزاداریها بمناسبتهای مختلف، و اِقامهٔ مجالس حتّی در نهم ربیع، مجسمّهٔ عمر بن صهاک را بنمایش در آورده، و در بندهای عمومی، در میان اَدیان، مذاهب، مسالک و مرامهای احزاب و گروهای مختلف با همهٔ فشار و ممانعت، برگزار می‌کردم که بسیار آموزنده، سازنده، و آرام بخش برای همگان بوده است، و بسیاری از حوایج غیر مسلمانها با شرکت در جشنها و عزاداریها برآورده می‌شده است.

۸ـ دو ذکر صلوات و لعن دو شرط غیرقابل انفکاک برای برآورده شدن حوائج مشروعهٔ انسانهاست

بدون کمترین تردید برای حلال زاده ای: دو کلمهٔ: «لاٰ اِلٰهِ= إلاّ الله» بهم پیوسته غیر قابل انفکاک، نخستین شرط قطعی برای تحقّق اسلام است، پنج اصل از اصول پنجگانه: **اَوّل:** توحید. **دوّم:** نبّوت. **سوّم:** عدالت. **چهارم:** امامت **پنجم:** معاد بهم پیوسته غیر قابل انفکاک، شرط تحقّق ایمان می‌باشد که بدون هر یک از آنها هیچ عبادتی از عبادات، مقبول عندالله جلّ و علا

نخواهد بود، زیرا هیچ فرعی از فروع دین، بدون اصلی از اصول دین مقبول عندالله جل و علا نخواهد بود.

هر کسی در هر لباس و شکل و پست و مقام و منصبی باشد، تردید در بطلان نماز بدون شهادت بولایت مولی الموحدین اِمام المُتقین امیر المؤمنین علّی بن ابیطالب کند بفرموده حضرت امام صادق علیه‌السلام: «شک در حرام زاده-گی خود ننماید»

و نیز نذر و عهد صلوات بر حضرت محمّد رسول برتر الهی، و برترین خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین و لعن و نفرین برغاصبان خلافت و برگشتگان به شرک و ضلالت و کفر و جنایت زمان جاهلیت لعنة الله علیهم اَجمعین همانند دو کفّهٔ ترازو جهت برآورده شدن کوچکترین و بزرگترین حوائج دنیوی و اخروی از مجرّبات قطعیّه بین خواصّ می‌باشد.

از جملهٔ آن صلوات، صلوات کبیره می‌باشد به عدد (۱۱۰) مرتبه، مطابق با لفظ مبارک (عليّ) بحساب حروف ابجدی نیّت کند.

«صَلَواتُ اللهِ وَ صَلَواتُ مَلاَئِکَتِهِ وَ اَنْبِیٰاۤئِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَمیعِ خَلْقِهِ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مُحَمّد»

از جملهٔ لعنت، لعن معروف به چهار ضرب بعدد (۳۱۰) بار مطابق با لفظ منحوس (عمربن صحاک) بحساب حروف ابجدی بدین عبارت می‌باشد:

«اَللّٰهُمَ الْعَنْ عُمَرَبنَ صَهّاک ثُمَّ اَبابَکْرٍ وَ عُمَرَ ثُمَّ عُثْمانَ وَ عُمَرَ، ثُمَّ عُمَرَ ثُمَّ عُمَرَ ثُمَّ عُمَرَ اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُم وَ اَتْباۤئَهُمْ لَعْناً وَ بیلاً بِعَدَدِ ما اَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ».

و این کتاب با دو فصل و (۱۱۰) عنوان بیاد ولایت علیّ مرتضی علیه اَفضل صلوات الله و المصلّین و (۳۱۰) صفحه بیاد برائت از عمربن صهاک حرام زادهٔ (۳) لوکس علیه لعائن الله واللاّعین پایان یافت.

۹- إلقائات شیطانی و شعار تنبلها ...

یکی از إلقائات شیطانی از سوی سرسپردگان غاصبان خلافت، دشمنان، مخالفان، بدخواهان و مزدوران آنان به بعضی از ساده لوحان، تنبلها، تن پرورها و خودباختگان و ... جهت خلط بین حق و باطل، و جا انداختن باطل و ترویج آن، آنستکه: «اَلْبٰاطِلُ یَمُوتُ بِمَوْتِ ذِکْرِهِ» این همان وحی و إلقای شیطانی است که خداوند متعال میفرماید: «وَ إِنَّ الشَّیٰاطِینَ لَیُوحُونَ إِلٰی أَوْلِیٰآئِهِمْ لِیُجٰادِلُوکُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّکُمْ لَـمُشْرِکُونَ» سورهٔ انعام: آیهٔ ۲۱)

یعنی: و همانا شیاطینی از جن و انس به سرسپردگانشان از درون، وسوسه، و از بیرون، کلماتی را القاء می‌کنند تا با آن کلمات شیطانی شما را از بیان حق و رسوا کردن باطل، و از معرّفی اهل حق، و مفتضح ساختن اَهل باطل بازدارند، تا حقایق دین، مکتوم، و باطل رونق گیرد، و اگر شما مؤمنان گوش به کلمات گمراه کننده آنها دهید، و اطاعتشان کنید، هر آینه شما نیز از حقایق دین دور، و در گرداب کفر و ضلالت و شرک و دنائت آنان گرفتار می‌شوید.

اگر نباید از باطل سخن گفت، پس نباید از شیطان که هزاران سال از قصه‌اش با حضرت آدم و حوا علیهما السلام می‌گذرد، و از نمرود و فرعون و قارون و شدّاد وهامان و دیگر جنایتکاران و ستمکاران و ... هم، سخن به میان آورد، و نباید گفت: «غَیْرِ الْـمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّینَ».

کدام پیامبر؟ کدام امام معصوم منتخب إلهی؟ کدام روحانی عامل؟ کدام مؤمن مجاهد، باطل را نادیده گرفته است؟ اگر شخص متجاوز، ظالم و ستمگر و ... را رها کنید آیا میمیرند؟ یا دست از تجاوز و ظلم و ستم خود می‌کشند؟ یا گستاختر می‌شوند؟؟؟

باید حق و باطل، ایمان و کفر، خیر و شر، صلاح و فساد، عدل و ظلم، بد و خوب و ... هر یک بطور اصولی و صحیح بیان گردد تا افراد ترک حق نکرده و مجذوب باطل نگردند.

اگر ما دهها سال، فضائل و مناقب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را با هزاران دلیل عقلی و نقلی بیان کنیم ولی جنایات، ستمها، خیانتها، نفاقها و گمراهیهای اَصحاب سقیفهٔ شومه را بیان نکنیم و نادیده بگیریم، نه اسلام می‌ماند و نه دین، و نه قرآن می‌ماند و نه ولایت و ... آیا نهی از منکر بدون بیان و معرفی باطل امکان پذیر است؟؟؟!!!

از جمله القائات شیطانی آنستکه: قرآن کریم قابل درک و فهم نیست پس نباید آنرا تفسیر کرد و با همین القائات توانسته‌اند علمای شیعه را از تعمّق و تدبّر در آن بازدارند!

از جمله القائات شیطانی آنستکه: انگلیس پول میدهد که مجلس روضه خوانی برگزار کنند تا اینکه رفته رفته، کسی مجلس روضه خوانی برگزار نکنند و آنرا تعطیل نمایند!

و هزاران القائات شیطانی دیگر بر خواص و طبقات مختلف جامعه که در این مختصر نگنجد!

ای کـه غمخـواری تـو بـر اسـلام و کـیش
از چـه رویـش میرسـانی نـوک و نـیش
بـر سـر خـوان طعـامش ای عزیـز
میخـوری انـواع نعمـت بـا سـتیز
گـر ز شـکرش عـاجزی کفـران مکـن
ضـعف و رنجـوریش را چنـدان مکـن
تـو بـه تـاریکی و پنـداریش نـور
خواسـتی زینـت کنـی کـردیش کـور
رخـت زیبـایش بـرون کـردی ز تـن
عاریـت دادیـش کهنـه پیـرهن
منـزوی شـو، دم فـرو کش زیـن سـخن
بـیش از ایـن مپسـند ننـگ خویشـتن

۱۰ــ شهر مقدس قم خلفای غاصبین پرور نیست:

ما در بحث عمیق معراج سورة النجم در تفسیر کبیر (البصائر: ج ۴۲، ص ۲۳۰ - ۲۳۴) روایاتی را در فضیلت و شرافت شهر مقدس قم نقل کردیم که این شهر به لطف خاص الهی از شر مخالفان و بدخواهان مصون است، و در تاریخ ثابت و ضبط شده است که بسیاری از فرزندان نامشروع سقیفهٔ سخیفه و سرسپردگان فرومایهٔ آن، خواستند این شهر مقدس را به خباثتهای غاصبان

خلافت آلوده کنند که در نهایت رسوا و مفتضح شدند که نمونه‌اش را در این ربع قرن اخیر و چند سال قبل از آن، هم دیده و شنیده و با تمام وجود لمس کرده‌اند که چگونه شهید جاویدی‌های فرومایه و زوزه کشان هفتهٔ وحدت به نکبت گرفتار و به زباله دان تاریخ برای همیشه دفن گردیدند، و هر کسی کمترین هوسی به آن سو کند به همان سرنوشت ننگین گرفتار می‌گردد، چه اینکه این شهر مقدس، ابوبکر و عمر و عثمان پرور نیست.

زکریا قزوینی (۶۰۵ - ۶۸۲ هـ ق) که خود عامی (سنی) مذهب شافعی بود در کتاب (آثارالبلاد و اَخبارالعباد - إقلیم رابع - در لفظ قم) می‌نویسد: «روایت است که حاکم عامّی (سنی) به ولایت قم آمد، و به اهل قم گفت: من شنیدم که شما قمّی‌ها از شدّت بغض و عداوتی که به ابوبکر و عمر و عثمان دارید، اسمهای فرزندانتان را به این اسمها نمی‌گذارید، برای اینکه حقیقت این امر برای من روشن شود، باید فردا، شخصی را از اهل قم، نزدم بیاورید که کنیه‌اش ابوبکر و یا اسمش عمر باشد، بزرگان قم در شهر گشتند که یک نفر را پیدا کنند که نام مستعار ابوبکر و عمر بر او بگذارند و ساعتی نزد حاکم ببرند، هیچکس قبول نکرد که نام مجعول ابوبکر و عمر بر او بگذارند. مگر شخص غریبی که یک چشمش کور و چشم دیگر کج، و سرش کچل و دستش شل و پایش لنگ، و مریض و ناتوان بود قبول این کنیه ابوبکر و اسم عمر را کرد، بزرگان قم، وی را نزد حاکم عامی (سنّی) بردند، حاکم از دیدن چنین عمری در کنیهٔ ابوبکر، سخت ناراحت شد و به بزرگان قم تندی نمود و آنها را سرزنش و سیاست نمود که این چه عُمَری در کنیهٔ ابوبکر نزدم آوردید؟

یکی از ظرفای قم که در آنجا حضور داشت به حاکم عامی (سنّی) مذهب گفت: ای حاکم! این تقصیر مردم قم نیست، آب و هوای قم از این بهتر، ابوبکر و عمر نمی‌پروراند و تربیت نمی‌کند، اگر باور ندارید، خود که حال مقیم قم شدید امتحان کنید که اگر شهر قم بهتر از این ابوبکر و عمر پرورش داد و تربیت کرد آنگاه اهل قم را مؤاخذه کنید! حاکم عامی (سنّی) که دید حال چنین است، خندید و دست از سر اهل قم برداشت.

صاحب بن عبّاد دربارهٔ قاضی قم گفت:

أَيُّهَا الْقَاضِي بِقُمْ - قَدْ عَزَلْنَاكَ فَقُمْ

قاضی می‌گفت: «من معزول این سجع می‌باشم وإلاّ تقصیری نکرده‌ام». این است از کرامات شهر مقدس قم.

این بندهٔ دربان خاندان رسالت صلوات الله علیهم اجمعین به خداوند سبحان سوگند یاد می‌کنم که: هر کسی در هر لباس و پست و مقام علمی و اجتماعی که باشد چه در این شهر مقدس قم خصوصاً، و چه در هر کجای دیگر که باشد به نام مقدس شیعه، هرگاه کمترین تردید در امر ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نماید و یا کمترین حمایت از غاصبان خلافت کند به نکبت دنیا و آخرت گرفتار می‌شود.

۱۱ـ کرامات شافعی:

زکریای قزوینی که خود عامی (سنی) مذهب شافعی بوده است در همین کتاب (آثارالبلاد و اَخبارالعباد - اِقلیم ثالث - در لفظ قاهره) می‌نویسد: «و قرافه» موضعی است در قاهره، عمارات خوب و مشاهد عالیه دارد، و آنجا تفرجگاه اهل قاهره و فسطاط است، و قبر شافعی و مدرسهٔ او در آنجا است از

کرامات قبر شافعی آنستکه: سنگی بزرگ در مقبرهٔ شافعی می‌باشد که چون حیوانات را مرض حبس البول عارض شود، صاحبان آنها، آن حیوان محبوس البول را به آنجا می‌آورند، و محل بول آن حیوان را به سنگ میمالند، از برکت شافعی، مجرای بول آن حیوان باز می‌شود آن حیوان در همانجا بر سنگ مقبره شافعی میشاشد.» وقتی شافعی چنین کرامات داشته باشد قطعاً ابوحنیفه نیز بیشتر از اینگونه کرامات خواهد داشت!

۱۲ـ تشکیک درامر برائت، باعث تشکیک درامرولایت می‌شود:

بدون تردید! تشکیک در امر برائت، موجب تشکیک در امر ولایت می‌گردد، در این باب آیات کریمهٔ قرآن و روایات وارده از خاندان رسالت علیهم السلام و تاریخ و قصه‌های فراوانی وجود دارد که در این مختصر نگنجد، و ما تنها به ذکر یک داستان عینی که خود از شاهد آن شنیده‌ام در اینجا بسنده می‌کنیم:

در سال (۱۳۹۶ هـ ق) به بلدهٔ نور مازندران دعوت شدم، به هنگام رفتن، شب را در تهران، منزل آیة الله حاج سید احمد شهرستانی رحمة الله علیه که تابستانها را در بلده می‌ماندند ماندم، ایشان فرمودند: در بلده از آقای حاج علی معینی که مردی متدین و با ایمان است جریان افطاری عمومی ایشان در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان را بپرسید، از حاج علی معینی که در آن زمان بیش از هفتاد سال داشت جریان را پرسیدم! گفت: همانطوری که می‌دانید در مازندران همانند دیگر نقاط ایران نهم ربیع الاول عیدالزهراء سلام الله علیها و به تعبیر محلیها عمرکشان در اینجا رسم بود و هم اکنون نیز هست که همهٔ مردم از زن و مرد، پیر و جوان، بزرگ و کوچک به بیرون محل

می‌رفتند، و مترسکی (مجسّمه ای) از عمر بن الخطاب را درست می‌کردند، و یک نفر آنرا روی دوشش حمل، و از بیرون محل وارد می‌شدند و در یک میدانی، پس از جشن و سرور و کف زدنها و لعن و نفرین، آن مترسک (مجسّمه) را آتش می‌زدند من حدود چهل سال قبل که سنم در آن زمان حدود سی و پنج سال بود، و مغازه داشتم، مغازه را نبسته و با مردم بیرون نرفتم، و همهٔ مغازه‌های اطراف مغازهٔ من بسته بود، و حتّی کسی در اینجا نبود و من جلو مغازه ایستاده بودم، دیدم کسی که مترسک عمر را حمل می‌کند و جلوی جمعیت حرکت می‌کرد از دور پیدا شد، وقتی چشمم به مترسک عمر افتاد با خود گفتم: این کار درستی نیست، زیرا هزار و سیصد و پنجاه سال از مرگ عمر میگذرد، حالا آدمک عمر را درست کردن و مجالس جشن و سرور به پانمودن چه فایده‌ای دارد؟!

۱۳ـ حمایت از عمر باعث تشکیک در ولایت عليّ مرتضی علیه السلام می‌شود

وقتی این تردید یا در واقع حمایت از عمربن الخطاب در ذهنم آمد بدون فاصله، تردید در امر ولایت نیز به ذهنم منتقل شد: از اینکه میگویند: عليّ بن أبیطالب علیه السلام در همه جا هست، و در آنِ واحد، ممکن است در هزار مکان هم باشد این هم درست نیست، مثلا یک نفر سوار بر شتر در دامنهٔ کوه آفریقا در حال پائین افتادن از روی شتر می‌گوید: یا عليّ مدد، دیگری از روی شاخه درخت در هندوستان در وقتِ شکستن و افتادن از روی آن به زمین می‌گوید: یا عليّ مدد، و در همان لحظه شخص ثالثی بار سنگینی را حمل می‌کند، می‌گوید: یا عليّ مدد، چهارمی که نزدیک است با ماشین در دره سقوط کند

می‌گوید: یا عليّ مدد، و همچنین... یک عليّ در آن واحد چگونه می‌تواند در نقاط مختلف جهان همه را مدد کند؟!

در همین هنگام، صدایی از بالای سرم بگوش رسید: عليّ معینی سرت را بالا کن، وقتی سرم را بالا برده بطرف آسمان نگاه کردم، لوح سبزی که فاصله‌اش با کره زمین به مراتب از فاصله کره خورشید به زمین بیشتر بود را مشاهده کردم که بر آن لوح با خط سبز بسیار زیبا نوشته شده بود: «اَللهُ، مُحَمَّدٌ، عَلِيٌّ، فاطِمَةُ، حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ».

آنگاه با صدای رسا به من فرمودند: عليّ معینی! این لوح حضرت امیرمؤمنان امام عليّ بن أبی طالب علیه‌السلام است که بر کل نظام آفرینش محیط است، هر کسی در هر نقطهٔ این جهان پهناور با صداقت، عليّ علیه‌السلام را صدا بزند، بر این لوح نوشته می‌شود. امیرمؤمنان امام عليّ علیه‌السلام جوابش میدهد و مددش می‌کند.

همان طوری که قرص خورشید در آن واحد بر آفاقی که می‌تابد، میلیاردها نوع از موجودات: جمادات، نباتات، حیوانات و انسانها در دریاها، خشکیها، کوهها و بیابانها و ... از نور و حرارت آن استضائه میکنند و بر آنان می‌تابد، به مراتب بسیار بیش از آفتاب، هر کسی از نور ولایت امیرمؤمنان امام عليّ علیه‌السلام با گفتن یاعليّ مدد استعانت جوید مددش می‌کند.

و فرمودند: دَرِ مغازه ات را ببند و به دوستان حضرت امیرمؤمنان امام عليّ علیه‌السلام در برائت از دشمنان خاندان رسالت علیهم‌السلام ملحق شو و شک و تردید در خود راه نده که تردید در امر برائت و حمایت از غاصبان خلافت موجب شک و تردید در امر ولایت می‌شود.

وقتی چنین صحنه‌ای را در حال بیداری و ایستاده در جلوی مغازه‌ام از سوی آسمان مشاهده کردم شک و تردیدم برطرف شد، بدون فاصله، مغازه را بستم و به آن جمعیت ملحق شدم و در همان حال با خداوند متعال عهد بستم که به یاد مشاهدهٔ چنین صحنه‌ای، تا زنده هستم، شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان را افطاری عمومی بدهم که هم اکنون حدود چهل سال است که ادامه دارد.

وی یکسال ماه مبارک رمضان مرا به آنجا (بلده) دعوت کرد، و خود شاهد جمعیت مهمانان عمومی او بودم که واقعا اداره و پذیرایی چنین جمعیتی از نقاط مختلف محلات اطراف بلده نور شگفت آور بوده است.

وی مطالب بسیار آموزنده و سازندهٔ دیگری را در امر اعتقادی نقل کرده است که در این مختصر نگنجد.

۱۴ـ حکومت آل بویه مازندرانی براساس دو اصل ولایت و برائت:

مورّخ اندیشمند حسین عمادزاده در کتاب (تاریخ مفصّل اسلام: ص ۲۶۵ - ۲۶۷) می‌نویسد: بویه از دیار دیلم - منطقه‌ای از مازندران و گیلان و قزوین - دارای سه پسر به نامهای احمد و علی و حسن بود، وی خواب دید، و آنرا تعبیر کرد که پسرانش به سلطنت میرسند، احمد بن بویه در زمان المستکفی بالله (بیست و سومین) خلیفه عباسی وارد بغداد شد، و المستکفی به احمد لقب معزّالدّوله و به برادرش علی، عمادالدّوله، و به برادرش حسن، رکن الدّوله داد، و آنها را نمایندگان خود معرّفی کرد، و با این اَلقاب سکّه زد، و کم کم کار خلافت عباسی تنها به اسم میگذشت، و دلهای آنها به عصای خلافت و انگشتری امیرالمؤمنین و سند خلافت خوش بود و آل‌بویه بغداد را گرفتند.

وی از سیوطی نقل می‌کند که: سیوطی می‌نویسد: در سال (۳۵۱ هـ‌ق) زمان خلافت المطیع لله شیعیان بغداد به درهای مسجد نوشته‌اند: لعنت بر معاویه و لعنت بر غاصبین فدک و لعنت بر مانع دفن امام حسن در حرم جدش و لعنت بر قاتلین اباذر و غیره.

در زمان این خلیفه که آل بویه قدرتی یافته و زمام کشورهای اسلامی در عراق و ایران و مصر دست ایرانیان و یونیان بوده به نفع اهل بیت و اولاد علی علیه السلام قدمهای بلندی برداشته‌اند که از آن جمله: در همین سنوات، معزّالدوله امر کرد در مصر در اذان همان کلمهٔ حقهٔ اولیّهٔ «حَيَّ عَلىٰ خَيْرِ الْعَمَلِ» را بگویند، و در عراق حکم کرد روز عاشورا را روز غیرملّی اعلان کنند، و تمام دکاکین را بستند و شهر به صورت عزادار درآمد بطوری که زنها موی سر پریشان کردند، و لطمه به صورت‌ها زدند، و به صورت اجتماع، إقامهٔ ماتم و عزاداری‌ها برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام که هنوز دنبالهٔ آن اِدامه دارد برپا کنند.

در همان سال عید غدیر جشن مفصّلی گرفتند و روز تاجگذاری امیرالمؤمنین اِعلان شد، و جامع الأزهر را در سال (۳۵۹ هـ ق) در مصر ساختند به نام حضرت زهراء سلام الله علیها، فقه شیعهٔ امامیه تدریس می‌شد، در شام رسماً در سال (۳۶۰) مؤذّن «حَيَّ عَلی خَيْرِ الْعَمَلِ» می‌گفت.

در عصر المطیع خدماتی مهم به عالم تشیّع نمودند و همه از آثار آل بویه است».

ما خدمات آل بویه به عالَم تشیّع را (در دوران خفقان بنی العباس) در کتاب ـ کم نظیر بلکه بی‌نظیر در باب خود ـ (فلسفهٔ تاریخ مازندران، ایران و

جهان یا تفسیری از اسرار دو نظام طبیعت و شریعت: ج ۳) تفصیلاً بیان کردیم که بهترین درس برای فرمانروایان مدّعی تشیّع می‌باشد.

۱۵ـ حکمت عزاداری‌ها و عیدالزهرآء سلام الله علیها:

در عین برگزاری جشن عیدالزهراء سلام الله علیها در نهم ربیع الاول که باید دقیقاً هویت و نَسَب عمر بن خطاب و مفاسد اخلاقی، رذالتها و خباثتهای او بازگو شود تا همگان به خوبی او را بشناسند و سرسپردگانش بدانند که دنباله رو چه کسی می‌باشند باید ظلمها، ستمها، قساوتها، نفاقها، جنایات و خیانتهای و... صحابهٔ دروغین غاصبان خلافت، و مفاسد سقیفه برای جوامع بشری بیان گردد، چنانچه باید حکمت عیدالزهراء علیها السلام در ابعاد گوناگون از دیدگاه قرآن کریم و سنّت اهل بیت وحی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، و از نظر اعتقادی، اجتماعی، اخلاقی، روانشناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی، تاریخی و سیاسی و... مورد بحث عمیق و کنکاش دقیق قرار گیرد تا عامهٔ مردم و خصوص شیعه، شناخت اصولی به عمر بن الخطاب پیدا کنند.

۱۶ـ نَسَب و هویّت عمربن الخطّاب به کجا منتهی می‌شود؟

مفسّران، محدّثان، مورّخان و سیره نویسان و... فریقین : شیعه و عامه، نَسَب و هویت عمربن الخطاب را به دو صورت اجمال و تفصیل نوشته‌اند، و ما جهت رعایت اختصار به ذکر ترجمهٔ روایتی که مرحوم علامهٔ مجلسی در کتاب پرأرج (بحارالأنوار: ج ۳۱ ـ باب ۲۴ ـ نسب عمر و ولادته و وفاته... ـ ص ۱۰۰ ـ چاپ دارالرضا ـ بیروت ـ لبنان) از حضرت امام صادق علیه السلام در نسب و هویت عمر بن الخطاب نقل کرده است بسنده می‌کنیم که آن حضرت علیه السلام

فرمود: «صَهّاک، کنیزک تنومند حبشی برای حضرت عبدالمطلب بود، و برای او شتر چرانی می‌کرد، و میل به نکاح داشت (شهوت بر او غلبه پیدا کرد)، روزی، مردی به نام نُفَیْل، نظرش به صهّاک افتاد، عاشقش شد، و در چراگاه شتران با او زنا کرد که خطّاب بدنیا آمد، وقتی خطّاب به حدّ بلوغ رسید، بخاطر تنومندی مادرش از او خوشش آمد، و با او زنا کرد، که از او دختری متولد شد.

وقتی صهّاک، مادر خطّاب، از پسرش خطّاب، دختری بدنیا آورد، از ترس اهلش آنرا در پارچه‌ای از پشم پیچید، و در میان گلّهٔ چهارپایان بیابان مکه رها کرد، و هشام بن مغیرة بن ولید آنرا در آن بیابان مکّه یافت، و به منزلش برد، و نامش را حنتمه گذاشت و او را بزرگ کرد، و روش عرب این بود که هر گاه بچهٔ یتیمی را می‌یافتند، تربیتش می‌کردند، و او را بچهٔ خود قرار می‌دادند، وقتی حنتمه به سنّ بلوغ رسید، روزی خطّاب که در واقع پدر حنتمه بود حنتمه را دید، عاشقش شد و او را از هشام بن مغیرة خواستگاری کرد، و هشام، حنتمه را بعقد خطاب درآورد که عمر از او متولد شد.

بنابراین، خطّاب هم پدر عمر، و هم پدر بزرگ عمر، و هم دایی عمر بود، و حنتمه نیز، هم مادر عمر، و هم خواهر عمر، و هم عمّهٔ عمر بوده است».

و در این معنی شعری به حضرت امام صادق علیه‌السلام منسوب است که فرمود:

مَنْ جَدُّهُ خالُهُ وَ والِدُهُ　　وَ اُمُّهُ اُخْتُهُ وَ عَمَّتُهُ

أَجْدَرُ أَنْ یُبغِضَ الْوَصِیَّ وَ أَنْ　　یُنْکِرَ یَوْمَ الغَدیرِ بَیْعَتَهُ

یعنی: کسی که جدّش، دائی‌اش و پدرش می‌باشد، و مادرش، خواهرش و عمّه‌اش می‌باشد سزاوار است که بغض وصیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله علیّ مرتضی علیه السلام را در دل ناپاکش داشته باشد، و بیعتی که در روز غدیر خم با علیّ علیه السلام کرده انکارش کند.

مرحوم علامه سید محمد تقی هندی در کتاب ارزشمند (الصراط المستقیم) در ردّ بر عامّه و مناظرات با آنها می‌نویسد: «قَدْ رَویٰ جَماعَةٌ عَنْ عُمَرَ: تَعَلَّمُوا أَنسابَکُمْ تَصِلُوا بِها أَرْحامَکُمْ وَ لا یَسْئَلْني أَحَدٌ ما وَرآءَ الْخَطّابِ»

یعنی: بتحقیق جماعتی از عمر روایت کردند که گفت: «نسبهایتان را بیاموزید تا با آنها صلهٔ أرحام کنید، و کسی نباید از من در نسب، غیر از خطّاب بپرسد». از نسب عمر بن الخطاب می‌توان معیار کلّی انسان شناسی و روانشناسی را به‌دست آورد.

از این بیان می‌توان سبب نهی عمر بن الخطاب از متعه را فهمید که وی خواست از یکسو با نهی از متعه، زنا زیاد گردد، و از باب «الْجِنْسُ مَعَ الْجِنْسِ یَمیلُ» زنازاده، زنازاده را دوست دارد، و از سوی دیگر با نهی از متعه، دَرِ فاحشه خانه‌ها باز گردد، و زنازادگان که دشمنان مولای متقیان امام علیّ علیه السلام خواهند بود زیاد گردند.

حضرت امیرمؤمنان امام علیّ علیه السلام در طهارت خاندان رسالت علیهم السلام که از أصلاب شامخه و أرحام مطهره بوده‌اند فرمود: «لَمْ یُسْهِمْ فیهِ عاهِرٌ، وَ لا ضَرَبَ فیهِ فاجِرٌ» نهج البلاغه: خطبهٔ ۲۰۵، ص ۶۷۵ ـ فیض)

یعنی: در خاندان رسالت نه زن بدکاره، و نه مرد زناکاری بود».

ابن أبی الحدید معتزلی در شرح (نهج البلاغه: ج ۱۱، ص ۶۷) تحت عنوان (ذکر بعض المطاعن فی النسب) می‌گوید: «وَ فِی الكَلامِ رَمْزٌ إلی جَماعَةٍ مِنَ الصَّحابَةِ فی أَنْسابِهِمْ طَعْنٌ» یعنی: در کلام عليّ بن أبیطالب علیه السلام رمزی است که از طعن به نسب‌های جماعتی از صحابه.

سلیم بن قیس در کتاب بسیار معتبر خود (ص ۸۹) از سلمان فارسی نقل می‌کند که: «وقتی زبیر را برای بیعت با ابی بکر به اِجبار به مسجد بردند و زبیر امتناع از بیعت با ابوبکر نمود، عمربن الخطاب زبیر را بر زمین زد و روی سینه‌اش نشست، و زبیر وقتی با ابوبکر بیعت نمود، خطاب به عمر کرد و گفت: ای پسر صهّاک به خدا سوگند اگر این طاغیانی (اوباشی) که تو را کمک کردند نبودند، تو در حالی که شمشیرم همراهم بود نزدیک من نمی‌آمدی، به خاطر پستی و ترسی که از تو سراغ دارم، ولی طاغیانی (اوباشی) یافته‌ای که به کمک آنان قوی شده‌ای و قهر و غلبه نشان می‌دهی. عمر عصبانی شد و گفت: آیا نام صهّاک را می‌آوری؟ زبیر گفت: مگر صهّاک کیست؟! چه مانعی از ذکر نام او هست؟ آیا صهّاک زنی زناکار نبود؟ آیا این مطلب را انکار می‌کنی؟ آیا کنیز حبشی جدّم عبدالمطلب نبود که جدّ تو نفیل با او زنا کرد و پدرت خطّاب را به دنیا آورد، عبدالمطلب هم صهّاک را بعد از زنایش به جدّت بخشید و بعد خطّاب را به دنیا آورد، خطّاب غلام جدّ من و ولدالزّنا است.» در نسب عمر بن الخطاب به کتاب (نظریات الخلیقتین: ج ۱، ص ۲۶ـ ۳۰) مراجعه شود.

براستی چشمهای سرسپردگان عمربن الخطابی که بر پیروی از چنین مولای حرامزادهٔ سه لوکس اصرار می‌ورزند روشن، از اینرو کمتر حاضرند از ناپاکی، حرام زادگی و بی‌پدری و مادری او چشم بپوشند و پیروی از خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام نمایند. «مَنّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ اَثیمٍ عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِکَ زنیمٍ» القلم: ۱۲ـ۱۳)

ابن أبی الحدید معتزلی در شرح (نهج البلاغة: ج ۴، ص ۸۳ ـ چاپ دار إحیاء الکتب العربیة ـ سال ۱۳۷۹ هـ ق) می‌گوید: (وَ قَدِ اتَّفَقَتِ الْأَخْبارُ الصَّحیحَةُ الَّتی لا رَیْبَ فیها عِنْدَ الْمُحَدِّثینَ عَلیٰ أَنَّ النَّبِیَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قالَ: «لا یُبْغِضُکَ إِلّا مُنافِقٌ، وَ لا یُحِبُّکَ إِلاّ مُؤمِنٌ») یعنی: اخبار صحیحه در نزد محدثین که تردیدی در آنها نیست اتفاق نظر دارند بر اینکه نبیّ گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به عليّ بن أبیطالب علیه‌السلام فرمود: یا علی! بغض، کینه و دشمنی تو را در دل ندارد و در امر ولایت با تو مخالفت نمی‌کند مگر منافق، و تو را دوست ندارد و ولایت تو را قبول نمی‌کند مگر مؤمن».

۱۷ـ منافق و بچه شیطان کیانند؟

مرحوم شیخ صدوق در کتاب (علل الشرایع ـ باب ۱۲۰ ـ فی أنّ علّة محبّة اهل البیت علیهم‌السلام طیب الولادة و أنّ علّة بغضهم خبث الولادة ـ حدیث ۷) با سندهای خود از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرد که گفت: «ما در منی با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم، مردی را دیدیم که با تضرّع و زاری، رکوع و سجده انجام می‌داد، عرض کردیم: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله این مرد چه نماز با حالی

می‌خواند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این همان کسی است که پدر شما را (بر اثر وسوسه) از بهشت بیرون کرد، در این هنگام امام علی علیه السلام بسوی او رفت، و بدون مهلت، آنچنان او را فشرد که دنده‌های چپ و راستش در یکدیگر فرو رفت، سپس فرمود: اگر خداوند متعال بخواهد تو را خواهم کشت؟

آن مرد گفت: تو تا زمانی معیّن نزد پروردگارم مرا نخواهی کشت، چرا مرا می‌کشی؟ بخدا سوگند: هیچکس بغض، کینه و دشمنی تو را در دل ندارد، و با تو در امر ولایت و جانشینی بلافصل رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت نمی‌کند، مگر آنکه پیش از آنکه نطفهٔ پدرش وارد رحم مادرش شود، نطفهٔ من وارد رحم مادرش می‌شود، و بتحقیق من در اموال و فرزندان مخالفان تو شریک هستم، و این است معنای فرمودهٔ خداوند عزّوجل در محکم کتابش (قرآن): «وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَموالِ وَ الْأَوْلادِ» سورهٔ إسراء: آیهٔ ۶۱)

یعنی: خداوند متعال خطاب به شیطان فرمود: تو در اموال و اولاد مبغضان، دشمنان و مخالفان علیّ بن أبیطالب علیه السلام شریک و سهم داشته باش... .

نبیّ گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به علیّ بن أبیطالب علیه السلام فرمود: یا علی! از طائفهٔ قریش کسی، بغض، کینه و دشمنی تو را در دل نمی‌گیرد مگر آنکه او خونخوار و خونریز است، و از انصار کسی با تو دشمنی نمی‌ورزد مگر آنکه او یهودی است، و از عرب کسی با تو مخالفت نمی‌کند مگر آنکه به غیر پدرش منسوب می‌باشد، و از سایر مردم کسی از ولایت تو إعراض نکند مگر آنکه شقیّ و بدبخت باشد و از زنان کسی بغض تو را در دل ندارد مگر سلقلقیه، و آن زنی است که از دُبرش عادت ماهانه می‌بیند. (چنین زنی هرگز بچّه‌دار نمی‌شود)

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله کمی تأمل نمود و فرمود: ای گروه انصار! بچه‌هایتان را با محبت علیّ بیازمایید، پس اگر آنها إظهار محبّت به علیّ بن أبیطالب علیه السلام نمودند، و ولایتش را پذیرفته‌اند (چه اینکه محبت به امیرمؤمنان امام علیّ علیه السلام بدون ولایتش بی‌معنا است) آنها حلال زاده و از شما هستند و چنانچه از محبت و ولایت علیّ علیه السلام سرباز زدند، آنها حرام زاده و از شما نیستند.

جابر گفت: ما فرزندان خود را به محبّت به علیّ بن أبیطالب علیه السلام می‌آزمودیم، اگر اظهار می‌کردند می‌دانستیم که آنها از ما هستند، و گرنه آنها را از خود نمی‌دانستیم».

غذای حرام مانند نطفهٔ حرام، حامی عمربن الخطاب است، هر که نان عمر خورد، قطعاً حامی عمر می‌گردد. مثنوی می‌گوید:

هر که بگزیند جز این بگزیده خوان — عاقبت درد گلویش ز استخوان
هر که سوی خوان غیر تو رود — دیو با او دان که همکاسه بود
هر که از همسایگیّ تو رود — دیو بی‌شکّی که همسایه ش شود
ور رود بی‌تو سفر او دور دست — دیو بَد همراه و هم سُفرهٔ ویست
ور نشیند بر سر أسپ شریف — حاسد ما هست دیو او را ردیف
وَر بچه گیرد از و شهناز او — دیو در نسلش بود انباز او
در نبی شارِکْهُمْ گفت حق — هم در اموال و در اولاد ای شفق
گفت پیغامبر ز غیب این را جلی — در مقالات نوادر با علیّ
یا رسول الله رسالت را تمام — تو نمودی همچو شمس بی‌غمام

۱۸ـ پیدایش عمامهٔ سیاه از کجاست؟

سؤال: از بعضی از بزرگان پرسیدند که: از اینکه نان خور عمر حامی عمر می‌شود جای تردید نیست، اما چرا در تاریخ بعضی از نان خورهای امیرمؤمنان علیؑ و حتی بعضی از سادات حامی عمر شده اند؟ **جواب:** آن بزرگوار جواب داد: هر کسی که عمّامهٔ سیاه بر سر گذاشته را نمی‌توان از نسل رسول خداﷺ دانست، زیرا هارون الرشید (الخبیث) برای اینکه خود و بنی العباس را سادات معرّفی کند عمّامهٔ سیاه را اختراع کرد، و بنی العباس به عنوان اینکه سیّد هستند عمّامهٔ سیاه به سر کردند و این عمامه سیاه به نشانهٔ سادات تاکنون باقی مانده است که بسیاری از آنها سادات بنی العباس می‌باشند، و حامی عمر چه بسا سادات بنی العباس می‌باشند، و یا حرام زاده‌اند خواه زنازاده و یا ولد الحیض می‌باشند، و یا از غذاهای حرام استفاده کرده و یا منافقند، و یا در اوقات ممنوعه، انعقاد نطفهٔ آنان شده است و... .

ما در کتاب شریف بسیار مهم (روحانیت و روحانی) بحث مفصلی در پیرامون عمامهٔ سیاه و سفید و پیدایش آن دو آورده ایم، و دربارهٔ سادات آل رسول اللهﷺ و سادات بنی العباس مطالب بسیار عمیقی را یادآور شدیم.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب (علل الشرایع: ص ۱۴۲ ـ حدیث ۶) با سندهایش از ام سلمه نقل کرده که گفت: از رسول خداﷺ شنیدم که به علیّ بن ابیطالبؑ می‌فرمود: «(۳) نفر بغض تو را در دل دارند: ۱ـ ولد الزنا. ۲ـ منافق. ۳ ـ ولد حیض (کسی که نطفه‌اش در حال عادت ماهانهٔ مادرش منعقد شده است).»

یکی از مراجع بزرگ نقل فرمودند که: پسر یکی از افراد بسیار متدین، پرهیزکار و مؤمن ولایی، ضدّ ولایت و مقدّسات مذهبی بود، و بقیّهٔ فرزندانش متدین، مؤمن و با ولا بوده‌اند از وی پرسیده شد که: چرا آن پسر چنین شده است؟ وی گفت: سالی یک ماه را به مسافرت رفتم، پس از مراجعت به منزل بر اثر فشار شهوت در حال عادت همسرم با اینکه امتناع ورزید، همبستر شدم، و نطفهٔ این فرزند در آن حال بسته شد، از اینرو ضدّ ولایت خاندان رسالت علیهم‌السلام گردید.

باید پدران و مادران آداب زناشویی را رعایت کنند، حالات، زمان، مکان و غذاها و... بسیار در وجود فرزند مؤثر است و ما در (رسالهٔ توضیح المسائل: ج ۲، ص ۳۹۹ ـ ۴۰۴) به آداب زناشویی اشاره کردیم.

بدون تردید اینان از جمله کسانی هستند که طبق نصّ قرآن کریم شیطان در نطفهٔ آنها شریک و سهم و نصیبی دارد، قضاوت دربارهٔ اصحاب سقیفهٔ ملعونه و غاصبان خلافت، و سرسپردگان آنها، و حامیان آنان در هر حزب، گروه، مذهب، لباس، شکل، پست و مقامی و... که باشند با خود خوانندگان می‌باشد.

در اینجا مطالب از دیدگاه قران کریم و روایات وارده از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و تاریخ و عقل و إجماع در ابعاد گوناگون اعتقادی و اقتصادی، اخلاقی و اجتماعی، انسان شناسی، جامعه شناسی، و نَسَب شناسی و روانشناسی و... بسیار است که در این مختصر نگنجد.

آنچه که بر هر مسلمانی لازم و ضروری است شناخت اصولی به دو گروه متضاد: صحابهٔ راستین و صحابهٔ دروغین می‌باشد تا با یکدیگر خلط نگردند و بر جوامع بشری مشتبه نشوند.

۱۹ــ تا صحابهٔ دروغین معرّفی نشوند، صحابهٔ راستین شناخته نخواهند شد:

پرواضح و روشن است که خداوند متعال در قرآن کریم، کافران را پس از مؤمنان، مشرکان را در کنار یکتاپرستان، منافقان را با مخلصان، ستمکاران را پس از عدالت پیشگان، اشرار را در کنار أخیار، گناهکاران را با مطیعان، و مخالفان را در کنار موافقان و... به جامعه معرفی می‌کند تا بدان با خوبان، و بدکاران با نیکوکاران مشتبه نشوند، چه اینکه: «تُعْرَفُ الْأَشْيآءُ بِأَضْدادِها» هر چیزی بضدش شناخته می‌گردد.

نَفی ضد هَست باشد بی‌شکی   تا ز ضد، ضد را بدانی اندکی
این زمان جز نفی ضد اعلام نیست   اندرین نشأت دمی بی‌دام نیست

حضرت امیرمؤمنان امام علیّ علیه السلام فرمود: «وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتّیٰ تَعْرِفُوا الَّذی تَرَكَهُ، وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِمیثاقِ الْكِتابِ حَتّی تَعْرِفُوا الَّذی نَقَضَهُ، وَ لَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتّی تَعْرِفُوا الَّذی نَبَذَهُ فَالْتَمِسُوا ذالِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ فَإِنَّهُمْ عَیْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ» نهج البلاغة: (خطبهٔ ۱۴۷ ص ۴۵۰ ـ فیض)

یعنی: و ای مردم دنیا که در هر عصر و زمان و مکانی که زندگی می‌کنید بدانید! هرگز شما به راه راست (دین حق و مذهب حق) پی‌نخواهید برد، و راه کمال و سعادت را نخواهید یافت مگر آنکه نخست کسی را بشناسید که راه کمال و سعادت را رها کرده و از دین حق و مذهب دوری جسته و در

راههای ضلالت و گمراهی قرار گرفته است، و شما هرگز به عهد و پیمان قرآن کریم وفاء نکرده و ایمان درست به خداوند متعال و رسولش صلی الله علیه و آله نخواهید آورد مگر آنکه نخست کسی را بشناسید که نقض عهد کرده و پیمان الهی را شکسته و ایمان راستین نیاورده است.

و شما هرگز به کتاب آسمانی (قرآن مجید) چنگ نزده و به معارف و حِکَم و اسرار و احکام آن آشنا نشده و بر طبق موازین آن عمل نخواهید کرد، مگر آنکه کسی که آنرا دور انداخته را شناسایی کنید و از او دوری، مخالفت و إظهار تنفّر کنید.

و شما ای انسانها! رها کنندگان راه رشد و کمال، و نقض کنندگان عهد و پیمان قرآن کریم، و دوراندازندگان قرآن مجید را از اهل قرآن کریم که آنها تنها اهل بیت وحی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین میباشند شناسایی کنید، چه اینکه اهل بیت وحی علیهم السلام رمز حیات علم، و راز مرگ جهل و نادانی هستند.

پس باید اصحاب سقیفهٔ سخیفه، و غاصبان خلافت و سرسپردگان و حامیان آنان را در هر عصر و زمان و مکان از بیان خاندان رسالت علیهم السلام شناخت.

بدون تردید! تا صحابهٔ دروغین رسول خدا صلی الله علیه و آله به جوامع بشری معرّفی نشوند، صحابهٔ راستین آن حضرت صلی الله علیه و آله هرگز شناخته نخواهند شد، تا مردم، اصحاب سقیفهٔ سخیفه، و غاصبان خلافت و سرسپردگان آنها را نشناسند، صاحبان راستین خلافت که اهل بیت عصمت و طهارتند، و اصحاب با وفای رسول الله صلی الله علیه و آله همچون سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر و میثم تمّار و بلال حبشی و... ناشناخته میمانند، تا ستمکاران معرّفی نگردند، قدر ستم ستیزان

مجهول می‌ماند، باید نهی از منکر در کنار امر به معروف باشد باید نهم ربیع الاول عیدالزهراء علیها السلام در کنار شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در روز هشتم ربیع الأول باشد تا یک روز در شهادت حق گریست، و روز دیگر در مرگ باطل مسرور شد.

از اینرو تبرّی و تولی در کلمهٔ توحید در کنار هم قرار گرفته‌اند، چنانچه امر به معروف در کنار نهی از منکر قرار دارد، تولّی و تبرّی همانند نماز و... و روزه از فروع دین مبین اسلام بشمار می‌روند و بر هر مسلمان مکلف واجب است به آن عمل کند، و ما مسائل و حکمت امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری را در (رسالهٔ توضیح المسائل: ج ۱، ص ۶۳۵ ـ ۶۵۰) بیان کردیم.

تا ظلمها، ستمها، اهانتها، هتّاکی‌ها، خیانتها و جنایات غاصبان خلافت و بنی امیه و بنی العبّاس بازگو نگردد، قطعاً مقام و منزلت خاندان رسالت علیهم السلام مکتوم می‌ماند، هیچ راهی برای درک فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی اهل بیت وحی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، جز بیان و درک رذالتها، خباثتها، قساوتها، خیانتها و شرارتهای مخالفان و دشمنان خاندان رسالت علیهم السلام وجود ندارد.

جمال الدین قاسمی دمشقی از اعاظم متأخرین عامّه در تفسیر (محاسن التأویل: ج ۶، ص ۲۴۶۳) در تفسیر آیهٔ کریمهٔ: «وَ لا تَسُبُّوا الَّذینَ یَدْعوُنَ مِنْ دُونِ الله فَیَسُبُّوا اللهَ عَدْواً بِغَیْرِ عِلْمٍ» سورهٔ انعام: آیهٔ ۱۰۸).

یعنی: شما مؤمنان، بتهای بت‌پرستان را دشنام ندهید، تا آنان از روی عداوت و دشمنی و جهل و نادانی خداوند سبحان را دشنام ندهند.

می‌گوید: «حاکم (نیشابوری) گفت: مؤمنان به دو جهت از دشنام به بتها نهی شدند: **اول:** آنکه بتها جمادند، و جماد گناهی ندارند. **دوم:** اینکه دشنام به بتها باعث می‌شود که بت پرستان به خداوند سبحان، دشنام دهند و این گناه است. حاکم گفت: آنچه بر ما واجب است این است: ۱ـ بغض و تنفّر خود را از بتها و بت پرستی اعلان کنیم. ۲ـ عبادت برای بتها جایز نیست. ۳ـ بتها، ضرر و نفعی بحال کسی ندارد. ۴ـ بتها شایستهٔ عبادت نیستند.

حاکم گفت: بیان این امور، دشنام نیست، از اینرو امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام در روز صفّین فرمود: آنها را دشنام ندهید، بلکه کارهای زشت و جنایات آنها را برای مردم بازگو نمائید».

بنابراین نباید به بتها که معبود بت پرستان است دشنام داد، چنانچه باعث دشنام دادن عابدان بتها از روی دشمنی و نادانی، بخداوند سبحان گردد، و این منافات با جواز لعن بر عابدان بت و بیان حماقت، ضلالت، جهالت، سفاهت و دنائت و... بت پرستان ندارد که بعضی از سطحی‌گرایان و ساده لوحان و چه بسا مغرضان فرومایه توهم کرده‌اند.

۲۰ـ ملعونین از دیدگاه قرآن کریم و نهج البلاغه کیانند؟

طوائف مختلفی از مردم جامعه، مورد لعن، نفرین، خشم و غضب الهی در قرآن کریم و روایات وارده از اهل بیت وحی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قرار گرفته‌اند، و مؤمنان نیز می‌توانند آنان را مورد لعن، نفرین و غضب خود قرار دهند.

ما به جهت رعایت اختصار، تنها بذکر سوره‌ها و شمارهٔ آیات کریمه و یک روایت و دو مورد از نهج البلاغهٔ شریف در اینجا بسنده می‌کنیم و

خواننده به محلش مراجعه فرماید: از جملهٔ آن طوائف که در رأس آنها: ۱ـ شیطان است: (سورهٔ نسآء: آیهٔ ۱۱۸) ۲ـ مشرکان: (سورهٔ فتح: آیهٔ ۶) ۳ـ کافران: (سورهٔ بقره: آیهٔ ۸۹) ۴ـ یهود: (سورهٔ نسآء: آیهٔ ۴۶) ۵ـ بنی اسرائیل: (سورهٔ مائده: آیهٔ ۱۳ و ۶۰ و ۷۸) ۶ـ نقض کنندگان و شکنندگان عهد و پیمان الهی: (سورهٔ رعد: آیهٔ ۲۵) ۷ـ غاصبان خلافت: (سورهٔ محمد صلی الله علیه و آله و سلم: آیهٔ ۲۲ ـ ۲۳) ۸ـ أذیت کنندگان به خداوند سبحان و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم: (سورهٔ احزاب: آیهٔ ۵۲) ۹ـ بنی امیه: (سورهٔ إسراء: آیهٔ ۶۰) ۱۰ـ مفسدان جامعه: (سورهٔ رعد: آیهٔ ۲۵) ۱۱ـ منافقان: (سورهٔ توبه: آیهٔ ۶۸) ۱۲ـ قاتلان بغیر حق: (سورهٔ نساء: آیهٔ ۹۳) ۱۳ـ ظالمان و ستمگران: (سورهٔ هود: آیهٔ ۱۸) ۱۴ـ نسبت دهندگان زنا بزنان مؤمنه: (سورهٔ نور: آیهٔ ۲۳) ۱۵ـ دروغگویان: (سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۶۱) ۱۶ـ مرتدّان بعد از ایمان: (سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۸۷) ۱۷ـ کتمان کنندگان حقایق دین: (سورهٔ بقره: آیهٔ ۱۵۹) ۱۸ـ گمراه کنندگان افکار جامعه: (سورهٔ احزاب: آیهٔ ۶۸) ۱۹ـ علمای سوء و علمای درباری و توجیه کنندگان جنایات دربار: (سورهٔ نسآء: آیهٔ ۵۲ و ۶۰) ۲۰ـ ترک کنندگان امر بمعروف و نهی از منکر: (نهج البلاغه: خطبهٔ ۲۳۴ ـ بند ۵۷ ـ فیض) ۲۱ـ علمایی که طبق علمشان عمل نمی‌کنند: (سورهٔ صف: آیهٔ ۳) ۲۲ـ علمایی که دیگران را امر بمعروف می‌کنند، و خود آنرا ترک می‌کنند: (سورهٔ بقره: آیهٔ ۴۴) ۲۳ـ علمایی که از بدعتها جلوگیری نمی‌کنند.

روایات در موارد بیست و سه گانه و دیگر موارد بسیار است که ذکر آنها در این مختصر نگنجد و ما تعداد زیادی از آن روایات را در کتاب شریف (روحانیت و روحانی) آورده و تفصیلاً بحث کرده ایم، و در اینجا تنها به ذکر (۳) روایت که مربوط به بعضی از موارد أخیر می‌باشد اکتفا می‌کنیم:

۱ـ مرحوم کلینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف (اصول کافی: ج ۱ـ کتاب الحجّة ـ ص ۵۴ ـ باب البدع والرأی و المقائیس ـ حدیث ۲) از حضرت نبی اکرمﷺ نقل کرده است که فر مود: «إِذا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ في أُمَّتي فَلْيُظْهِرِ الْعالِمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهُ لَعْنَةُ الله».

یعنی: هر گاه بدعتهایی در میان امّت من پدید آید، باید عالم دینی علمش را ظاهر و از بدعتها جلوگیری نماید، و هر عالمی که جلوی بدعتها را نگیرد و سکوت کند، لعنت خداوند متعال بر او باد.

۲ـ حضرت امیرمؤمنان امام عليّ علیه السلام فرمود: «فَإِنَّ اللهَ سُبْحانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقَرْنَ الْماضِيَ بَيْنَ أَيْديكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَلَعَنَ اللهُ السُّفَهاءَ لِرُكُوبِ الْمَعاصي، وَالْحُلَماءَ (الْعُلَماءَ) لِتَرْكِ التَّناهي» نهج البلاغه: خطبهٔ ۲۳۴ـ معروف به خطبهٔ قاصعة ـ بند ۵۷ ـ فیض).

یعنی: بتحقیق خداوند سبحان، پیشینیان هلاکت یافته‌گان از شما را مورد لعن، خشم و غضب خود قرار نداده، و از رحمت خود دور نساخته است مگر به خاطر اینکه علمای دینی و رهبران مذهبی آنان، امر بمعروف و نهی از منکر را ترک نمودند، خداوند قهّار، افراد گناهکار ناآگاه را بخاطر ارتکاب گناه، و علمای دینی را بخاطر ترک از امر بمعروف و نهی از منکر، لعن کرده و مورد خشم و غضب خود قرار داده است.

۳ـ حضرت امیر مؤمنان امام عليّ علیه السلام دربارهٔ کسانی که مردم را امر بمعروف، و خود آنرا ترک می‌کنند، و مردم را نهی از منکر و خود آنرا

مرتکب می‌شوند فرمود: «لَعَنَ اللهُ الْآمِرینَ بِالْمَعْرُوفِ، التّارِکینَ لَهُ، وَ النّاهینَ عَنِ الْمُنکَرِ الْعامِلینَ بِهِ» نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۲۹ ـ بند ۹ـ فیض).

یعنی: خداوند متعال لعن کرده است کسانی که مردم را امر بمعروف می‌کنند، و خود آنرا ترک می‌نمایند، و کسانی که مردم را از منکر، نهی می‌کنند، و خود آنرا مرتکب می‌شوند.

۲۱ـ تشخیص موارد جواز لعن با شماست؟

با توجه به موارد یاد شدهٔ فوق، طبق نصّ کتاب و سنّت در جواز لعن، و تحریص و ترغیب مؤمنان را به آن، و شأن نزول آیات در بعض از آن موارد، باید با دیدهٔ حق بینی، حق جویی، حق پذیری و حق گویی، نگریست که اصحاب سقیفهٔ سخیفه، و غاصبان خلافت، وسردمداران خیانت و جنایت و سرسپردگان و حمایت کنندگان از آنها تا کنون کدام یک از آن موارد یاد شده بشمار نمی‌روند؟

آیا آنها عهد و پیمان الهی را نقض نکرده و نشکسته اند؟ آیا آنها خداوند متعال و رسولش و اهل بیت رسولش علیهم‌السلام را نیازرده اند؟ آیا با غصب خلافت، إفساد بر روی زمین نکرده و تا کنون ادامه نیافته است؟ آیا آیات نفاق طبق روایات وارده از دو طریق شیعه و عامه در شأن آنها نازل نگردیده؟ آیا آنان، مؤمنان را بناحق نکشته اند؟ آیا حقایق دین را کتمان نکرده اند؟ آیا طبق اعترافات خود، بدعتها در دین پدید نیاورده اند؟ آیا باعث گمراهی افکار جامعهٔ اسلامی بلکه جوامع بشری تا کنون نشده اند؟ آیا از روز سقیفهٔ شومه تا کنون، ظلم و ستم بر جوامع بشری ننموده و باعث انحطاط همهٔ ملل و

نحل جهان نشده اند؟ که اگر سقیفه و غصب خلافت نبود، نه تنها امت اسلامی، بلکه جوامع بشری در این چهارده قرن این نبوده که بوده و هست؟؟؟ اگر اعمال غاصبان خلافت و سرسپردگان آنها نقض عهدالهی، ایذاء، إفساد و ظلم و... نبوده است، پس نقض عهد، ایذاء، إفساد و ظلم و... را معنی کنید تا همهٔ انسانهای آزادهٔ جهان بدانند که اعمال آنها از مصادیق اینها نبوده است که بر هیچ انسان حلال زاده و محقق اندیشمند پوشیده نیست که آنها محور نقض عهد و پیمان الهی، و هستهٔ مرکزی ایذاء، إفساد و ظلم و... بر جوامع بشری تا کنون بوده‌اند که مولای متقیان امیرمؤمنان امام علی علیه السلام دربارهٔ آنان فرمود: «مَعادِنُ کُلِّ خَطیئَةٍ» نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۵۰ـ فیض).

مرحوم علامهٔ مجلسی رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف (بحارالأنوار: ج ۴۷ـ تاریخ الإمام جعفر الصادق علیه السلام ـ باب ۱۰ـ حدیث ۱۷) با سندهای صحیحش از کمیت نقل کرده است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ خونی بناحق از دماغ کسی ریخته نشده، و هیچ مال حرامی به‌دست نیامده، و هیچ عمل زنایی در اسلام تا روز قیامت انجام نگرفته مگر آنکه گناه اینها بر گردن ابوبکر و عمربن الخطاب است تا اینکه امام زمان علیه السلام قیام کند، و ما بنی‌هاشم، بزرگ و کوچک خود را امر به دشنام به آن دو، و برائت از آن دو می‌کنیم».

و مرحوم کلینی رحمة الله تعالی علیه در کتاب شریف (فروع کافی: ج ۳ ـ باب التعقیب بعد الصلاة والدعاء ـ حدیث ۱۰) با سندهای صحیح از حسین بن ثویر و ابی سلمهٔ السّراج نقل کرده که این دو گفتند: «ما شنیدیم که حضرت امام صادق علیه السلام بعد از هر نماز واجب چهار نفر مرد: ۱ـ ابوبکر ۲ـ عمر

بن الخطاب ۳ـ عثمان بن عفان ۴ـ معاویة بن ابی سفیان و چهار نفر زن: ۱ـ عائشه ۲ـ حفصه ۳ـ هند جگرخواره ۴ـام حَکَم خواهر معاویه را اسم می‌برده و آنها را لعن می کرده است».

چه نیکو سروده شاه شجاع:

در جهان ای شیعیان ما را تولی ساخته است
هر که از کف داد مولی، زندگی را باخته است
جز تبری بر تولی نیست راه‌ای جان من
شیعه بهر دشمنان شمشیر تیز آویخته است
بر ابابکر لعین لعنت نشان شیعه است
چون که بر این امر مولی همچنین پرداخته است
لعن بر آن غاصب و حامی و پشتیبان او
بر عمر لعنت که خلقی را به شک انداخته است

کسانی که در بیان مطاعن این خائنان به بشریت و لعن بر آنان، و برائت و اظهار تنفر از آنها حسّاسیّت نشان می‌دهند یا آنان را نشناخته و جاهل و نادان محضند، و یا از درون از زمرهٔ آنها و حرام زاده بشمار می‌روند گرچه تظاهر بولایت خاندان رسالت علیهم السلام نمایند، خداوند قهار بر چنین انسانها لعن کرده و همهٔ لعن کنندگان باید همواره بر آنان لعن نمایند، و حمایت از ظالم، خود ظلمی است که می‌توان دربارهٔ او گفت آنچه را که دربارهٔ ظالم گفته می‌شود.

۲۲ـ بدگویی مظلوم دربارۀ ظالم از دیدگاه قرآن کریم:

خداوند متعال می‌فرماید: « لَا يُحِبُّ اللهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللهَ سَمِيعًا عَلِيمًا» سورۀ نسآء: آیۀ: ۱۴۸).

یعنی: خداوند متعال دوست ندارد که کسی بگفتار زشت، لعن، نفرین، مذمّت و به عیب خلق، صدایش را بلند نماید، مگر آنکه به او در دین یا دنیا، در اعتقاد یا اقتصاد و... ظلم شده باشد که در این صورت می‌تواند با لعن و نفرین و مذمت و... بر سر ظالم فریاد کشد.

زیرا استثنای «إِلَّا» از این نفی «لا يُحِبُّ» اثبات است بنابراین خداوند متعال دوست دارد که بر سر ظالم و ستمگر فریاد و داد، زده شود.

چه اینکه فریاد مظلوم بر سر ظالم، از یکسو، ظالم را از ظلم و ستم بازمی دارد، و از سوی دیگر، از ظلم کسانی که هوای ظلم بر سر دارند پیش گیری می‌نماید، و ثالثاً: پیروان ظالمان را از پیروی از آنان باز می‌دارد، و رابعاً: حجّت را بر آنان تمام می‌کند که شما دارید از چه جنایتکاران و ستمگرانی و... پیروی می‌کنید؟

بدون تردید! ظالم با ظلم و ستمش، ظلمت و تاریکی را در جوّ امنیّت، اعتماد و خوش بینی روشن جامعه بوجود می‌آورد و حریم حقوق افراد را می‌درد که در این صورت، حرمت برای او در جامعه باقی نمی‌ماند، گفتار زشت آنگاه زشت است که حرمت حقوق افراد جامعه با ظلم ظالم دریده نشود، وقتی ظالمی بر فرد یا افرادی ظلم می‌کند، و اصرار بر آن می‌ورزد، و با عفو و إغماض و بخشش مظلوم از او، دست از ظلمش برنمی دارد بلکه گستاخ‌تر می‌شود، و عدّۀ دیگری را که هوای ظلم و ستم بر سر دارند، وادار

بر ظلم می‌کند، نه تنها مظلوم باید با ذکر عیوب و مذمت و جنایات و... ظالم را برملا سازد، بلکه افراد جامعه باید به حمایت از مظلوم برخیزند و روزگار ظالم را تاریک سازند تا ظالم را از ظلم بازدارند، و جرأت ظلم را از دیگران بگیرند.

نباید به مظلوم گفت: تو فریاد بر سر ظالم نکش، باید همهٔ مردم دنیا به ظالم بگویند: تو دست از ظلم بردار تا با ظلمت، جامعهٔ بشری را تاریک ننمایی و به توجیه گران خود فروختهٔ فرومایهٔ ظلم ظالمان باید گفت: تو ظلم را توجیه نکن تا شاخ ظالم تیزتر نشود، و مشروعیت به ظلم نده تا تازه نفسان ظلم جو، وارد صحنهٔ ظلم و جنایت نشوند و... .

خداوند متعال می‌فرماید: « وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيهِمْ مِنْ سَبِيلٍ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» سورهٔ شوری: آیهٔ ۴۱ـ ۴۲).

یعنی: و البته هر کسی که بر او ظلم و ستم شده و برای إحقاق حقش فریاد بر سر ظالم و ستمگر کشیده، و برای انتقام از ظالم، از افرادی یاری جسته، و یاریش کردند بر مظلوم و یاوران او، مؤاخذه‌ای نیست، تنها مؤاخذه و سرزنش بر کسانی است که ظلم و ستم بر مردم می‌کنند، و با ظلم خود، فساد اخلاقی و اجتماعی، فساد اعتقادی و اقتصادی و فساد مادّی و معنوی و... و شرارت و تاریکی در روی زمین بوجود می‌آورند، برای ظالمین و ستمگران عذاب دردناکی است.

۲۳ــ پرسش بسیار مهم و پاسخ بسیار سازندۀ آن:

بعضی‌ها این سؤال را مطرح کرده و می‌کنند که با توجّه به ستّارالعیوب و غفّارالذنوب بودن خداوند متعال نباید افراد منحرف، فاسد، مفسد، طغیانگر، خودکامه، فاسق و فاجر و... را نام برد و آبرویش را ریخت، و در جامعه مفتضح و رسوایش نمود؟

جواب: بدون تردید ـ با قطع نظر از دین، مذهب و اعتقاد ـ ! بین عقلای عالَم در هر عصر و زمان و مکان این امر مورد اتفاق همۀ آنها است که: هر گاه عضوی از اعضای بدن یک انسان مریض شود از دو صورت کلّی خارج نیست:

۲۴ــ حکمت فریاد مظلوم و ظالم ستیز بر سر ظالم چیست؟

۱ـ درد و مرضش به خود آن عضو بازمی گردد، اگر چه باعث نقص و رنجوری سایر اعضاء باشد همانند کسی که چشمش کور، گوشش کر، زبانش لال، دستش شَل، و پایش لنگ و... است و یا در یکی از آنها و یا دیگر از اعضاء دردی است که به سایر اعضاء سرایت نمی‌کند، باید نخست به معالجۀ آن پرداخت، و چنانچه معالجه نگردد، آن عضو را به حالش وامی گذارند و نقص و رنجوری و احیاناً درد قابل تحملش را تحمل می‌کنند، و آنرا قطع و از دیگر اعضای بدن جدا نمی‌کنند.

۲ـ درد و مرضش مانند سیاه زخم، و مانند آن به دیگر اعضای بدن سرایت، و باعث مرض بقیۀ اعضاء و منتهی به مرگ انسان می‌گردد، و در این صورت اگر قابل معالجه نباشد آنرا قطع و از سایر اعضای بدن جدا می‌کنند تا بقیۀ اعضاء سالم و انسان به حیات خود ادامه دهد.

هر یک از این دو صورت در تمام ادیان آسمانی مورد توجه عمیق قرار گرفته است که چنانچه عیوب اشخاص به خودشان بازگردد و دیگران را معیوب نسازد، و باعث مرگ جامعهٔ انسانی نگردد باید آن عیوب را مستور و معالجه کرد، و اگر قابل معالجه نباشد، باید مکتوم نمود، و اما اگر عیوب اشخاص همانند ایدز و سل و... افراد را معیوب، و سبب مرگ یک جامعه شود باید آن را بیان و صاحبانشان را به جامعه معرفی نمود تا افراد جامعه به آنان نزدیک نشوند و باعث مرگ جامعهٔ انسانی نگردند.

خداوند متعال آزر بُت تراش، بُت فروش و بُت پرست را به عنوان پدر حضرت ابراهیم خلیل الرّحمن علیه السلام پرچمدار توحید که عقیدهٔ فاسد داشته به صراحت در قرآن کریم نام برده است: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» سورهٔ انعام: آیهٔ ۷۴) و أبولهب بت گرا، عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله را که عَلَم مخالفت علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دوش گرفته، به صراحت تمام نام برده، و یک سورهٔ مستقل از قرآن کریم را در شأن او و زنش حمّالة الحطب بر رسول خاتمش نازل کرده است: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ...» سورهٔ لهب: آیهٔ ۱ ـ ۵) تا دیگران حساب خود را بنمایند.

در قرآن کریم و روایات خاندان رسالت صلوات الله علیهم اجمعین برای علمای راستین عاملین بالاترین مقام غیر معصوم و غیر تالی تلو آنها مانند حضرت أبی الفضل علیه السلام حتی برتر از بعض انبیاء بنی اسرائیل بیان گردیده است، در حالی که در همین قرآن کریم و روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام علمای دروغین بد عمل، بدتر از جانورترین جانوران بد و پست‌تر از سگ و

حمار و... معرفی شده‌اند: «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ـ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» سورهٔ فرقان: آیهٔ ۴۳ ـ ۴۴) والانفال: ۲۲ و ۵۵) و البقرة: ۱۸ و ۱۷۱) و دهها آیات دیگر و روایات بسیار که در این مختصر نگنجد.

اگر یک یا چند شلمغانی در یک زمان، اگر یک یا چند سید علی محمد باب شیرازی در یک زمان، و اگر یک یا چند سید احمد کسروی در یک زمان و اگر یک یا چند سید جعفر پیشه‌وری و صدها اینگونه سیّدهای خدا ستیز شیطان‌گرا به حقیقت و درستی به جامعه معرّفی شوند الاحزاب: ۶۷ ـ ۶۸) نه تنها کمترین صدمه‌ای به جامعهٔ بسیار شریف روحانیت، و کمترین بدبینی در افراد جامعه، نسبت به جامعهٔ روحانیت وارد و ایجاد نمی‌کند، بلکه جامعهٔ پاک روحانیت را از یکسو از لوث وجود این گونه افراد ناپاک، پاک می‌سازد، و از سوی دیگر جلو پیدا شدن صدها شلمغانی، و هزاران سید علی محمد باب شیرازی، و دهها هزار سید احمد کسروی و... در جامعه روحانیت را در زمانهای مختلف می‌گیرد، و ثالثاً اعتقاد مردم را نسبت به جامعهٔ روحانیت عمیق‌تر می‌کند و دهها حکمت دیگر... که ما در کتاب بی‌نظیر در باب خود (فلسفهٔ تاریخ مازندران، ایران و جهان یا تفسیری از اسرار دو نظام طبیعت و شریعت) و در کتاب (روحانیت و روحانی) در زندگی دو گروه علمای راستین و دروغین در ابعاد گوناگون قرآنی، اعتقادی، اجتماعی، علمی، فنّی و اخلاقی و... تفصیلاً بحث عمیق کرده‌ایم.

بَلعَم باعور و ابلیس لعین — ز امتحان آخرین گشته مهین
او بدعوی میل دولت می‌کند — معده‌اش نفرین سبلت می‌کند
کانچ پنهان می‌کند پیدایش کن — سوخت ما را ای خدا رسواش کن

وقتی در سال (۱۴۰۶ هـ ق = ۱۳۶۴ هـ ش) جلد ۵۷ تفسیر کبیر البصائر چاپ و منتشر گردید، و در آن (۱۸۲) صفحه از (۴۵۶ ـ ۶۳۸) در پیرامون علم و علماء بحث عمیق در ابعاد گوناگون کرده ایم، و طبق معمول (۳) جلد از آن برای آیة الله آقای حاج سیّد محمد رضا گلپایگانی و یکصد جلد برای دارالقرآن ایشان ارسال گردید، پس از چند ماهی در یک ملاقات در میان جمعی به بنده گفت: تمام نوشته‌های شما قاطعانه و برای همه انسانها در هر عصر و زمان و مکان درسهایی بسیار آموزنده و سازنده می‌باشد، ولی این بحث علم و علمای شما در این جلد اخیر (۵۷) درسهایی بسیار تکان دهنده و آموزنده و سازنده برای بزرگترین مرجع و مبتدی‌ترین طلبهٔ دینی در هر عصر و زمان و مکان خواهد بود.

۲۵ـ معرّفی ظلم و ظالم از هر کسی که باشد بهترین راه برای جلوگیری از ظلم در جامعه می‌باشد

بدون تردید! هر عالم دینی که صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً علی هواه و مطیعاً لأمر مولاه نباشد، و مفاسد اعتقادی و اخلاقی او همانند امراض مسریه، افکار جامعه را مسموم، و اعتقاد افراد را نسبت به ساحت مقدس روحانیت شیعه، سلب نماید، و یا حلالی را حرام، و حرامی را حلال کند، و یا بدعتی در دین مبین اسلام پدید آورد، و یا کمترین حمایت از غاصبان خلافت و سردمداران ظلم و جنایت نماید بر همهٔ مراجع دینی و آیات عظام و علمای أعلام و خطبای والا مقام و طلاب علوم دینی واجب است چنین فرد یا افرادی را به جامعه معرفی نمایند تا جامعهٔ روحانیت شیعه از لوث وجود چنین

افراد ناپاک پاک باشد، چه اینکه یک یا چند فضلهٔ موش، چنانچه همراه صدها من برنج پخته شود همه را نجس می‌گرداند.

آیا براستی ظلمی بدتر از آنچه از سقیفهٔ سخیفه بر آل الله تعالی تا بشهادت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیهم اجمعین بدون وقفه ادامه یافته و بر جوامع بشری از سقیفه تا کنون شده که از خیر و کمال و سعادت بایسته محروم ساخته نشان دارید؟ و آیا فسادی گسترده‌تر و آتش فتنه‌ای سوزانده‌تر که از سقیفه آغاز و دامنگیر جوامع بشری گردید، و باعث انحطاط بشریت و سوختن خرمن انسانیت تا کنون شده سراغ دارید؟؟؟!!!

در زیارت عاشوراء که کمترین تردیدی در صحت آن نیست همواره و صد بار می‌خوانید: «أَللّٰهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلی ذٰلِکَ اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الْعِصابَةَ الَّتی جاهَدَتِ الْحُسَیْنَ وَ شایَعَتْ وَ بایَعَتْ وَ تابَعَتْ عَلی قَتْلِهِ اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمیعاً» و نیز می‌خوانید: «اَللّٰهُمَّ خُصَّ أَنْتَ اَوَّلَ ظالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنّی وَابْدَأْ بِهِ أَوَّلاً ثُمَّ الْعَنِ الثّانِیَ وَ الثّالِثَ وَ الرّابِعَ أَللّٰهُمَّ الْعَنْ یَزیدَ خامِساً وَ الْعَنْ عُبَیْدَ اللهِ بْنِ زِیادٍ وَ آلَ مَرْوانَ إِلی یوْمِ الْقِیامَةِ»

اگر مردم جهان حتی کفّار و عامه می‌دانستند آثار گوناگون زیارت عاشوراء و دعای علقمهٔ بعد از آن در ابعاد مختلف زندگی اعتقادی و اقتصادی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی و... را هیچ انسانی هرگز آنرا ترک نمی‌کرد. بدون تردید! همهٔ انسانها از سقیفهٔ شومه تاکنون، مظلوم واقع شده‌اند و در این مظلومیت همه شریکند، پس همه، باید بر سرکرده و بنیان

گذار این ظلم فراگیر، هر چه بلندتر فریاد بکشند و لعنش کنند، و خباثتها، دنائتها، شرارتها، قساوتها، خیانتها، جنایتها، إهانتها، هتاکی‌ها، ظلم‌ها و رذالتهای او و سرسپردگانش را بازگو نمایند.

همانطوری که اگر محبوبترین فردی از شما از دنیا برود برای او سخت گریه و ناله می‌کنید و این گریهٔ شما نمودی است از محبت شما به او، قطعاً برای هلاکت و به درک واصل شدن سرسخت‌ترین دشمن خود، خوشحال و مسرور می‌شوید که سرور و خوشحالی شما در مرگ او، نمودی است از برائت و انزجار شما از او!

بدون تردید! محمّد و آلش صلوات الله علیهم ا جمعین عزیزترین عزیران درگاه خداوند سبحان، و نزد بندگان پاک او هستند، مخالفان، مبغضان، ظالمان و دشمنان آنها نیز مبغوضترین انسان‌ها نزد خداوند قهار و پیش اندیشمندانند که باید در هلاکت سرکردهٔ آن مخالفان یعنی عمر بن الخطاب از شب و روز نهم ربیع الأول تا چندین روز مجالس متعدد جشن و سرور برگزار نمود، و نهایت ظلم عمر بن الخطاب، و مظلومیت جوامع بشری را به گوش نسلهای آینده رسانید!

۲۶ـ خواب لعن بر عمر و چند سؤال بسیار تکان دهنده:

یک نفر از اهل ایمان که کمترین تردیدی در گفتهٔ او نیست گفت: من عمربن الخطاب را خواب دیدم که در میان گروهی نشسته بود و گفت: شما حضّار و همهٔ انسانها بر اثر جنایتها، خیانتها، عهدشکنی‌ها، بدعتها، هتاکیها، ظلمها و اهانتهایی که به اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله کرده‌ام همواره مرا لعن کنید.

و همین مؤمن راستگوی مَحرَم گفت: حضرت صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها را خواب دیدم که یک طرف صورت مبارکش را پوشیده بود، عرض کردم: مگر بنده با شما محرم نیستم؟ فرمود: چرا، عرض کردم: پس چرا صورت خود را از بنده پوشانیدی؟ حضرت زهراء سلام الله علیها صورتش را باز نمود و فرمود: عمربن الخطاب مرا اینگونه سیلی زد. وقتی نگاه کردم دیدم تمام یکطرف صورت مبارکش کبود است، فرمود: شما همیشه بر عمر بن الخطاب و پیروانش لعنت کنید.

مجرّب‌ترین و مشکل گشاترین لعن، لعن چهار ضر ب به این صورت است: «اَللّٰهُمَّ الْعَنْ عُمَرَبْنَ الْخَطّابِ ثُمَّ أَبابَکْرٍ وَ عُمَرَ، ثُمَّ عُثْمانَ وَ عُمَرَ ثُمَّ عُمَرَ ثُمَّ عُمَرَ ثُمَّ عُمَرَ اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ وَ أَتباعَهُم لَعْنَاً وَ بیلاً بِعَدَدِ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ» و این لعن همان مقدار ثواب دارد و مشکل گشا است که صلوات بر محمّد و آلش ثواب دارد و مشکل گشا می‌باشد و ختم (۳۱۰) بار لعن بمدت ده روز برای حلّ مشکلات و رفع گرفتاریها از مجربات قطعیّه است.

۲۷ــ عمربن صهّاک در کجای جهنّم عذاب می‌شود:

یکی از سادات بسیار متدین اردبیل، ساکن تهران سالهای متمادی، شبهای چهارشنبه از تهران بمسجد مقدس جمکران قم مشرف می‌شود، و گاه گاهی روزهای چهارشنبه بدفتر مراجعه می‌کند، در سال (۱۴۲۴ هـ ق = ۱۳۸۲ هـ ش) در حضور جمعی از آقایان فرمود: یکی از بستگان بسیار متدین و مخلص و زاهد او، سالها از خداوند متعال خواست که عمربن الخطاب را در خواب یا بین خواب و بیداری ببیند و از حالش بپرسد، که با آنهمه جنایات... با او چه

کرده‌اند تا اینکه عمربن الخطاب را در حال مکاشفه، مشاهده کرد که بسیار گریه و ناله می‌کرد، پرسید: حالت چطور است؟ و جایت کجاست؟ عمر گفت: جای من در تَهِ جهنّم است، و من در آنجا تنها هستم، و سخت‌ترین عذاب می‌شوم، و همیشه گریان و نالانم.

گفتم: ۱ـ چرا در تَهِ جهنّم؟ گفت: برای اینکه بدترین ظلم و ستم و هتک حرمت به خاندان رسالت علیهم السلام نموده و آنانرا برای همیشه به عزا نشاندم و زشت‌ترین جنایت و خیانت را به بشریت کرده‌ام که از سعادت و کمال انسانی بازداشتم.

۲ـ چرا در تَهِ جهنّم تنهایی؟ گفت: زیرا من بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تفرقه و جدایی در بین امت پدید آوردم، و مردم را از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جدا کردم و آنها را تنها گذاشتم.

۳ـ چرا سخت‌ترین عذاب می‌شوی؟ گفت: زیرا زشت‌ترین گناه در تاریخ بشریت را مرتکب شدم.

۴ـ چرا همیشه نالان و گریانی؟ گفت: چون با ظلم و جنایت، و غصب خلافت و هتک حرمت، دل فاطمهٔ زهراء و عليّ علیهما السلام را به‌درد آورده و شکستم و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را سخت گریاندم از یکسو، و از سوی دیگر، وقتی شیعیان خاندان رسالت بواسطهٔ همدردی با آنان علیهم السلام بر من لعن می‌فرستند، لعن آنها همآنند تیر آتشین بر درون دلم و عمق جانم می‌رسد و ناله و گریه می‌کنم، ولی براستی من مستحق آنم که در اینجا پشیمانی سودی ندارد. پس أی شیعیان راستین اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین شما همیشه بر عمربن الخطاب لعن کنید تا بر عذابش افزون گردد؟

چه زیبا گفت امیر پازواری، بزرگترین شاعر طبری گوی مازندرانی در قرن نهم هجری درباره ولایت به خاندان رسالت علیهم‌السلام و برائت از غاصبان خلافت لَعْنَةُ الله عَلَیْهِمْ:

دَماوَنــد کــوهِ سَـــرِیَتا سِــتُونَه دورِ آن سِـــتون، پیونـــد آسِـــمونَه
مرتضــی علـی، دلـدل سـوار شـونه بُورینهاپرسـین، اُمِـه اَحـوال چـه بونـه

یعنی: بر سر کوه دماوند یک ستون قرار دارد ـ گرد آن ستون پیوند آسمان می‌باشد

علی مرتضی، سوار دلدل است و می‌رود ـ بروید بپرسید که احوال ما چه می‌شود

و گفت:

او نمــار کــه خــدا آدم نیــافری بــی نــا آدم و حــوا نــام آدمــی بــی
او نمار کـه بکوه و دشت تموم پری بی او نمار که خور بیـه علـیّ ولـیّ بی

یعنی: آنگاه که خدا آدم نیافریده بود ـ نه آدم و حوا و نه آدمی بود آنگاه که در تمام کوه و دشت فقط پری بود ـ آنگاه خورشید بود علیّ ولیّ بود.

و گفت:

دار مــه دو شـــش مِهــر، بــه دل میــون مشــت
ســه را بــه بیــابون بهشــت، بــا ســگ لشــت
فـــردا عرصـــات، بوئـــه قیومـــت دشـــت
ســـه را هفـــت دو میـــه، دوازده ره هشـــت

یعنی: دلی آکنده از مهر دوازده امام علیهم‌السلام دارم ـ سه خلفای غاصبین را در بیابان با قلادهٔ سگ، رها کردم

فردا روز عرصات در دشت قیامت ـ سه خلیفهٔ غاصب را به یقین در هفت دوزخ، و دوازده امام علیهم‌السلام را در هشت بهشت می‌دانم.

و چه نیکو سروده آذری زبان غیور:

بیز شیعه یوخ سُنّیه هرگز قاریشماروخ
هر کس علی‌نن دشمن اولا بیز آریشماروخ
ما شیعه ایم با سُنّی هرگز قاتی نمی‌شویم
هر کس با علی دشمن باشد ما سازش نمی‌کنیم
اونلار که فاطمیه ظلم ایوبدولر
تا فاطمه باریشمویا بیز باریشماروخ
با آنها که به فاطمه ظلم کرده اند
تا فاطمه آشتی نکند ما آشتی نمی‌کنیم
ما شیعیان اخوّت سنّی نمی‌کنیم
با دشمنان شیر خداوند دشمنیم
عهدی که بر عداوت آل عمر زدیم
تا آن زمان که فاطمه قهر است نشکنیم
او زماندان که گلوب سنّی بیز قارداش اولوب

عمـــرون مرحمتــون ذـــن اِشـــمزتک بـــاش اولـــوب

از آن زمـــان کـــه آمـــده ســـنّی بـــرادر شـــده

از لطـــف عمـــر کارمـــان زیـــر و رو شـــده

ما از کسانی که در گرداب ضلالت و جهالت عمدی فرو رفته و گرفتارند، و در حمایت از غاصبان خلافت و سردمداران ظلم و جنایت و... اصرار می‌ورزند، سؤال و انتظاری هم نداریم، زیرا آنان کسانی هستند که خداوند قهّار دربارهٔ آنها فرمود: «وَسَوَاءٌ عَلَيهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ‌امْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» سورهٔ یس: آیهٔ ۱۰).

یعنی: ای رسول خاتم ما! این فرو رفتگان در گودال کفر و ضلالت، این کوردلان در گرداب جهالت و سفاهت، این دلبستگان بمتاع دنیا و دنائت، و این اسیران شکم و شهرت و شهوت و... را از حساب و کتاب روز قیامت بترسانی یا نترسانی، اینان ایمان به خداوند سبحان، به رسالت تو و به ولایت اهل بیت تو، و به آنچه برای هدایت، خیر و سعادت و... جوامع بشری آورده-ای نخواهند آورد.

۲۸ــ پرسشهای ناگفته و پاسخهای ناشنیده:

بلکه خطاب و پرسش ما در اینجا از کسانی است که: دیدهٔ حق بینی آنها هنوز کور، و نیروی حق جویی آنان، هنوز از کار نیافتاده، و زمینهٔ حق پذیری آنها هنوز از دست نرفته، و زبان حق گویی آنها هنوز لال نگشته، و ممحض در موهوم بینی، موهوم جویی، موهوم پذیری و موهوم گویی نگردیده‌اند:

۱ـ الف: آیا تخلّف ابوبکر و عمر از إمارت اُسامه بفرمان خداوند متعال، نافرمانی از اَوامر الهی محسوب نمی‌شود؟!

مثنوی گوید:

گفت پیغامبر که اَی ظاهر نگر / تو مبین او را جوان و بی‌هنر

ای بسا ریش سیاه و مرد پیر / ای بسا ریش سپید و دل چو قیر

عقل او را آزمودم بارها / کرد پیری آن جوان در کارها

۲ـ ب: آیا اِهانت عمربن الخطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله: «إنَّ هذَا الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ» در آخرین روزهای زندگیش، ایذاء به رسول الله صلی الله علیه و آله بشمار نمی‌رود؟!

۳ـ ج: آیا ابوبکر و عمر، در سقیفهٔ ملعونه، خلافت مولای متقیان امیرمؤمنان امام علی علیه السلام را غصب ننموده‌اند؟!

۴ـ د: آیا انداختن ریسمان بر گردن مولی الموحدین امام علی علیه السلام و کشاندن آن حضرت علیه السلام را به مسجد، جهت بیعت اجباری با ابی بکر بن ابی قحافة، جسارت اِهانت، هتک حرمت و اَذیّت محسوب نمی‌گردد؟

۵ـ هـ: آیا غصب فدک از حضرت صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها، و منعش از ارث پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و نهی از خُمس، ظلم بر آن حضرت به شمار نمی‌رود؟!

۶ـ و: آیا حمله به خانهٔ اهل بیت وحی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، و به آتش کشیدن درب خانهٔ زهرای أطهر، و ضربت به پهلو و

بازویش وارد کردن، و سیلی به صورتش نواختن، و محسنش را سقط کردن و... موجب غضب سیدة نساء العالمین سلام الله علیها نبوده است؟

۷ـ ز: آیا گرفتن عمربن الخطاب نامهٔ فدک را از دست حضرت صدّیقهٔ طاهره سلام الله علیها و پاره کردن آنرا، اهانت و ایذاء به شمار نمی‌رود؟!

۸ـ ح: آیا ردّ شهادت امیرمؤمنان امام علی علیه السلام در امر فدک، و تهمت طرفداریش از حضرت زهرای أطهر سلام الله علیها، و ردّ شهادت شش نفر دیگر در همین موضوع، جسارت به خاندان رسالت علیهم السلام محسوب نمی‌شود؟!

۹ـ ط: آیا تعبیر ابی بکر از فرمایشات حضرت صدّیقهٔ طاهره سلام الله علیها در خطبهٔ فدک به حرفهای: نامربوط، یاوه‌گویی، أراجیف، مزخرفات، چرت و پَرت و... جسارت و هتک حرمت بشمار نمی‌رود؟!

۱۰ـ ی: آیا تعبیر ابی بکر از فاطمهٔ زهراء بضعة رسول الله صلی الله علیه و آله وام ابیها در ادّعایش فدک را به روباه، و از نفس نفیس رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرمؤمنان امام علیّ علیه السلام به دُم روباه، اهانت، ایذاء و هتک حریم رسالت و اِمامت منصوص إلهی و منصوب رسول خدا صلی الله علیه و آله و... محسوب نمی‌شود؟!

۲۰ـ ک: آیا تعبیر ابی بکر از حضرت امیرمؤمنان امام علیّ علیه السلام در قضیهٔ فدک به «اُمّ طحال» یعنی زن بدکارهٔ زمان جاهلیت، و «مربّ لکلّ فتنة» یعنی منشأ هر فتنه، اهانت به آن حضرت علیه السلام محسوب نمی‌شود، و ما مدارک این حرف کفرآمیز ابی بکر را از طریق ـ به اصطلاح غلط ـ سنّی مذهب در (تفسیر کبیر البصائر: ص ۹۴۵ ـ ۹۴۹، ج ۳۰) نقل کردیم.

۳۰ـ ل: آیا غاصبان خلافت، پس از نیل به آن، قطع ارحام و افساد در روی زمین نکرده‌اند، و خداوند قهّار خطاب به آنان نفرمود: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ» سورهٔ محمّد صلی الله علیه و آله: آیهٔ ۲۲)؟

مخاطبین این خطابات پنجگانه کیانند؟ و مخاطبین این دو خطاب «اَفَإِنْ مٰاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُم عَلىٰ اَعْقٰابِكُمْ» آل عمران: ۱۴۴) کیانند؟

۴۰ـ م: آیا خلفای غاصبین، حقایق دین را کتمان نکرده‌اند، و خداوند متعال نفرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» سورهٔ بقره: آیهٔ ۱۵۹)؟!

۵۰ـ ن: آیا خلفای غاصبین با همهٔ حق کشی‌ها، ستمها، هتاکیها و اهانتها و ... ظلم بر آل رسول الله صلی الله علیه و آله نکرده‌اند و خداوند متعال نمی‌فرماید: «اَنْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» سورهٔ اعراف: آیهٔ ۴۴)؟! و هود: ۱۸)؟!

۶۰ـ س: آیا غاصبان خلافت، در مدّت (۲۵) سال که اسلام را به اسارت خود درآورده‌اند، بدعت در دین مبین نگذارده‌اند، و بدعت، دروغ بخداوند متعال محسوب نمی‌شود و خداوند جبّار نمی‌فرماید: «هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» سورهٔ هود: آیهٔ ۱۸)؟!

آیا بدعت حکم به غیر ما أنزل الله نیست؟! و کسی که حکم به غیر ما أنزل الله نماید، طبق نصّ قرآن کریم، کافر و ظالم و فاسق محسوب نمی‌شود؟!

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ـ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ـ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» سورة مائده: آیۀ ۴۴ ـ ۴۵ و ۴۷)

یعنی: هر کس که برخلاف قران کریم، حکم کند، کافر و ظالم و فاسق است» آیا غصب فدک، منع از ارث، و منع از خمس، طبق حکم قرآن کریم بوده است؟ اگر بر خلاف حکم قرآن بوده است، حاکم آن کافر، ظالم و فاسق است، و اگر بر خلاف نبوده است، یعنی امیرمؤمنان امام عليّ و فاطمۀ زهراء علیهما السلام العیاذ بالله جلّ و علا بر خلاف قرآن مجید حکم کرده اند!

۷۰ـ ع: آیا واقعۀ جنگ جمل، توسط عائشه دختر ابی بکر بن ابی قحافه، و شمشیر کشیدن به رخ امیرمؤمنان امام عليّ علیه السلام و هزاران نفر را به کشتن دادن، ظلم و جنایت و... محسوب نمی‌شود؟!

۸۰ـ ف: آیا زهر دادن به حضرت امام حسن مجتبی، سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و تیرباران کردن جنازه‌اش به فرمان عائشه دختر ابی بکر، اذیت، جسارت، اهانت و هتک حریم به خاندان رسالت محسوب نمی‌شود؟!

۹۰ـ ص: آیا سبّ و لعن هفتاد هزار خطیب مزدور، خودفروخته، خودباخته و فرومایه به‌دستور معاویه بن ابی اسفیان کاتب وحی سنی‌ها، دایی سنی‌ها، و امیرالمؤمنین سنی‌ها و... در روزهای جمعه بر منابر و غیر آن... به مولای متقیان امیرمؤمنان امام علي علیه السلام ایذاء و اهانت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که آیۀ تطهیر در شأن آنها نازل گردیده بشمار نمی‌رود؟!

۱۰۰ـ ق: آیا براستی برپا نمودن غائله کربلا و کشتن آل الله تعالی و به آتش کشیدن خیمه‌های حضرت سیدالشهدا علیه السلام و جدا کردن سرها از بدنها، و تاختن اسبها بر بدنهای شهداء به فرمان یزید بن معاویه، ظلم و ستم ،و ایذاء به خداوند قهار و رسولش صلی الله علیه و آله به شمار نمی‌رود؟!

۲۰۰ـ ر: آیا سرهای بریدهٔ شهدای کربلا را روی نیزه‌ها قرار دادن، و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به اسارت درآوردن، و آنها را کافر و خارجی معرّفی کردن، و در شهرهای مختلف چرخاندن و... به فرمان یزید بن معاویه، هتک حرمت به خاندان رسالت، محسوب نمی‌گردد؟!

۳۰۰ـ ش: آیا سرهای بریدهٔ کربلا را وارد مجلس شراب یزید بن معاویه نمودن، و زدن یزید، با چوب خیزران به بوسه گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و شراب روی آن ریختن و... اهانت و هتک حرمت بشمار نمی‌رود؟!

۴۰۰ـ ت: آیا قتل عام مردم مدینهٔ منوّره، و به منجنیق بستن خانهٔ کعبه را به فرمان یزید بن معاویه و... ظلم و جنایت محسوب نمی‌گردد؟!

۵۰۰ـ ث: آیا منشأ همهٔ این جنایتها، خیانتها، ظلمها، ستمها، قتلها، فحشاء، فسادها، بدعتها، کفرها، ضلالتها، انحطاط‌ها و انحرافها و... که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله دامنگیر جامعهٔ اسلامی از یکسو، و در جوامع بشری از سوی دیگر تا کنون باقی مانده است، از سقیفهٔ سخیفهٔ شومه با دستهای خیانت پیشهٔ غاصبان خلافت نبوده است؟!

۶۰۰ـ خ: آیا اگر پس از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، حضرت امیرمؤمنان امام علی علیه السلام حرکت جهان شمول اسلام را ادامه می‌داده جوامع بشری در تمام ابعاد زندگی مادّی و معنوی، اعتقادی و اقتصادی، علم و تمدّن، و پیشرفت و ترقی و... همین بوده که بود و هست؟!

۲۹ـ انحطاط جوامع بشری با خلافت ننگین غاصبان خلافت از دیدگاه سلمان فارسی:

مرحوم طبرسی مازندرانی در کتاب شریف (الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۴۹ ـ ۱۵۲) خطبهٔ حضرت سلمان فارسی رضوان الله تعالی علیه را که پس از سه روز از رحلت (شهادت) حضرت نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه ایراد فرموده، نقل کرده است که دانستن آن بر خواص و عوام ضروری است، حضرت سلمان در بخشی از آن خطبه به انحطاط جوامع بشری بر اثر غصب خلافت اشاره کرده است که ما ترجمهٔ اجمالی آن بخش را در اینجا می‌آوریم که فرمود:

«ای مردم بدانید و آگاه باشید! به آن خدایی که جان سلمان به دست او است اگر شما پس از رحلت (شهادت) رسول خدا صلی الله علیه و آله عليّ بن ابیطالب علیه السلام را مولا و پیشوای خود قرار می‌دادید، هر آینه از نعمت‌های فراگیر الهی که از آسمان و زمین شما را در بر می‌گرفته برخوردار می‌شدید، و چنانچه شما پرندگان هوا را به سوی خود جهت بهره گیری از آنها فرامی خواندید، به سوی شما فرود می‌آمدند، و هر گاه ماهیهای دریاها را برای بهره گیری از آنها نزد خود احضار می‌کردید حاضر می‌شدند، و هیچ فقیر و نیازمندی در جامعه نبود، و هیچ واجبی از واجبات الهی ترک نمی‌شد، و دو نفر در احکام الهی با هم اختلاف نمی‌کردند.

ولکن شما مردم با روی برتافتن از ولایت امیرمؤمنان عليّ بن ابیطالب علیه السلام و روی آوردن به ابوبکر از دو نعمت اعتقاد و اقتصاد، مادی و معنوی و دنیوی و اخروی محروم شده اید! بر شما باد بلاهایی که در انتظار شما است، و شما با این عمل نادرست، روز خوشی ر ا از این پس نخواهید دید، و من شما را رها کردم و به حالتان واگذاشتم، و پیوند بین من و شما از هم گسست!

ای مردم! بر شما باد آل محمد صلی الله علیه و آله زیرا تنها اینان را راهنمایان جوامع بشری بسوی بهشت و دعوت کنندهٔ آن در روز قیامتند، بر شما باد به پیروی از امیرمؤمنان عليّ بن ابیطالب علیه السلام، پس به خدا سوگند! هر آینه ما جمعیت زیاد با رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر و بارها علیّ بن ابیطالب علیه السلام را به عنوان صاحب ولایت و امیرمؤمنان سلام می‌گفتیم، تمام این‌ها را رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرد، و بر آن تأکید می‌نمود، چه شده اینها (اصحاب سقیفه) را با اینکه فضل و برتری علیّ بن ابیطالب علیه السلام بر دیگران را دانسته‌اند بر او حسد ورزیدند، همانطوری که قابیل بر برادرش هابیل حسد ورزید و او را کشت، و چنانچه امت موسی بن عمران علیه السلام کافر و مرتّد شدند، پس امر این امت اسلام هم مانند امر بنی اسرائیل شد، بسوی چه کسی روی آورده‌اید؟ و کجا می‌روید؟ و از چه کسی بریده‌اید؟

ای مردم وای بر شما! ما را با ابوبکر و عمر چه کار! اینها در دین مبین اسلام چه کاره اند! آیا واقعاً شما نادان و جاهل شده اید؟ یا خود را به نادانی زده اید! آیا واقعاً شما به عليِّ بن ابیطالب علیه السلام حسد ورزیده اید؟ یا خود را به حسادت بر او وادار کرده اید! به خداوند متعال سوگند! شما با این اعمال ناروایتان مرتد و کافر می‌شوید، بطوری که بعضی از شما گردن بعضی را با شمشیر خواهد زد، و شاهدی به هلاکت اهل نجات گواهی خواهد داد، و شاهدی به نجات کافر شهادت می‌دهد: ای مردم! بدانید و آگاه باشید که من به وظیفهٔ خود عمل کردم و حقایق را برای شما بیان نمودم، و تسلیم امر پیامبر خود هستم، و پیروی از مولای خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه، عليّ بن ابیطالب علیه السلام و سید أوصیآء و رهبر روسفیدان و پیشوای راستگویان و شهداء و صالحان می کنم.»

اَلعَجَب زان قوم کو را تهنیت کرده غدیر
بعد از اندر (سقیفه) رأی دیگر کرده‌اند
بر وفاق رأی، تأخیر، مقدّم داشته
بر خلاف نصّ، تقدیم، مؤخّر کرده اند

۷۰۰ـ ذ: در یک جمله: آیا دیانت، انسانیت، شرافت و کرامت انسانی به اسارت غاصبان خلافت درنیامده است؟!

۸۰۰ـ ض: آیا اگر حضرت امیرمؤمنان امام علیّ علیه السلام پس از رحلت (شهادت) حضرت نبیّ گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خط واحد مستقیم الهی: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» سورهٔ انعام: آیهٔ ۱۵۳) را ادامه می‌داده است همهٔ انسانها حتّی کفّار از اسارت کفر و جهالت و انحطاط و ضلالت و... رهایی نمی‌یافتند؟!

۳۰ـ مفاسد تقدیم جهل بر علم و ظلمت بر نور

۹۰۰ـ ظ: آیا تقدیم جاهل بر عالم، ظلمت بر نور، نابینا بر بینا، ضلالت بر هدایت، کفر بر ایمان، شقاوت بر سعادت، انحطاط بر کمال، شرّ بر خیر، و تقدیم نفاق بر اخلاص و... بر خلاف فرمودهٔ خداوند متعال: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» سورهٔ زمر: آیهٔ ۹) و «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَآءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ» سورهٔ فاطر: آیهٔ ۱۹ـ ۲۲) نیست؟

حتّی تقدیم مفضول بر أفضل که ابن ابی الحدید معتزلی در مقدمهٔ شرح نهج البلاغه می‌گوید: «اَلْحَمْدُ للهِ الَّذی تَفَرَّدَ بِالْکَمالِ ـ وَ قَدَّمَ الْمَفْضُولَ عَلَی الْأَفْضَلِ...» ظلم بر حتّی خود مفضول نیست که حدّاقل، إغرای به جهلش می‌شود؟ آیا ظلم بر جامعه نیست که رکود استعداد، و جمود فکرها و... در جامعه پدید می‌آید؟ و آیا ظلم بر نفس علم نیست که مغلوب جهل گردد؟ و صدها مفاسد و مضرّات دیگر...؟؟؟

ابن ابی الحدید معتزلی سر سپردهٔ سقیفهٔ سخیفه ـ منحط‌تر از أشعری ـ توجیه گر جنایات غاصبان خلافت، بر این تقدیم جاهل مفضول یعنی ابی بکر برعالم أفضل عليّ بن ابیطالب علیه السلام حمد و ستایش می‌کند خداوند سبحان را که ابوبکر منحط را بر عليّ علیه السلام مظهر کمال مقدّم داشت، چه اینکه ابن ابی الحدید این تقدیم ـ فاعل قدم ـ را بخداوند سبحان نسبت داده است در حالی که بعقیدهٔ عامّه، امر جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امر خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم نیست، بلکه به امت واگذار شده است، پس باید بگوید: «و قَدَّمَتِ الْأَمَّةُ الْمُسْلِمَةُ، اَلْمَفْضُولَ عَلَی الْأَفْضَلِ»؟ آیا تقدیم مفضول منحط، بر أفضل کامل، جای شکر و ستایش است؟ آیا علمای عامه، یک طلبه مبتدی خود را بر مفتی اعظم خود در چنین امری که از مهمترین امور اسلام و مسلمین بشمار میرود مقدم می‌دارند؟؟؟!!!

آیا این نسبت تقدیم حتی بنابر عقیدهٔ خود عامه، نسبت دروغ به خداوند متعال نیست؟

آیا امروز (سال ۱۴۲۴ هـ ق) پس از گذشت (۱۴۱۴) سال از رحلت (شهادت) رسول خدا ﷺ این جهل بسیط شیطانی بر هشتصد میلیون جهّال عامّه (سنّی) مذهب به جهل مرکّب، حاکم نیست؟

۳۱ـ خطابی به شعار دهندگان بی‌شعور هفتهٔ نکبت

۱۰۰۰ـ غ: ای شعاردهندگان بیشعور هفتهٔ وحدت (نکبت) آیا شما می‌خواهید با چنین جهّال به جهل مرکب، که بصراحت ـ برخلاف مذهب و عقیده خود ـ نسبت دروغ به خداوند سبحان می‌دهند و به هیچ عهد و پیمان الهی ـ چه در اصول دین، و چه در فروع دین ـ و به رسول خدا ﷺ و اهل بیت طاهرینش علیهم‌السلام وفا نکرده‌اند، وحدت ایجاد کنید؟ نه خداوند متعال ما با خدای آنها یکی است چه اینکه خدای آنها شبهای جمعه بر پشت بام‌ها با الاغش فرود می‌آید که خداوند سبحان ما چنین نیست، خداوند متعال در عصمت رسولش ﷺ فرمود: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» سورة النّجم: آیه ۳ـ ۵) عمر بن الخطاب و هم آخورانش در تکذیب آن گفتند: «إِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ لَيَهْجُر» آیا این است هدف مشترک شیعه و عامّه در قرآن کریم که بعضی از سیاستبازان فرومایه خودباخته در هفته نیروهای مسلح در اواخر مردادماه (۱۳۸۲ هش) گفت: «هدف مشترک ما و سنّی فرموده خدا است: « وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۰۳» آیا سنّی‌ها به حبل الله متمسک شده و متفرق نشده‌اند؟! پس این هفتاد و سه ملّت و فرقه از کجا و برای چیست؟ و نه پیامبر ما با پیامبر

آنها یکی است زیرا ما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را معصوم می‌دانیم، و آنها نمی‌دانند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنّي تٰارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتٰابَ اللهِ وَ عِتْرَتي أَهْلَ بَيْتي ...» عمر در رد آن گفت: «حَسْبُنٰا كِتٰابَ اللهِ» و با پیروی از ابلیس لعین، قائل به عدل الهی، و امامت هم که نیستند اختلاف شیعه با عامّه در اَمر اِمامت تنها به این نیست که شیعه امام را معصوم و آنها نمی‌دانند که آن هواپرست نادان فرومایه بلند پرواز بی‌پر بال در نماز جمعه روز نوزدهم ماه مبارک رمضان سال (۱۴۲۴ هـ ق) در تهران گفته است، در حالی که اختلاف بین شیعه و عامّه در اصل امامت است که شیعه انتخاب امام را از ناحیه خداوند سبحان می‌داند، و عامه آن را از ناحیه یک مشت أوباش و اَراذل و نادان و ... می‌دانند و دهها فرق دیگر ... و معاد ما با معاد آنها یکی نیست چه اینکه شرایطی که ما برای روز قیامت طبق آیات و روایات و عقل سلیم قائل هستیم آنها نیستند و در فروع دین نیز، نماز دست بستهٔ آنها غیر از نماز ما، وضوی معکوس آنها غیر از وضوی ما، افطار روزهٔ قبل از اذان مغرب آنها غیر از روزهٔ ما و دیگر فروع دین ما غیر از فروع دین آنهاست؟

آنها تنها در لفظ اسلام با ما وحدت دارند نه در حقیقت آن، چنانچه امروز بیش از (۶) میلیارد بشر بر کره خاکی، در لفظ انسان با هم وحدت دارند نه در انسانیت انسان، چه اینکه اکثر انسان‌ها از انسانیت بدورند و ... آنها حتّی در کلمه اسلام هم با شما وحدت ندارند، زیرا وقتی که در سال (۱۳۸۱ هـ ش) آمریکا به اتفاق انگلیس اعلان حمله به کشور عراق کردند سران کشورهای عربی، سرسپردهٔ سقیفهٔ سخیفه گفتند: اگر آمریکا به یک کشور عربی حمله کند ما راضی نیستیم، و کشور ایران را به عنوان یک کشور

اسلامی هم قبول نکرده‌اند، در حالی که نیروهای آمریکا و انگلیس و اسپانیا و ایتالیا و... از پایگاه نظامی همین کشورهای عربی در آخرین روزهای سال (۱۳۸۱ هـ ش) به کشور عراق حمله کرده و آنرا اشغال کردند، و حزب بعث و رئیس جمهور، صدام حسین را ساقط نموده و نیروهای آمریکا و انگلیس و اسپانیا و ایتالیا و ... برای مدت نامعلومی در عراق مانده‌اند و هم اکنون آنرا در اشغال خود دارند و سران سرسپردهٔ سقیفهٔ سخیفهٔ کشورهای اسلامی نه تنها حرفی نزده‌اند بلکه آنانرا تایید کرده‌اند و یاری هم نموده‌اند.

وقتی هیئت یکصد و بیست نفری به ریاست شیخ اکبر بهرمانی معروف به رفسنجانی به عربستان سعودی سفر کرده‌اند امام جمعه مسجدالحرام در مقابل چشمهاشان گفت: شیعه، مشرک، کافر، نجس و بدتر از یهود صهیونیزم است؟ آیا اینست وحدت به معنی اتحاد علیه دشمن که مزّوران فرومایه القاء و ساده لوحان بی‌معیار، تلقی به قبول کرده اند؟؟؟!!!

۳۲ـ هزینهٔ بسیار سنگین سرسام‌آور برای تشکیل هفتهٔ نکبت:

در این ربع قرن از سال (۱۳۵۸ ـ ۱۳۸۲ هـ ش) میلیاردها تومان بیت المال این ملّت همیشه مظلوم و مملکت به غارت رفته، صرف هفتهٔ وحدت (نکبت) شده، و هر سال، صدها نفر از کشورهای مختلف اسلامی و غیر اسلامی، از به اصطلاح علمای عامّه دعوت شده، کنفرانسها، سمینارها، و میزگردها و ... تشکیل شده و قطع‌نامه‌های بی‌محتوا و اَراجیف و اَباطیل صادر گردیده و شعار بی‌شعور وحدت و برادری سرداده‌اند، ولی در همین کنفرانسها، در وقت نماز، علمای عامّه جداگانه، دست بسته نماز می‌خواندند، و اقتدا به این شعاردهندگان خودباخته و فرومایه نمی‌کردند! حتی در جلسه

شعار وحدت و برادری، وحدت ظاهری را حفظ و اینها را به خواهری بلکه هرگز به کنیزی هم قبول نمی‌کردند و نمی‌کنند؟!

تلخ با تلخان یقین ملحق شود — کی دم باطل قرین حق شود

چه اینکه در ادیان، مذاهب، ملل و نحل شناسی ثابت شده است که اهل باطل در عین اینکه اهل حق را به باطل خود دعوت می‌کنند، اگر اهل حق، دست از حقشان بردارند و میل به باطل کنند، اگرچه وی را می‌پذیرند و برای پیشبرد اهداف شومشان تأییدش میکنند و بوق و کرنا به راه می‌اندازند، ولی در واقع قبولش ندارند، و در باطن خود میگویند: ای فرومایه‌ای خودباخته و ای اسیر هوا و هوس و ... ما از درون خود آرزو می‌کنیم که به حق بپیوندیم تو از حق بسوی باطل، تو از نور بسوی ظلمت، و تو از علیّ علیه‌السلام بریدی و عمری شدی! تو اگر اهل وفا بودی به حقّت وفادار بودی، وقتی به حقّت وفادار نباشی چگونه به باطل وفادار خواهی بود؟!

همانطوری که شیطان، انسان یکتاپرست را به خودپرستی دعوت می‌کند، ولی همین که از خدا پرستی به شیطان پرستی روی آورد، از او بیزاری می‌جوید و می‌گوید: « إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» سورهٔ ابراهیم: آیهٔ ۲۲) و «كَمَثَلِ الشَّيطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ » سورهٔ حشر: آیهٔ ۱۶).

همانطوری که اگر فرزند ناأهلی از اصل و خانواده خویش ببرد و با پدرش مخالفت ورزد، حتی آنهایی که بر اثر دشمنی با پدرش او را به مخالفت با او واداشتند، از درون خود از او بیزاری می‌جویند و نابهنگام

خواهند گفت: وقتی تو به اصل و ریشه و خانواده ات بی‌وفا و مخالفت ورزی، با ما با کمترین تحریکی، بی‌وفا و مخالفت نخواهی نمود؟!

و همچنین اگر مردی از مردانگی خود سقوط کند و زن خو شود، (خوی زنانه پیدا کند) و خود را در ردیف زنها قرار دهد، زنهای عالم او را نخواهند پذیرفت، زیرا شاید کمترین زنی در جهان باشد که در زندگی خود با شوهرش نگوید: اگر من مرد بودم چنان می‌نمودم ولی اگر مردی هرچند پست و نامرد باشد بگوید: چنانچه من زن بودم چنین و چنان می‌کردم، مورد سرزنش همه زنهای عالم قرار می‌گیرد، و این خود یکی از بهترین دلیل برتری مرد بر زن و عدم تساوی مرد با زن است!

مگر آنکه مردانی خوی زنانه پیدا کرده باشند که امروز جامعه ما گرفتار مردان زنان خوی بسیار شده است.

و نیز هر کسی که از مقام برتر خود بکاهد، و در ردیف پست‌تر قرار گیرد، پست ترها او را نخواهند پذیرفت و مورد سرزنش قرارش می‌دهند، چه اینکه همه، در صدد دستیابی به مقام برترند.

به خداوند سبحان سوگند! این را با تمام وجود، و تجربه‌ای که در مدت طولانی (دهسال) در زندان‌های این رژیم ننگین و نکبت بار، پس از انقلاب گرازی به‌دست آورده‌ام و با صاحبان ادیان، مذاهب، مسالک، مرامها، ملل و نحل و ... گفتگوهای فراوانی کردم: هیچ سنّی، شیعه را، هیچ کافر، مؤمن را و هیچ گمراه، هدایت شده و ... را در واقع او را نمی‌پذیرد و دست برادری بسوی او دراز نمی‌کند!

و هزاران پرسشهای دیگر که در این مختصر نگنجد.

۳۳ـ نتایج نکبت بار هفتهٔ وحدت

شما که (۴۰) سال با از دست دادن تلیاردها دلار، حاضر نشده اید با عزت و در موضع قدرت با آمریکا سر یک میز مذاکره بنشینید و مرگ بر آمریکا گفتید و پای آمریکا را به خاورمیانه کشانده اید حالا با عجز و ذلت تقاضای مذاکره می کنید و آمریکا نمی‌پذیرد، چگونه با میلیاردها دلار حاتم بخشی، سر یک میز با سرسپردگان غاصبان خلافت و قاتلان خاندان رسالت، و درندگان حریم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و دشمنان دیرین ایران و ایرانیان که ضرر اعتقادی و اقتصادی، و مادی و معنوی آنها به مراتب بیشتر از آمریکا می‌باشد بر سر یک میز شعار بی‌شعور وحدت و برادری (پست‌تر از کنیزی) می‌نشینید، و آنها در سر همان میز در وقت نماز حاضر نیستند بشما اقتدا کنند، ننگتان باد، سردمداران آنها با خاندان رسالت علیهم السلام که وفا نکردند بدترین ظلم و جنایت در حق آنها علیهم السلام را مرتکب شدند آیا اینها با شما وفا خواهند کرد؟؟؟!!!

خود عدّوت اوست قندش میدهی
وز برون تهمت بهر کس می‌نهی
همچو فرعونی تو کور و کوردل
با عدو خوش، بی‌گناهان را مذلّ
چند فرعونا کشی بی‌جرم را
می نوازی مرتن پُرغُرم را

نان امیر مؤمنان امام علی علیه‌السلام را خورده اید و بدترین خیانت را به ولایت آن حضرت علیه‌السلام کرده‌اید؟ آیا فکر کرده اید که قبل از این چه بوده اید و در این (۴۰) سال چه شده‌اید؟؟؟

نان جو حقّا حرامست و فسوس
نفس را در پیش نِه، نان سبوس

زود بگیرد نمک دیدهٔ آن کس که او
نان و نمک را بخورد، باز نمکدان شکست

رحم بر عیسی کن و بر خر مکن
طبع را بر عقل خود سرور مکن

اندک اندک راه زد سیم و زرش
مرگ و جسک نوفتاد اندر سرش

خواجه میگرید که ماند از قافله
خنده‌ها دارد از این ماندن خرش

عشق را بگذاشت و دُم خر گرفت
لاجرم سرگین خر، شد عنبرش

ملک را بگذاشت بر سرگین نشست
عاقبت شد خرمگس سرلشگرش

از پی ردّ و قبول عامه خود را خرمساز
زانکه نبود کار عامی جز خری یا خرخری

بقول دشمن، پیمان دوستی بشکستی

ببین که از که بریدی و با که پیوستی

۳۴ــ دشمنی عمر با ایرانیان، و زدن گردن بلند قدهای ایرانی:

روایات بسیاری را شیعه و عامّه در منابع معتبرهٔ نزد خود نقل کرده‌اند که: عمر بن الخطاب دشمنی عجیبی با ایرانیان داشته است، و بارها دشمنی خود را به حضرت سلمان فارسی ابراز می‌کرده است و ما بعضی از روایات فریقین را در تفسیر کبیر (البصائر: ج ۴۰، ص ۳۲۲ ـ ۳۳۵) و (ص ۵۷۱ ـ ۵۷۴) نقل کردیم.

این دشمنیها دارای علل مختلفی بوده است که ذکر آنها در این مختصر نشاید، و ما جهت رعایت اختصار تنها به ذکر دو علت بطور بسیار فشرده در اینجا اشاره میکنیم:

اوّل: آنکه زمانی که آیهٔ کریمهٔ: «وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ» سورهٔ محمّد صلی الله علیه و آله : آیهٔ ۳۸) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن ایرانیان نازل گردیده است، بعد از آنکه اکثر آیات این سورهٔ مبارکه مخصوصاً دو آیهٔ: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ» ـ

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ» (سورهٔ محمد صلی الله علیه و آله: آیهٔ ۲۲ـ۲۳) درباره غاصبان خلافت و بنی امیه و بنی العباس نازل شده است که اگر این غاصبان خلافت و سرسپردگان آنها برای چند روز

حکومت ننگین خود دست از خاندان رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله بردارند، قوم ایرانی با روی آوردن به مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این دین را حفظ خواهند کرد، عمر بن الخطاب بر دشمنی خود بر ایرانیان افزود و ما روایات وارده شیعه و عامّه در این باب را در تفسیر کبیر (البصائر: ج ۳۹) در بحث «النزول» از (ص ۱۶ ـ ۲۶) و در بحث روایی از (ص ۴۲۰ ـ ۴۶۷) و در بخش معارف تحت عنوان «عمر بن الخطاب و حبط أعماله» از (ص ۵۴۶ ـ ۵۵۰) و در همین بخش (ص ۵۷۳ ـ۵۹۳) آورده ایم مراجعه شود.

دوم: آنکه (۳) لو کس حرامزادگی عمربن الخطاب را در بحث (نسب و هویت عمر بن الخطاب) همین کتاب (ص ۲۱۳ ـ ۲۱۷) خوانده‌اید، و در روایات متواتره از فریقین ثابت شده است که ولدالزنا دشمن مولای متقیان امام عليّ مرتضی علیه السلام خواهد بود، بدون تردید کسی که دشمن حضرت امیرمؤمنان امام عليّ علیه السلام باشد قطعا دشمن شیعیان آن حضرت علیه السلام خواهد بود که ایران افتخار آنرا داشته و دارد، چه کسی ولدالزناتر از عمر نشان دارید که دشمن ایرانیان باشد؟

و اَمّا اهداف شوم عمر بن الخطاب را در کتاب (فلسفه تاریخ مازندران، ایران و جهان ...، ج ۳) تفصیلا بیان کردیم.

ما در اینجا به ذکر نقل تاریخی می‌پردازیم که مورخان بزرگ شیعه و عامّه و غیر مسلمان نیز نقل کرده که از جملهٔ تواریخ (تاریخ ده هزار ساله ایران: ج ۲، ص ۲۳۲ – ۲۳۵ – چاپ چهاردهم) پس از کلام نویسندهٔ انگلیسی در کتاب (تاریخ عرب و اسلام: ص ۷۸ – ۷۹) که: «نخستین پادشاه خاندان اموی مردی محیل و بی‌وجدان و بی‌عاطفه بوده است، او برای حفظ مقام

خویش از هیچ جنایتی روگردان نبود، کشتن و سربریدن از کارهای عادی او به شمار می‌آمد» ـ آمده است: «در دوران خلافت هیچ یک از خلفا، ایرانیان به اندازهٔ زمان معاویه جور و ستم ندیدند. امویان اصولاً از ایرانیان تنّفر داشتند، چنانکه در آغاز پیدایش اسلام و محبوبیت سلمان در نزد پیامبر، ابوسفیان درصدد برآمد تا او را از میان بردارد، هنگامی که معاویه بر خلافت استیلا یافت، سیاست خشن ضد ایرانی خود را از دو جهت و نظر به مورد اجرا گذاشت: یکی اینکه با نابودی ایرانیان، تیغ بُرّان‌هاشمیان را کند سازد و دیگر آن که قدرت اصول اسلام و نگهبانان و حافظان قرآن را به ضعف بکشاند، و برای اجرای این سیاست ویرانگر هیچ کس شایسته از برادر خونخوار و ستم پیشه‌اش زیاد نبود.

همانطور که پیش از این گفتیم، زیاد نخست از یاران علیّ علیه السلام وهواخواه ایرانیان، و مدتی نیز حکمران فارس بود و با توجه به این پیشینه، ایرانیان مسلمان شده را به خوبی می‌شناخت. از این رو هنگامی که زیاد به حکومت عراق و ایران رسید، معاویه فرمانی را که در مورد قتل و آزار مسلمانان ایران صادر کرده بود، به طور محرمانه نزد وی فرستاد و یادآور شد که پس از خواندن و به خاطر سپردن مفاد فرمان مزبور، آن را از میان برده تا به دست دشمنان نیفتد.

نویسندهٔ مشهور مورد اشاره رئیس دفتر معاویه و یکی از پیروان علیّ علیه السلام بود. وی از نامهٔ محرمانه نسخه‌ای برداشت و به ابان پسر سلیم، تسلیم کرد. (لسان الملک سپهر مورخ نامی ایران متن این نامه را در تاریخ خود ثبت کرده است.) واینک فرمان محرمانه معاویه به ترجمه شادروان جواد فاضل:

۳۵ـ چرا عمر بن الخطاب دشمن‌ترین دشمنان ایران و ایرانیان در تاریخ بوده است؟

«قوم ایرانی که به نام موالی در میان ملت اسلام به سر می‌برند، جز با سیاست عمربن‌الخطاب[1] اداره شدنی نیست. این ملت را باید اسیر کرد، باید ذلیل کرد. این ملت را به همان روشی که عمر می‌کوبید، باید طوری کوبید که هرگز نتواند سر بلند کند. گوش کن! برنامه تو در برابر ایرانیان باید چنین باشد:

۳۶ـ سرکوبی ایرانیان، طبق فرمان عمربن الخطاب:

۱ـ**تازیان** (عرب) حق دارند با زنان ایرانی ازدواج کنند،ولی ایرانی‌ها از این حق محرومند، زیرا عرب باید از خانواده‌های ایرانی ارث ببرد، ولی ایرانیان چنین حقی ندارند.

۲ـ **از جیرهٔ آنها** که حق عمومی ملت است، تا می‌توانی کسر کن.

۳ـ **در تقسیم** خوار و بار و ارزاق، تا می‌توانی از سهم آنها ببرو فقط نان بخور و نمیری به آنها بده.

۴ـ **در جبهه جنگ**، صَفِ مُقَدَّم و سِپر حملهٔ نخست دشمنان را از ایرانیان گذار تا طعمه حمله‌های تازه نفس دشمنان قرار گیرند.

۵ـ **در جنگ‌ها**، کارهای بدنی سخت، صاف کردن راه‌ها، کندن موانع و هر کار دشوار و طاقت فرسا را به آنان واگذار.

۱.عمر دستور داد ریسمانی به طول ۱۱۲ سانتیمتر آماده کنند و هر ایرانی را که قدش از آن ریسمان بلندتر بود بزنند.

۶ـ ایرانی هر قدر هم که صالح و پرهیزگار و دانا باشد، حق امامت جمعه را بر مسلمانان در نماز ندارد.

۷ـ ایرانی هر چند پاک و شریف و فداکار و مومن به اسلام باشد، نباید بر عرب برتری داشته باشد.

۸ـ ایرانی نباید در صف اَوّل نمازگزاران قرار گیرد.

۹ـ ایرانی را به هیچ وجه برای فرمانروایی و پاسداری مرزها نفرست.

۱۰ـ هیچ ایرانی حق حکومت بر شهرها را ندارد.

۱۱ـ ایرانی هرچند فقیه و عالم باشد، حق داوری و قضاوت را ندارد. (ابراز عقیده از اینجا ناشی می‌شود که معاویه از تفاهم دیرین میان‌هاشمیان و ایرانیان خبر داشته است.)

برادر! به جان خودم سوگند، اگر عمر و ابوبکر کرسی خلافت را نمی‌ربودند، امروز ما و ملت اسلام در جنگ‌هاشمیان و ایرانیان خوار و زبون بودیم. اکنون خلافت در چنگ ما است و بر توسن آرزو سواریم، ولی باید بدانیم که: «نژاد ایرانی دشمن حکومت و قدرت امویان است.».

«اگر امید داشتم که آنچه می‌گفتم اجرا می‌شد اجرا می‌شد، مقرر می‌داشتیم که نژاد ایرانی در برابر قوانین اسلام با تازیان مساوی نباشد. مثلا اگر یک ایرانی یک نفر تازی را می‌کشت او را شدیداً محکوم می‌ساختیم، ولی چنانچه یک عرب یک نفر ایرانی را می‌کشت، قاتل او را معاف می‌کردم و دیهٔ او را نصف می‌نمودم. ولی جهد کن تا ایرانیان را ذلیل کنی،به ایرانیان توهین کنی، آنان را از دستگاه ادارات دور کنی و در رتق و فتق امور، از آنان کمک نخواهی و به خواست‌های آنان بی‌اعتنا باشی. اگر گذاشته بودی

که عمربن الخطاب قتل اعاجم را آغاز کند،کار او برای ما سنّتی ثابت و استوار بود».

ظاهراً منشأ این زشتی و فرومایگی آن بود که خداوند در قرآن کریم به پیامبر خود چنین دلگرمی داده بود: «اگر تازیان از تو روی برتافتند، نگران مباش. ما قوم عجم را که یارانی وفادار و مهربانند، به یاری تو خواهیم فرستاد. اینان در راه نگهداری اسلام از هیچ مشکلی نمی‌هراسند و ما این فضیلت را به آنان بخشیده‌ایم.» علی‌ؑ نیز در دوران خلافت عمر، به وی چنین فرموده بود: «به همان ترتیب که بر ایرانیان تاختیم (تاختید) آنان نیز برای نجات اسلام از فساد تازیان،با شمشیرهای آخته هجوم خواهند آورد و همچون شیران شرزه، دشمنان اسلام را از دم تیغ بی‌دریغ خود خواهند گذرانید و کسی از دشمنان اسلام و خدا نخواهد توانست از چنگ ایرانیان برهد.»

۳۷ـ از شاه اسماعیل صفوی درس مذهب و دین داری بیاموزید!

براستی!اگر بر اثر حبّ جاه، مقام، ریاست، شکم، شهوت و شهرت و ... توفیق درک حقایق دین مبین اسلام و مذهب حق شیعهٔ امامیهٔ اثنی عشریه و معارف عالیهٔ قرآن کریم را ندارید، حداقل، تاریخ قابل درک و همه فهم، نه چندان دور را بخوانید یا برای شما که وقت ندارید بخوانند، که شاه اسماعیل صفوی متولد (۸۹۲ هـ ق) وقتی در سن پانزده سالگی، در سال (۹۰۷ هـ ق) در تبریز تاج شاهی بر سر نهاد، گفت: وحدت تنها در سایهٔ یک مذهب امکان پذیر است، و آن یک مذهب، تنها مذهب حق شیعهٔ امامیهٔ اثنی عشریه است، و آنرا مذهب رسمی ملت کشور پهناور ایران اعلان کرد و با نام مبارک

علي علیه السلام نفوذ عثمانی‌های عامه (سنّی) مذهب متعصّب را که قدرتش در آن زمان بیش از قدرت آمریکا در این زمان بوده است از کشور ایران ساقط کرد، و با گفتن: «یا عليّ مدد» به توسعهٔ کشور ایران پرداخت و نیک پیروز شد، و به اهداف بلندی دست یافته است، مورخ اندیشمند، حسین عمادزاده در کتاب (تاریخ مفصل ایران: ص ۹۵۳) می‌نویسد:

«شاه اسماعیل تصمیم گرفت که (مذهب شیعه را) مذهب رسمی ایران کند، و اعتقاد به سایر خلفا را از افکار ایرانی براندازد، علمای شیعهٔ تبریز از این اقدام بسبب قرب جوار با سنّی‌ها بیمناک شدند، و شاه اسماعیل را از کثرت اهل تسنن آنجا ترسانیدند تا شاید، خطبهٔ تشیّع را نخواند، ولی پادشاه صفوی چنین جواب داد که مرا به این کار مامور کرده‌اند و خدای عالم با ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است، و من از هیچیک بیم ندارم وبتوفیق الهی پیشرفت می‌کنم، و اگر رعیت حرفی بزند و سدّی بسازد او را با شمشیر پاسخ می‌دهم، و کسی را در این راه زنده نمی‌گذارم.

شاه اسماعیل روی این تصمیم تاجگذاری کرد، و به تمام حُکّام بخشنامه نمود که باید مجری نیّات او باشند و به خطباء امر کرد که خطبه بنام امام زمان روحی له الفدا بخوانند و کلمهٔ «اَشْهَدُ اَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ الله» را تصریحا به زبان آورند و «حَيَّ عَلىٰ خَيْرِ الْعَمَلِ» را بجای خود بگویند، و هر کسی اعتراض کند یا سخنی برخلاف گوید با شمشیر جواب دهند».

عماد زاده در (ص ۹۵۴) می‌نویسد: «اکنون برای آنکه سلیقه و سبک انشاء و عقیدهٔ شاه اسماعیل و روش سیاسی او معلوم گردد، فقط یک نامه از او برای نمونه درج می‌نمائیم:

۳۸ــ نامۀ شاه اسماعیل به شیبک خان:

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الله سبحانه

یا علیّ مدد ـ أبوالمظفر سلطان شاه اسماعیل بهادر

اَلْحَمْدُلله عَلٰی نَعْمٰآئِهِ، وَ تَرادَفِ آلاٰئِهِ یٰا عَلِیّ مَدَد

بنام آن پروردگاری که دلاوران در میدان کبریای او قدوم از سر ساخته‌اند، و شاهبازان بلند پرواز عقل و ادراک در أقصای فضای او پر انداخته و ذهن تیزبین فکر از حکمت اقتدار قدرش شناخته.

هر چه آن بر هم نهاده دست حرص و فهم و فکر

کبریایش سنگ بُطلان اندرو انداخته

در دبیرستان علم لایزالش عقل کل

هم چو طفلی در بغل لوح بیان انداخته

(شاه اسماعیل این بیت را در یکی از نامه‌های خود به سلطان سلیم خان عثمانی هم نوشته است.)

عمادزاده در (ص ۹۵۵) از قول شاه اسماعیل نقل می‌کند که او در این نامه نوشت: «یا علی مدد ـ مقصود از این مقدمات آنکه بعضی از امرای ذوی الاعتبار چون نظام الدین دده بیک، و شجاع الدین لله بیک را با مردم انبوه و لشکر از قراباغ به دیار بکر فرستاده بودیم بر سر علاءالدوله ذوالقدر که رفع او نمایند ـ علاء الدوله مذکور، ایشان را غافل ساخته و شبیخون زده و پراکنده کرده با قریب سیصد هزار مرد از آب فرات گذشت، چون خبر به ما رسید بخاطرم آمد که بخت از او برگشته که بزرگان گفته‌اند:

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات

با آل علی هر که درافتاد برافتاد

پس با عَوْن و یاری حق تعالی علی الصباح چهارشنبه با چهارده هزار مرد نامدار جرّار نیز گذار که:

گر عنان ظفر بجنبانند   باز دارند چرخ را ز مدار

به فتح و فیروزی سوار شدیم، میان ما و أعدا چهل فرسنگ بود، یا علی مدد صباح پنجشنبه هنوز آفتاب لرزانی سر از دریچه ظلمانی بیرون نیاورده بود که از آب فرات گذشتیم، و سر راه بدان نامردان گرفتیم، و دوازده هزار مرد به عشق دوازده امام جدا کردیم، و از دوازده جانب درآمدیم،و دلاوران در میدان به فریاد و فغان همه را ورد زبان آنکه: یا علی مدد:

ز مشرق تا به مغرب گر امام است   علی و آل او ما را تمام است

عمادزاده در (ص ۹۵۲) می‌نویسد: «و در مدت کمتر از ده سال بر تمام سرتاسری ایران سلطه یافت، و در سن (۲۳) سالگی بود که سلطان کشور پهناوری به عرض و طول زمان ساسانیان بلکه افزونتر گردید،زیرا عراق امروز و افغانستان امروز و قسمتی از پاکستان امروز هم با تمام سواحل خلیج فارس به ایران متعلق و در زیر سلطه و نفوذ شاه اسماعیل اَوّل درآمد».

آری: به خداوند سبحان امیرمومنان امام علی علیه السلام سوگند! تنها با یاعلی مدد راستین می‌توان خیبر قدس و همه خیبرها را فتح کرد.

چه نیکو گفت ناصر الدین شاه:

بیشهٔ ایجاد رب العالمین یک شیر داشت
از برای دشمنان مصطفی شمشیر داشت
مادر گیتی نزادی در جهان مثل علیّ
آسمان در ترکشش گویا همین یک تیر داشت

سال (۱۳۸۰ هـ ش) را از یکسو، سال امیرالمُؤمنین امام عليّ عليه السلام اعلان کردن، و از سوی دیگر، علمای راستین شیعه را سرکوب کردن و دست خواری و ذلّت بسوی سرسپردگان غاصبان خلاف دراز کردن و سر میز وحدت با آنان نشستن، و نیز سال (۱۳۸۱) را از یکسو سال امام حسین عليه السلام اعلان نمودن و از سوی دیگر عزاداران سرور آزادگان را در خیابان چهارمردان شهر مقدس قم زیر باتون گرفتن و مانند اینها، یا از روی جهالت عمدی، یا مزورانه و تحمیق افراد نادان و... است.

آنچه تو کردی با خود هیچ نابینا نکرد　　در میان خانه گم کردی صاحب خانه را

۳۹ــ روش شاه اسماعیل صفوی در ترویج مذهب شیعه:

خداوند متعال خطاب به برترین رسول و خاتم پیامبرانش صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید: «اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» سورهٔ نحل: آیهٔ ۱۲۵).

یعنی: ای رسول ما! مردم را با حکمت و پند و اندرز نیک به راه خداوند متعال دعوت نما، و در صورت عدم پذیرش آنها، از این راه، از بهترین طریق جدال (با دو منطق عقل و دین)، آنها را به پذیرش حق و حقیقت فرا خوان.

و فرمود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» سورهٔ حدید: آیهٔ ۲۵).

یعنی: هر آینه ما رسولان خود را با اَدلّهٔ روشن برای هدایت انسان‌ها فرستادیم، و بر آنان کتاب آسمانی و معیار عدل (سنّت) را نازل کردیم (که آنان هرگز از کتاب و سنّت جدا نبودند) برای آنکه مردم با ایمان و عمل به آن دو، تمام ابعاد زندگی خود را بر اساس عدل و داد استوار سازند، و حدید (آهن) را نیز در طول (کتاب و سنت) نازل کردیم که در صورت تخلّف از آن دو با حدید (شمشیر و مانند آن) مجازات شوند، البته آهن فقط برای مجازات نیست، بلکه در آن منافع زیادی در ابعاد زندگی برای مردم خواهد بود، و این کتاب و سنّت، و در طول آن، حدید برای هدایت بشر از آن جهت فرستاده شده است تا معلوم گردد که چه کسی دین خدا و رسولانش علیهم السلام را در زمان فترت بین آنان، یاری می‌کند، البتّه خداوند متعال بسیار قوی، و غالب بر همه امور جهان است.

مورخان بزرگ نقل کرده‌اند، و ما تفصیل آنرا در کتاب بی‌نظیر در باب خود: (فلسفهٔ تاریخ مازندران، ایران و جهان یا تفسیری از اسرار دو نظام طبیعت و شریعت: ج ۳ـ در شرح حال شاه اسماعیل اَوّل صفوی) آورده ایم که إجمالش چنین است:

شاه اسماعیل موسوی صفوی در تبلیغ دین مبین اسلام، و ترویج مکتب نجات بخش اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین طبق

دستور قرآن کریم و سنّت رسول خدا ﷺ و روش فرمانروایان دادگر عمل می‌کرد، وی پس از رسیدن به تخت و تاج به اصلاح اعتقادی مردم پرداخت زیرا وی سخت بر این عقیده بود که تا اعتقاد افراد اصلاح نگردد، اقتصاد جامعه،اصلاح نمی‌شود چه اینکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَآءِ وَالْأَرْضِ» سورهٔ اعراف:آیهٔ ۹۶)

یعنی: و اگر مردم روستاها و شهرها ایمان به خداوند متعال می‌آوردند وراه تقوی را در پیش می‌گرفتند، هرآینه ما درهای برکات خود را از آسمان وزمین به روی آنان می‌گشادیم و آنها را غرق در نعمت‌های خود می‌کردیم.

از اینرو شاه اسماعیل صفوی، خود با صاحبان ادیان و مذاهب و ملل و نحل بحث و منازعه می‌کرد که از جملهٔ آنها وی: وارد مدارس عامّه ـ به اصطلاح غلط ـ سنّی مذهب‌ها می‌شده است و با طلاب و مدرسان و علمای آنها با دو منطق عقل و دین بحث و منازعه می‌کرد، و آنان را به حقیقت دین مبین اسلام و مکتب نجات بخش خاندان رسالت علیهم السلام و مذهب حق شیعه امامیه اثنی عشریه دعوت می‌نمود که از جملهٔ آنها: سفری به کرمان نمود که در آن مدارس متعددی برای عامّه بود، وی در یکی از روزهای درسی وارد بزرگترین مدرسه آنها شد، و طلاب آنرا در حیاط مدرسه به صف کرد و گفت:

۴۰ـ بحث بسیار آموزندهٔ شاه اسماعیل با طلّاب مذهب عامّه:

در این مدرسه چند نفر طلبه درس می‌خوانند؟ گفتند: سیصد نفر. گفت: این سیصد نفر با توجه به مراتب درسی، چند نفر، استاد دارند؟ گفتند: بیست نفر. فرمان داد تا تمام بیست استاد را در آنجا حاضر کنند، وقتی حاضر شدند همهٔ آنها را در جلو صف طلاب، به صف کرد و به آنها گفت: بزرگترین شخصیّت علمی شما در کرمان چند نفرند: گفتند: سه نفر، دستور داد تا هر سه نفر را در آنجا حاضر نمایند، و چون حاضر شدند، آنها را در جلو صف اساتید به صف کرد و دو آیهٔ نحل: ۱۲۵) و حدید: ۲۵) را تلاوت نمود و خطاب به سیصد طلبه کرد و فرمود: آیا شما در کتاب‌هایتان خوانده و یا از اساتید خود شنیده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اِنَّ اُمَّتي سَتَفْتَرِقُ بَعْدي عَلىٰ ثَلاثٍ وَسَبْعينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ ناجِيَةٌ وَ الْباقُونَ فِي النّارِ»؟ گفته اند: هم خوانده و هم از استادان خود شنیده‌ایم.

آنگاه شاه اسماعیل خطاب به استادان صف دوم کرد و گفت: آیا به نظر شما این روایت صحیحه است یا مردوده می‌باشد؟ همه گفتند: این روایت از روایات متواتره محسوب می‌شود. سپس خطاب به علمای صف اول کرد و گفت: آیا عليّ و فاطمه و حسن و حسین از امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بوده‌اند؟ یا نبوده‌اند؟ هر سه نفر گفتند: قطعاً بوده‌اند. گفت: آیا آنها فِرْقهٔ ناجیه بوده‌اند؟ یا از اَهل آتش؟ گفتند: قَطْعاً ناجیه بوده‌اند. گفت: آیا ابوبکر و عمر و عثمان و پیروان آنها هم از فرقهٔ ناجیه بوده‌اند؟ یا از آن هفتاد و دو فرقه دیگر؟ همهٔ آنها ساکت شدند.

شاه اسماعیل گفت: اگر آنها از آن هفتاد و دو فرقهٔ اهل آتش هستند، پس چرا شما هنوز دم از آنها می‌زنید و تفرقهٔ در میان اُمّت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را که به وسیلهٔ آنان به خاطر رسیدن به خلافت و ریاست پدید آمده است اِدامه می‌دهید؟ و چرا خود را به آتش آنها می‌سوزانید؟؟؟!!!

آنگاه شاه اسماعیل شمشیر خود را از غلافش بیرون آورد و گفت: اکنون شما مخیّر بین سه اَمر هستید: **۱ـ** یا جواب منطقی این روایت را بدهید! **۲ـ** یا ولایت و خلافت بلافصل خاندان رسالت علیهم السلام را بپذیرید و از غاصبان خلافت برائت جویید! اختلاف را به کنار اندازید و یک امّت واحده و اهل بهشت شوید. **۳ـ** وقتی تسلیم منطق عقل و دین نمی‌شوید با این شمشیر گردن همهٔ شما را در اینجا خواهم زد.

۴۱ـ اعتراف علمای عامه به حقّانیّت مذهب شیعه:

هر سه نفر از علمای تراز اول، اعتراف به حقّانیت مذهب شیعه، و برآئت از غاصبان خلافت نمودند.

پس از آنان، اساتید بیستگانه اقرار نمودند و مستبصر شدند و از غاصبان خلافت برآئت جستند، سپس سیصد نفر طلبهٔ صف سوّم، ولایت خاندان رسالت علیهم السلام را پذیرفته و از غاصبان خلافت، برآئت جستند.

شاه اسماعیل دستور داد تا طبق مذهب حق شیعه، مدارس اِداره شوند، و آنان طبق آن عمل نمایند، سپس از مدرسه خارج شد. و چون شاه اسماعیل از مدرسه بیرون رفت، طلاب و اساتید به علمای تراز اَوّل گفتند: چرا شما به زودی اعتراف به حقّانیت مذهب شیعه، و برآئت از خلفای ثلاثه جستید؟ گفتند: **اولا:** ما در مقابل دو منطق عقل و دین جوابی جز اقرار نداشتیم. و **ثانیاً:**

ما خود از ابوبکر و عمر و عثمان عالِم‌تر و باسوادتر هستیم، عالم، خود را فدای جاهل نمی‌کند. **ثالثاً:** آنها برای ریاست و حکومت، غصب خلافت کرده‌اند، ما چرا خود را برای آنها به کشتن بدهیم**!** و **رابعاً:** از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: شقي و بدبخت کیست؟ فرمود: کسی که دین خود را به دنیایش بفروشد. پرسیدند أشقی (شقی‌تر از شقی، بدبخت‌تر از بدبخت) کیست؟ فرمود: کسی که دینش را به دنیای دیگران بفروشد. غاصبان خلافت برای خلافت و ریاست دنیا، دینشان را فروختند و ریاست کردند و رفتند،؛ چرا ما دینمان را برای ریاست دنیای آنها بفروشیم و خَسِرَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةُ گردیم؟**!**

۴۲ـ تنها راه رهایی جوامع بشری از گرداب ضلالت و جهالت چیست؟ خواب مرگ عمربن الخطاب:

بدون تردید**!** باغصب خلافت، بیش از چهارده قرن از رحلت (شهادت) رسول خدا صلی الله علیه و آله تا کنون (۱۴۲۴ هـ ق) از سوی سقیفهٔ ملعونه بر کل جوامع بشری، بدترین ظلم و ستم، و زشت‌ترین إجحاف و إهانت شده است، چنانچه بخواهند از این انحطاط و نکبت،و از إسارت ضلالت و جهالت و ... طولانی رهایی یابند، تنها راهش آنست که: همه با وحدت در یک توحید کلمه، همآنند کلمهٔ توحید مرکّب از دو کلمهٔ برآئت و ولایت: برآئت از غاصبان خلافت لعنهم الله، و ولایت به اَهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین به وحدت برسند. که خداوند متعال همهٔ مسلمانان را به آن امر فرموده است: « وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۱۰۳).

۴۳ـ فلسفه و حکمت جشن عیدالزهرا، سلام الله علیها چیست؟

این است فلسفهٔ فلسفه و حکمت حکمت عیدالزهرا سلام الله علیها در اَیّام نهم ربیع الاول که از شب نهم آغاز و تا چند روز ادامه دارد، **نهم ربیع الاول** در عین اینکه، عیدالزهرا سلام الله علیها محسوب می‌گردد و مجالس جشن و سرور برگزار می‌شود باید در این مجالس جشن و سرور که به مناسبت به درک رفتن معیار ناپاک‌ترین ناپاکان جهان، و الگوی حرام زاده‌ترین حرام زادگان عالَم، و اسوهٔ جنایت کارترین جنایتکاران تاریخ بشریت معیار هتاک‌-ترین هتاکان، و الگوی دشمن‌ترین دشمنان و اسوهٔ ستمکارترین ستمکاران و ... بر خداوند قهّار و رسول خدا و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و جوامع بشری یعنی عمر بن الخطاب برگزار می‌گردد، ظلمها، ستمها، خیانتها، جنایتها، هتاکیها، اهانتها، کفرها، نفاقها،دشمنی‌ها و مخالفت‌های غاصبان خلافت و سرسپردگان آنها از یکسو، و حَسَب و نَسَب عمربن الخطاب، عقل منفصل شیطانی اَبی بکر بدرستی بازگو شود، تا هیچگاه هویت، و جنایاتشان و ... فراموش نشوند، و با شعار باشعور قطعنامهٔ توحید، کلمه مانند کلمهٔ توحید مرکب از برآئت و ولایت: لعنت مدام بر غاصبان خلافت ، و صلوات بی‌پایان بر خاندان رسالت پایان یابد.

۴۴ـ برترین خاندان رسالت از دیدگاه حکیم فردوسی:

حکیم فردوسی در شاهنامه می‌گوید:

بگفتـــــــار پیغمبـــــــرت راه جـــــــوی

دل از تیرگـــــی‌هـــــای بـــــدین آب شـــــوی

چه گفت آن خداوند تنزیل وحی
خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علیّ‌ام در است
درست این سخن گفت پیغمبر است

گواهی دهم کاین سخن را ز اوست
تو گویی دو گوشم بر آواز اوست

منم بندهٔ اهل بیت نبیّ
ستایندهٔ خاک پای وصیّ

اگر چشم داری به دیگر سرای
به نزد نبیّ و وصیّ گیر جای

گرت زین بد آید گناه من است
چنین است و این رسم راه من است

بدین زادم و هم بدین بگذرم
چنان دان که خاک پی حیدرم

ابا دیگران مر مرا کار نیست
جز این در مرا هیچ گفتار نیست

نبیّ و علیّ دختر و هر دو پور
گزیدم وزان دیگرانم نفور

دلت گر به راه خطا مایل است
تو را دشمن اندر خود دل است

هـر آنکس کـه در دلـش بغـض علـیّ اسـت

از او خـوارتر در جهـان زار کیسـت؛

۴۵ـ خواب مرگ بر عمربن صهّاک

دمیری (۸۰۸ ـ ۷۲۴ هـ ق) از مشاهیر عامّه (سنّی مذهب) در کتاب (حیاة الحیوان: ج ۱، ص ۴۹۲ ـ در لفظ ـ الدّیک) نقل کرده است که «عمر بن الخطاب، شب جمعه، خواب دید که خروس سرخ رنگی، او را با نوک خود یک یا دو یا سه بار زده است، عمر (که جهل محض بود و بقول خودش: زنهای پشت پرده از او داناترند) خواب را برای أسمای بنت عمیس نقل کرد و تعبیرش را از او خواست، أسماء گفت: تو را یک مرد عجمی خواهد کشت، و خواب عمر بن الخطاب روز ششم تعبیر شد و روز چهارشنبه به دست ابولؤلؤ فارسی بقتل رسید».

روحت شاد ای جوانمرد باغیرت ایرانی که دل هر کسی که بهره ای از انسانیت برده را شاد کردی.

هـر کـس بـه کسـی نـازدو مـاهم بـه کسـی

سـنی بـه عمـر نـازدو مـاهم بـه علـیّ

خداوند متعال می‌فرماید: «یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» سورهٔ اسراء: آیهٔ (۷۱).

جاذبـه جنسیّتسـت اکنـون بـه بـین

کـه تـو جـنس کیسـتی از کفـر و دیـن

گر بـــه هامـــان مـــایلی هامـــانیی

ور بموســـی مـــایلی ســـبحانیی

۴۶ـ نگاهی کوتاه به زندگی پرماجرای ابولؤلؤ باغیرت ایرانی:

از اینکه عمربن الخطاب خواب دید که خروس سرخ رنگی او را چند نوک زد و خود نتوانست خوابش را تعبیر کند، و از زنی بنام أسماء بنت عمیس پرسید، و او خوابش را تعبیر نمود که مرد عجمی تو را خواهد کشت چه اینکه خروس در خواب به مرد باغیرت تعبیر می‌شود.

خروس دارای صفات بسیار پسندیده‌ای است که از جمله آنها غیرت و مردانگی است، روایات دربارهٔ خروس بسیار است، و ما در اینجا به ذکر تنها یک روایت اکتفاء می‌کنیم:

مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب (وسائل الشیعة ـ کتاب الصلاة ـ باب ۱۴ ـ از ابواب المواقیت ـ حدیث ۴) از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پنج خصلت را از خروس بیاموزید: ۱ـ محافظت بر وقتهای نماز (نمازها را در وقتهای فضیلت خود بخوانید.) ۲ـ غیرت و مردانگی و حفظ ناموس. ۳ـ سخاوت. ۴ـ شجاعت. ۵ـ زیادی نکاح.

۴۷ـ چرا ابولؤلؤ عمربن صهّاک را کشت؟

محدّثان، مورخان و سیره نویسان فریقین: در ایرانی بودن ابولؤلؤ، و انگیزهٔ کشتن او عمر بن الخطاب را، و کیفیت قتل و گریختن از مدینه و آمدن به ایران اختلاف نظر دارند که نقل همه آنها در این مختصر نگنجد، مرحوم

محدث عظیم الشأن حاج شیخ عباس قمی در کتاب معتبر (الکنی و الألقاب: ج ۱، ص ۱۴۷) می‌نویسد: أبولؤلؤ، اسمش فیروز، ملقب به باباشجاع الدین، ایرانی و اهل نهاوند و در مدینه به دنیا آمده، و برادر ذکوان، عالم مدینه بوده است.

ابولؤلؤ، در یکی از جنگهای ایران و روم به دست رومیان اسیر شد، و پیش از سال (۲۱ هـ ق) مسلمانان او را از رومیان به اسارت گرفتند، دلیل بر اینکه ایرانی و اهل نهاوند بود، اینست که وقتی اسیران نهاوند را در سال (۲۱ هـ ق) به مدینه آوردند، وی به هیچ کودکی از آنها نمی‌رسید مگر اینکه دست نوازش بر سر آن کودک می‌کشید و گریه میکرد و می‌گفت: عمر جگر مرا پاره کرد، زیرا عمر بن الخطاب هر روز دو درهم خراج و مالیات از من می‌گیرد . در حالی که از قنفذ بخاطر مساعدتش با عمر در حمله به خانهٔ فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها خراج نمی‌گیرد.

این مقدار خراج بر او زیاد و سنگین بود، روزی نزد عمر آمد و بعنوان تظلّم گفت: این مقدار خراج روزانه بر من زیاد و سنگین است؟! عمر به او گفت: این خراج برای تو زیاد نیست زیرا شنیدم تو مرد صنعتگر ماهری هستی که می‌توانی آسیاب را با باد بچرخانی، ابولؤلؤ به عمر گفت: باشد من سنگ آسیابی را برای تو با باد به چرخش در خواهم آورد که همواره تا روز قیامت بچرخد، و یا آسیابی را برای تو بسازم که داستانش زبانزد اهل شرق و غرب عالم گردد، عمر گفت: این غلام مرا تهدید می‌کند، اگر من کسی را با تهمت میکشتم، حتما این غلام را بقتل می‌رساندیم. پس از چندی ابولؤلؤ، عمر بن الخطاب را بقتل رسانید.

مرحوم حافظ رجب بَرسی جلّی در کتاب (مشارق أنوار الیقین فی حقایق کشف أسرار امیرالمؤمنین علیه السلام - در باب تتمهٔ اسرار حضرت امیرمؤمنان امام عليّ علیه السلام) از محمد بن سنان نقل کرده است که روزی حضرت امیر مؤمنان امام عليّ علیه السلام به عمربن الخطاب فرمود: ای مغرور همانا تو را در دنیا کشتهٔ زخم بندهٔام معمّر می‌بینم که به جور و جفا بر او حکم کرده‌ای پس او تو را با توفیق الهی خواهد کُشت، و به آن وسیله علی رغم میل تو وارد بهشت می‌شود».

۴۸ـ جلالت قدر اَبو لؤلؤ و انگیزهٔ قتل عمر

ابولؤلؤ دارای جلالت قدر و مورد توجّه حضرت امیر مؤمنان امام عليّ علیه السلام بوده است، و قدر و منزلت ابولؤلؤ همان بس که نفرین حضرت صدّیقهٔ طاهره سلام الله علیها به عمر بن الخطاب، زمانی که قبالهٔ فدک را پاره کرد، به‌دست ابولؤلؤ اِجرا شد.

مرحوم افندی در کتاب (ریاض العلماء) می‌نویسد: « فیروز ابولؤلؤ از بزرگان مسلمانان و مجاهدان آنها و از پیروان خالص حضرت امیرمؤمنان امام عليّ علیه السلام بوده است از اینرو بعضی‌ها نوشته‌اند که انگیزهٔ تصمیم ابولؤلؤ بر قتل عمر بن الخطاب یک امر اعتقادی و حمایت از خاندان رسالت علیهم السلام بوده است، چه اینکه او داستان سقیفه، غصب خلافت از امیرمؤمنان امام عليّ علیه السلام وغصب فدک از حضرت فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها، و اهانت و هتک حرمت به خاندان رسالت علیهم السلام و شهادت صدیقهٔ طاهره علیها السلام بر اثر ضربت عمر بن الخطاب، و شهادت محسن علیه السلام و دیگر ظلم و ستمش بر اهل

بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را از برادرش ذکوان که عالم مدینه بوده و از دیگران شنیده بود، ابولؤلؤ که سواد خواندن و نوشتن داشت، روزی نامه-ای به عمر بن الخطاب نوشت که:

۴۹ــ ابولؤلؤ، طبق فتوای عمر، عمر را کشت:

«کسی که بر مولایش عصیان، و حقّش و ملکش را غصب کند، و همسرش را بزند و بشهادت برساند و هتاکی نماید ... جزایش چیست؟» عمر بن الخطاب نوشت: «چنین کسی واجب القتل است».

وقتی جواب عمر به‌دست ابولؤلؤ ر سید، تصمیم بر قتل او گرفت، زمانی که بقصد قتل عمر، با او روبرو شد به عمربن الخطاب گفت: تو چرا بر مولایت امیر مؤمنان امام علیّ علیه السلام، عصیان، و خلافتش را غصب، و فدک که حقّ فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها بوده غصب کردی و او و محسنش را کشتی، و ظلم و ستم و هتک حرمت به خاندان رسالت علیهم السلام نمودی؟ وانگاه با چند ضربه کارد شکم عمر را درید و به جهنم واصل کرد. چه نیکو گفت شاه شجاع:

ابولؤلؤ عجب کاری نموده
در شادی به قلب ما گشوده
درک را عرضه کرده بر أباحفص
به این کارش ز شیعه دل ربوده
بهشتی شد ابولؤلؤ به این کار
امیرالمؤمنین مدحش نموده

۵۰ـ ابولؤلؤ پس از قتل عمر چگونه به کاشان آمد؟

مرحوم عمادالدین طبری شیعی مازندرانی در کتاب پر ارج (کامل بهائی ـ تألیف ۶۷۵ هـ ق) می‌نویسد: «پس از آنکه ابولؤلؤ، عمر بن الخطاب را به درک واصل کرد، خدمت امیرمؤمنان امام علیّ علیه‌السلام رسید در حالی که آن حضرت علیه‌السلام بر روی سکّوی درب خانه‌اش نشسته بود، از روی آن سکّوی برخاست و روی سکّوی دیگر درب منزلش نشست، وقتی سرسپردگان عمر، ابولؤلؤ را تعقیب کردند به در منزل امیرمؤمنان امام علیّ علیه‌السلام رسیدند دیدند حضرت علیه‌السلام روی سکّوی درب منزلش نشسته است، سراغ ابولؤلؤ را از آن حضرت علیه‌السلام گرفتند، حضرت علیه‌السلام فرمود: از وقتی که من اینجا نشستم کسی را ندیدم، و حضرت علیه‌السلام آن شب ابولؤلؤ را بر دُلدُل (اسب مخصوص آن حضرت علیه‌السلام) نشاند و فرمود: هر کجا که دُلدُل بایستد پیاده شو، و دُلدُل ابولؤلؤ را به کاشان رسانید».

و مرحوم قاضی سید نورالله شوشتری در کتاب (مجالس المؤمنین: ج ۱، ص ۸۷ ـ ۸۸) در ذکر کاشان می‌نویسد: « اهل کاشان، ابولؤلؤ را قاتل عمر بن الخطاب میدانند، وقتی عمر را کشت از ترس دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به کاشان گریخت، و اهل کاشان بواسطهٔ محبّت به خاندان رسالت علیهم السلام او را تعظیم و تکریم نمودند و از شرّ دشمنان محافظت کردند تا اینکه در کاشان از دنیا رفت، و مزار او در داخل شهر کاشان است.

بواسطه این کاری که انجام داده او را بابا شجاع الدین مینامند چه اینکه هر کسی دشمن دین را بقتل برساند او شجاع دین است، و بابا اگرچه در لغت به معنی پدر است ولی کسی که کار عظیمی انجام دهد او را بابا می‌نامند.

و عمر بن الخطاب در نظر اهل کاشان همچون ابو بکر در نظر اهل سبزوار خوار و بی‌اعتبار است از اینرو ملا حیرتی گفت:

خـوارم انـدر ولایـت قـزوین   چـون عمـر در ولایـت کاشـان

و مولوی گفت:

سـبزوار اسـت ایـن جهـان کـج مـدار

مـا چـو بـو بکـریم در وی خـوار و زار

مرحوم علاّمه محدّث عظیم الشان نوری مازندرانی در کتاب شریف شجره طوبی: ص ۱۰۷) می‌نویسد: «در میان شیعه معروف است که: ابولؤلؤ بعد از زخم زدن آن نابکار به خدمت امیر مؤمنان علیه السلام آمده و قتل عمر را نقل نمود، آن حضرت علیه السلام به إعجاز، او را به کاشان فرستاد، و دختر قاضی کاشان را به او دادند، و از او فرزندان صالحی بوجود آمد».

مرحوم سپهر در کتاب (ناسخ التواریخ ـ بخش تاریخ خلفاء: ج ۳، ص ۴۹) می‌نویسد: «شیعه را اعتقاد این است که وقتی ابولؤلؤ دومی (عمربن الخطاب) را کشت به کاشان آمد، و ابولؤلؤ از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود تا از دنیا رفت، مردم کاشان او را در کنار راه فین دفن کردند».

۵۱ـ حضرت اِمام عليّ مرتضی علیه السلام چگونه توانست ابولؤلؤ را از مدینه به کاشان برساند؟

جهان آفرین در نخستین، آخرین، برترین و جامع‌ترین کتاب آسمانی‌اش (قرآن مبین) خطاب به اَوّلین مخلوق، و علّت غایی آفرینش ماسوی الله، برترین رسول و خاتم پیامبرانش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» الرّعد: ۴۳)

سورهٔ مبارکهٔ (الرّعد) نود و هفتمین سورهٔ نزولی و سیزدهمین سورهٔ مصحفی (قرآن مجید) بعد از سورهٔ محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و قبل از سورهٔ (الرحمن) در مدینهٔ منوّره نازل شده است.

به اتفاق شیعه و عامّه، این آیهٔ کریمهٔ (۴۳) فوق الذّکر در شأن حضرت مولی الموحّدین امام المتقین اَمیرالمؤمنین علیّ بن اَبیطالب علیهما السلام نازل گردید و ما تفصیلاً در تفسیر کبیر البصآئر آورده‌ایم.

پرسش:

بسیاری از بیشمار کسانی که تاکنون حضرت علیّ مرتضی علیه السلام را در حدّ توانشان نه آنگونه که هست، نشناخته‌اند پرسیده و می‌پرسند و خواهند پرسید: چگونه علیّ مرتضی علیه آلاف التحیّة والثّناء توانست أبولؤلؤ رضوان الله تعالی علیه را در کوتاه‌ترین زمان بوسیلهٔ دُلدُل (اسب ویژه) از مدینهٔ منوّره به کاشان برساند؟

پاسخ:

جهان آفرین دربارهٔ آصف بن برخیا از علمای بنی اسرائیل، نخست وزیر سلیمان بن داود علیهما السلام که توانست با یک علم از (۷۲) علم الهی قابل دریافت

برای برترین بندگانش، باندازهٔ زمان باز کردن چشم بسته، تخت و تاج بلقیس ملکهٔ سبأ را از صنعا پایتخت یمن برای سلیمان بن داود علیهما السلام در پایتخت بیت المقدس حاضر سازد و فرمود:

«الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ» النمل: ۴۰)

با یک علمی از (۷۲) علم الهی قابل دریافت برای برترین بندگان که علیّ مرتضی علیه السلام عالم بجمیع (۷۲) علم آن بود که فرمود: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» نتواند، أبولؤلؤ با غیرت ایرانی، قاتل عمر بن صهاک را به کاشان برساند؟

علیّ مرتضی علیه السلام نفس رسول برتر الهی دارای تمام (۷۲) علم قابل دریافت از علّام الغیوب، و مظهر علم خداوندی و باب علم خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله در جهان هستی بود.

راز بگشا اَی علیِّ مُرتضی　　اَی پَسِ سُوءُ القضا حُسنُ القضا
یا تو، واگو آنچ عقلت یافتست　　یا بگویم، آنچ بر من تافتست
از تو، بر من تافت، چون داری نهان　　می‌فشانی نور، چون مَه، بی‌زبان
لیک اگر در گفت آید قرص ماه　　شب روان را، زودتر آرد به راه
از غلط ایمن شوند و از ذُهول　　بانک مَه، غالب شود بر بانگ غول
ماه، بی گفتن، چو باشد، رهنما　　چون بگوید، شد ضیا اندر ضیا
چون تو بابی آن مدینهٔ علم را　　چون شعاعی آفتاب حلم را

بـاز، بـاش اَی بـاب بـر جویـای بـاب　　تـا رسـد از تـو، قشـور انـدر لُبـاب
بـاز بـاش اَی بـابِ رحمـت تـا اَبـدَ　　بارگـــاه مالَـــهُ کُفُــواً اَحَــــد

۵۲ ـ تمام یافته‌های رسول الله صلی الله علیه و آله از خداوند یکتا به علیّ مرتضی علیه السلام انتقال یافت:

علیّ مرتضی علیه السلام همراه با نخستین مخلوق، و همگام با علّت غایی آفرینش جهان در شب معراج در بالاترین افق آفرینش نظام هستی بود، و آنچه رسول برتر اِلهی از جهان آفرین یافت به عليّ مرتضی علیه السلام آموخت که خود فرمود:

«وَمٰا سَویٰ ذٰلِکَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللهُ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله فَعَلَّمَنِیهِ وَدعٰالِي بِاَنْ یَعِیَهُ صَدْرِي وَتَضْطَمَّ عَلَیْهِ جَوانِحِي» النهج: (خ ۱۲۸ ص ۳۹۸) فیض الاسلام.

رسول برتری که در شب معراج، آغاز و سرانجام جهان را دید و عرش و عرشیان را بهتر از زمین و زمینیان شناخت و همهٔ یافته‌های خود را به علیّ مرتضی علیه السلام انتقال داد:

تـا ز روز و شـب گـذر کـردم چنـان　　کـه ز اِسـپـر بگـذر نـوک سـنان
کـه از آن سـو جملـهٔ ملّـت یکیسـت　　صد هـزار سـال و یکسـاعت یکیسـت
هســـت ازل را و ابـــد را اتّحـــاد　　عقـل را ره نیسـت آن سـو را اعتقـاد
گفـت ازیـن رَه کـو رَه آوردی بیـار　　در خـورِ فهـم و عقـول ایـن دیـار

گفت خلقان چون ببینند آسمان　　من ببینم عرش را با عرشیان
هشت جنّت، هفت دوزخ پیش من　　هست پیدا همچو بُت پیش شمن
یک به‌یک وا می‌شناسم خلق را　　همچو گندم من ز جو در آسیا
که بهشتی کیست و بیگانه کیست　　پیش من پیدا چو مار و ماهیَست

علیّ مرتضی ؑ آموخت آنچه را که رسول برتر الهی حضرت محمّد مصطفی ﷺ از جهان آفرین یافت.

آنچ معلوم تو نبود چیست آن　　وآنچ یادت نیست کو اندر جهان
اَی تو پاک از جهل و علمت پاک از آن　　که فراموشی کند بروی نهان
هیچ کس را تو کسی انگاشتی　　همچو خورشیدش بنور افراشتی

علیّ مرتضی ؑ به اَسرار آسمانها بیش از اسرار زمین عالِم و آگاه بود که خطاب به همهٔ انسانها در هر عصر و زمان و مکان فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَآءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» النهج : (خ ۲۳۱ ص ۷۶۱).

آنچه از حقایق، معارف، حِکم و اسرار دو نظام تکوین و تدوین، دو بُعد فطرت و طبیعت دو عالَم جان و جسم و گذشته و آینده دست یافتنی و در نخستین و بهترین و آخرین و جامع‌ترین کتاب آسمانی: (قرآن مجید) آمده، علیّ مرتضی ؑ عالِم به همهٔ آنها بوده است. که فرمود: «ذٰلِكَ الْقُرْآنُ

فَاسْتَنْطِقُوهُ، ولَنْ يَنْطِقَ، وَلٰكِنْ أُخْبِرُكُمْ عنه اَلا إِنَّ فيهِ عِلْمَ ما يَأْتي، والْحَديثَ عَنِ الْماضي، وَدَواءَ دائِكُمْ، و نَظْمَ ما بَيْنَكُمْ» النهج: (خ ۱۵۷ ص ۴۹۹).

عليّ مرتضی علیه السلام به گذشته و آینده دنیا آگاه و به علوم و فنون پنهان جهان دانا، و بجوامع بشری و حالات و طبقات گوناگون هدایتگر و گمراه گران عالم بینا بود، و چیزی از جهان هستی و نظام آفرینش بر او پنهان نبود که فرمود:

«فَاسْئَلُوني قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُوني، فَوَ الَّذي نَفْسي بِيَدِهِ، لاتَسْئَلُونَني عَنْ شَيْءٍ فيما بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السّاعَةِ، وَ لاعَنْ فِئَةٍ تَهْدي مِأَةً وَ تُضِلُ مِأَةً اِلّا اَنْبَأْتُكُمْ بِناعِقِها وَ قائِدِها وَ سائِقِها وَ مُناخِ رِكابِها وَ مَحَطِّ رِحالِها وَ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ اَهْلِها قَتْلاً، وَ مَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتاً...» النهج: (خ ۹۲ ص ۲۷۳).

۵۳ـ عليّ مرتضی علیه السلام عالِم به تمام اَسرار وجودی انسان عالَم صغیر بزرگتر از عالَم کبیر بوده است:

عليّ مرتضی علیه السلام عالِم و آگاه به تمام اسرار نهفته در وجود انسان بود که با سوگند به‌جهان آفرین فرمود: «وَاللهِ لَوْشِئْتُ اَنْ اُخبِرَ کُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلِجِهِ وَ جميع شَأنِهِ لَفَعَلْتُ...» النهج: (خ ۱۷۴ ص ۵۶۴).

و خطاب به همهٔ انسانها در هر عصر و زمان و مکان فرمود:

دَوٰاؤُکَ فیکَ وَ مٰا تَشعُرُ	وَ داؤُکَ مِنْکَ وَ مٰا تَبْصُرُ
أتَزْعَمُ اَنَّکَ جِرْمٌ صَغیرٌ	وَ فیکَ انْطَویَ الْعٰالَمُ الْاَکْبَرُ
وَ اَنْتَ الکِتابُ الْمُبینُ الَّذي	بِاَحرُوفِهِ یَظْهَرُ الْمُضْمَرُ

انسان، جهان کوچک، بزرگتر از جهان بزرگ، و جهان، انسان بزرگ، کوچکتر از جهان کوچک است زیرا تمام ویژگیها، خصوصیات و ممیّزات اَنواع بیشمار موجودات جهان هستی، همه در انسان کوچک وجود دارد، ولی در انسان با آن همه ویژگیها و... روح خاصّ و ویژهٔ الهی وجود دارد که در غیر انسان نیست.

جهان آفرین فرمود: (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) ص: ۷۲)

که انسانیّت انسان و جان از اوست، و غیرانسان، خالی و تهی از آن هستند، از اینرو انسان، جهان کوچک، ولی بزرگتر از جهان بزرگ، و جهان، انسان بزرگ، ولی کوچکتر از انسان کوچک است.

پس تمام جهان هستی، در جسم یک انسان کوچک خلاصه شد، و جسم انسان کوچک از یک مُشت خاک پدید آمده و با روح ویژهٔ الهی بزرگتر از کل جهان شد.

در سه گز قالب که دادش وانمود	هر چه در اَلواح و در اَرواح بود
تا اَبَد هرچه بود، او پیش پیش	درس خواند از عَلَّمَ الاسمآءَ خویش
تا مَلَک بی‌خود شد از تدریس او	قُدس دیگر یافت از تقدیس او
آن گشادیشان کز آدم رو نمود	در گشادِ آسمانهاشان نبود

در فراخی عرصهٔ آن پاکْ جان　　تنگ آمد عرصهٔ هفت آسمان
گفت پیغامبر که حق فرموده است　　من نگُنجم هیچ در بالا و پَست
در زمین و آسمان و عرش نیز　　من نگُنجم این یقین دان اَی عزیز
در دل مُؤمن بگنجم اَی عجب　　گر مرا جویی در آن دلها طلب
عرش با آن نور با پهنای خویش　　چون بدید آن را برفت از جای خویش
خود بزرگی عرش باشد بس مدید　　لیک صورت کیست چون معنی رسید
الحذر اَی مؤمنان کان در شماست　　در شما بس عالَم بی‌منتهاست
جمله هفتاد و دو ملّت در توست　　وه که روزی آن بر آرد از تو دست
هر که او را برگ آن ایمان بود　　همچو برگ از بیم این لرزان بود

انسان به اعتبار طبیعت و جسم، قِسمی از جهان است، ولی به اعتبار فطرت و جان، قَسیم جهان می‌باشد، و انسان در هر دو قِسم و قَسیم بزرگتر از جهان است، زیرا انسان در بُعد طبیعت و جسم جزئیست که کُل را در خود گنجانده است، و به اعتبار فطرت و جان، قسیم، و بزرگتر از جهان است.

پس بصورت عالَم اصغر توی　　پس بمعنی عالَم اکبر تُوی
پس بصورت آدمی فرع جهان　　وز صفت اصل جهان این را بدان
چون شد آدم مَظهر وحی و وَداد　　ناطقهٔ او عَلَّمَ الأسمآء گشاد

ارزش انسان به جان و فطرت و انسانیّت اوست نه به جسم و طبیعت و صورت او:

ای تن، اکنون دست خود زین جان بشو ... ور نمی‌شویی جز این جانی بجو
نیست صورت، چشم را نیکو بمال ... تا ببینی شعشعهٔ نور جلال
مرد، اوّل بستهٔ خواب و خورست ... آخِرُ الأمر از ملایک برترست
جسم را نبود از آن غیر بهره‌ای ... جسم، پیش بحر جان قطره‌ای
جسم از جان روزافزون می‌شود ... چون رود جان، جسم بین چون می‌شود
حد جسمت یک دو گز بیش نیست ... جان تو تا آسمان جولان کُنیست
أی کشیده ز آسمان و از زمین ... مایه‌ها تا گشته جسم تو سمین
عاریه ست این، کم همی باید فشارد ... کانچ بگرفتی همی باید گزارد
جُز نَفَختُ کان زوهّاب آمدس ... روح را باش، آن دگرها بیهدس
بیهد، نسبت بجان می‌گویمش ... نی بنسبت با صنیع مُحکمش

اسرار بیشمار نهفتهٔ در انسان بدون ظهور و مظهر انسانیّت کشف نمی‌شود باید سراغ اَسرار رفت تا با ظهورش کشف گردد که او تبلی السرائر است.

دیر باید تا که سِرِّ آدمی ... آشکارا گردد از بیش و کمی
چون خدا ما را برای آن فراخت ... که بما بتوان حقیقت را شناخت
بعد از آن عالَم بگیرد اِسم تو ... دو جهان محکوم تو چون جسم تو

چرا تعداد انسان بی‌شمار، و انسانیّت کمیاب است؛ چرا عمرهای میلیاردها انسانها بدون نیل به انسانیّت گذشت و می‌گذرد و بعزّت و کرامت

انسانی، دست نیافت و نمی‌یابند؟ زیرا بندهٔ خائن هرگز عزیز و مرتضی نزد خالق یکتا نخواهد شد، عزّت بدون سلامت قلب، و نور جان امکان پذیر نیست: «اِذ جآءَ رَبَّهُ بِقَلبٍ سَلیمٍ» الصافات: ۸۳ ـ ۸۶).

چون نباشد نورِ دل، دل نیست آن — چون نباشد روح، جز گل نیست آن
آن زُجاجی کو ندارد نور جان — بوی و قاروه ست قِندیلش مخوان
جو که آبش هست، جو خود آن بود — آدمی آنست کو را جان بود
این نه مردانند اینها صورتند — مُردهٔ نانند و کُشتهٔ شهوتند
آن یکی با شمع برمی گشت روز — گِرد بازاری دلش پرمهر و سوز
بوالفضولی گفت او را کای فلان — هین چه می‌جویی بسوی هر دکان
هین چه می گردی تو جویان با چراغ — در میان روز روشن، چیست لاغ
گفت می‌جویم بهر سو آدمی — که بود، حَی از حیات آن دمی
هست مردی گفت این بازار، پُر — مردمانند آخر اَی دانای حُر
گفت خواهم مرد بر جادّهٔ دورَه — در ره خشم و بهنگام شَرَه
وقت خشم و وقت شهوت مَرد کو — طالب مردی دوانم کو بکو
کو درین دو حال مردی در جهان — تا فدای او کنم امروز جان
گفت نادر چیز می‌جویی هین — نیست در عالَم، چو مردی، نیک بین
ناظر فرع ز اَصلی بی‌خبر — فرع، ما جسمت، اَصل، جان، اَی پدر

۵۴ـ خطاب جهان آفرین به همهٔ انسانها!

جهان آفرین، در نخستین، آخرین، برترین و جامع‌ترین کتاب آسمانی-اش (قرآن مجید) با خطاب به اوّلین مخلوق و علّت غایی آفرینش جهان و رسول برتر و خاتم پیامبرانش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب به همهٔ انسانها در هر عصر و زمان و مکان می‌فرماید:

«قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ» الانعام: ۱۴۸)

باصراحت بگو به آنان: آیا شما، مانند خداوند جهان آفرین (نه برتر) و همچون رسول خاتم (نه برتر) و مثل قرآن کریم (نه برتر) و مانند دین مبین اسلام (نه برتر) و همچون خاندان پیامبر خاتم (نه برتر) نشان دارید، به ما نشان دهید؟ تا ما نیز به جای این خدا و این رسول و این کتاب و این دین و این خاندان رسالت، از آنها پیروی و تبعیّت کنیم، تا اگر پیشرفت نکرده باشیم، پس رفت ننماییم! و اگر نشان نداده‌اند که قطعاً نخواهند داد، چون ندارند، بگو: بدون تردید شما تنها به پندارهای بی‌اساس و موهومات خود پیروی می-کنید، و به تخمین‌های نابجا و به تئوریها غلط می‌پردازید.

چرا خاورمیانهٔ اَمیر، اَسیر خاور دور و نزدیک جهان شد؟

براستی! چرا کشورهای بزرگ اسلامی و مسلمانان قدرتمند خاورمیانه، با داشتن همه چیز: از اعتقاد و اقتصاد، از مادیّت و معنویّت، از داشتن خانهٔ خداوند سبحان (کعبهٔ معظّمه) در خاورمیانه، از بعثت بیشترین قریب باتفاق تمام پیامبران اِلهی در خاورمیانه، از نزول بیشترین کتب آسمانی در خاورمیانه،

از بعثت رسول برتر و خاتم پیامبران خداوندی در خاورمیانه، از نزول برترین کتاب آسمانی با برترین زبان (عربی) در خاورمیانه، از انتخاب قریب باتفاق تمام جانشینان بحق معصوم پیامبران و رسولان الهی صلوات الله علیهم اَجمعین از خاورمیانه، و از انتخاب برترین جانشینان رسول برتر و خاتم پیامبران الهی صلوات الله علیهم اجمعین در خاورمیانه، و از مراجع تقلید دینی و علمای اعلام در خاورمیانه، و از برجسته‌ترین دانشمندان و نخبگان علمی جهان در فنون مختلف جهان در خاورمیانه، و از برترین و جامع‌ترین و پرمحتواترین و شیرین‌ترین زبان (عربی) از خاورمیانه، و از بهترین امّت پیامبران و رسولان اِلهی در خاورمیانه و برترین دین آسمانی در خاورمیانه و بیشترین و مهمترین منابع علمی و فنّی جهان در خاورمیانه و بیشترین و مهمّ‌ترین منابع اعتقادی و اقتصادی جهان در خاورمیانه...؟؟؟!!!

چرا با گذشت قرنها، هنوز، خاورمیانه، اسیر شرق بی‌خدا و فاقد هویّت حتّی حیوانی: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَالله الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ ـ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَالله الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ» الانفال: ۲۲ و ۵۵) والبقرة: ۱۸ و ۱۷۰ ـ ۱۷۱) والاعراف: ۱۷۹) والفرقان: ۴۴) والجاثیة: ۲۴) وصدها آیات و هزاران روایات دیگر...

و فرمانبر غرب بی‌حیا، بی‌عفّت، بی‌غیرت و مکشوف العوره‌اند؟؟؟!!!

مگر جهان آفرین، خطاب به شما خاورمیانه نشینان نمی‌فرماید: «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ ـ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ...» النور: ۳۴ ـ ۳۵)؟؟؟!!! و نمی‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ الله جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ـ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ

أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْـمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...» آل عمران: ۱۰۳ ـ ۱۱۰ و ۱۳۹)؟؟؟!!!

و نمی‌فرماید: «وَجَاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ ـ وَاعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْـمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ.» الحج: ۷۸)؟؟؟!!!

و نمی‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ ـ فَلا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ» محمّد صلی الله علیه و آله و سلم: ۷ و ۳۳ و ۳۵)؟؟؟!!!

چرا از خداوند جهان آفرین یکتا و از رسول برتر و خاتم پیامبران الهی، و از برترین کتاب آسمانی، و از تنها دین نجات بخش اسلام، و از برترین خاندان عصمت و طهارت صلوات الله علیهم أجمعین گریخته‌اید، و همه چیز را تنها با ننگ و نکبت و خواری و ذلّت و... فروخته اید و خود را باخته اید و از دائرهٔ انسانیّت خارج شده اید؟؟؟!!! چرا؟ و چرا؟ و چرا؟ و هزاران چراهای دیگر...

بذات اقدس حق سوگند! تنها عامل این بدبختیهای کشورهای اسلامی روی برتافتن از ولایت برترین خاندان رسالت برتر صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد از ذکر و اهل ذکر گریختند که خداوند متعال فرمود: «المائده: ۳۵) والنحل: ۴۳ و ۴۴) والانبیاء: ۷) وطه: ۱۲۴) و... به دام شیطان ملعون و شیطان صفتان افتادند و به رقص و رقّاصی سرگرم و مطرود و مردود شدند، همه چیز دارند و هیچ ندارند!

از فرمان خداوند یکتا، سرباز زدند، بت تراش و بت پرست و بت فروش شدند، از دین مبین اسلام روی برتافتند، به کفر و شرک زمان جاهلیّت

بازگشتند، از اطاعت رسول برتر الهی خارج شدند، به طاعت شیطان پلید، تن داده‌اند، از خلافت عليّ مرتضی علیه السلام منتخب إلهی مخالفت کردند، و دست بیعت به ابی بکر اَبی قحافه، منتخب شیطان داده‌اند، از علوم و یافته‌های آسمانی دور شدند، و به‌بافته‌های شیطانی دل بسته‌اند، نعمت ولایت خاندان رسالت برتر را کفران نمودند، به اعماق نقمت و خواری و ذلّت دنیا و آخرت گرفتار شدند، و بنام قرآن مبین، از حقایق، معارف، حِکَم و اسرار قرآن مجید دوری جستند، و بگودالهای جهالت و سفاهت و جنایت و شرارت فرو رفته‌اند و... النهج (خ ۱۶۵ ص ۵۴۲) و (خ ۲۹ ص ۱۰۲ ـ ۱۰۳) و (خ ۶۸ ص ۵۴۸ ـ ۵۴۹) و (خ ۵۲ ص ۴۷۰ ـ ۴۷۱) و (خ ۲۳۴ ص ۷۸۱ ـ ۷۸۳) ۷۸۶) و نامه‌ها (رقم ۷۹ ص ۱۰۸۴) ؟؟؟

زانک انسان در غِنا طاغی شود همچو پیل خواب بین، یاغی شود
چون شدی تو، روح بار دگر جوش دیگر کن زحیوانی گذر
از خدا می‌خواه، تا زین نکته‌ها در نلغزیّ و رسی در مُنتهی
زانک از قرآن بسی گمره شدند زان رَسَن قومی درون چَه شدند
مر رسن را نیست جُرمی اَی عنود چون ترا سودای سَر بالا نبود

اگر کوری به چاه اُفتد و جاهلی گمراه شود، آنچنان سرزنش و ننگ و عار نیست، سرزنش و ننگ و عار آنجاست که بینا به چاه افتد، و عالِم گمراه گردد، و عار و ننگ و سرزنش و نکبت و... ابدی آنجاست که مدّعیان علم و فضل (جهل مطلق) همچون شیطان نخواهند بدانند که نمی‌دانند، و نخواهند بفهمند که نمی‌فهمند!

هندی (خمینی دروغین)، با انقلاب گرازی‌اش از برترین خاندان رسالت علیهم افضل صلوات الله روی برتافت، منحط‌ترین فرد شد و از انسانیت سقوط کرد، که نخستین گامش: **کلمهٔ حقه را که قید مذهب شیعه در قانون اساسی سابق بود حذف کرد.**

خطاب به همهٔ مردم جهان در هر عصر و زمان و مکان:

از صبح کاذب گول و از جاهل عالم نما فریب نخورید! چشمهایتان را باز کنید تا در چاه باطل نیفتید! عالِم بی‌عمل، صبح کاذب، و عالِم عامل، صبح صادق است، بیازمایید تا هر یک معلوم گردند وانگاه انتخاب کنید!

با دو دیده اوّل و آخر ببین — هین مباش اَعور چو ابلیس لعین
هر که آخر بین بود مسعود وار — نبودش هر دم ز رَه رفتن عثار
اَعور آن باشد که حالی دید و بس — چون بهایم بی‌خبر از باز پَس
چشم خَر چون اوّلش بی‌آخِرست — گر دو چشمش هست حُکمش اَعورست
این همه عالَم طلب کار خوشند — وَز خوشِ تزویر، اندر آتشند
طالب زر گشته جمله پیر و خام — لیک قلب از زر، نداند چشم عام
پرتوی بر قلب زن خالص ببین — بی محک زر را مکن از ظنّ گُزین
گر محک داری، گزین کُن ورنه رو — نزد دانا، خویشتن را کن گرو
گر محک باید میان جان خویش — ور ندانی رَه، مرو تنها تو پیش
بانگ غولان هست بانگ آشنا — آشنایی که کشد سوی فنا
از درون خویش این آوازها — منع کن تا کشف گردد رازها
ذکر حق کن، بانگ غولان را بسوز — چشم نرگس را ازین کرکس بدوز
صبح کاذب را ز صادق واشناس — رنگ می را باز دان از رنگ کاس

تا بود کز دیدگان هفت رنگ
دیده ای پیدا کند صبر و درنگ

رنگها بینی بجُز این رنگها
گوهران بینی بجای سنگها

گوهر چه، بلک دریایی شوی
آفتاب چرخ پیمایی شوی

کار کُن در کارگه باشد نهان
تو برو در کارگه بینش عیان

کار، چون بر کارکُن پرده تنید
خارج آن کار نتوانیش دید

کارگه چون جای باشِ عامِلست
آنک بیرونست از وی غافلست

پس در آ، در کارگه یعنی عدم
تا ببینی صُنع و صانع را بهم

کارگه چون جای روشن دیدگیست
پس بُرون کارگه پوشیدگیست

مانع خویشند جملهٔ کافران
از شعاع جوهر پیغامبران

کی حجاب چشم آن فردند خلق
چشم خود را کور و کر کردند خلق

آن خسان که در کژیها مانده‌اند
انبیاء را ساحر و کژ خوانده اند

اَی خروس آسمان بوده زپیش
نعره‌های او همه در وقت خویش

ای خروسان از وی آموزید بانگ
بانگ بهر حق کنند نه بهر دانگ

صبح کاذب آید و نفریبدش
صبح کاذب، عالم و نیک و بَدَش

اَهل دنیا عقل ناقص داشتند
تا که صبح صادقش پنداشتند

صبح کاذب کاروانها را زدست
که ببوی روز بیرون آمدست

صبح کاذب خلق را رهبر مباد
کو دهد بس کاروانها را بباد

صبح کاذب صد هزاران کاروان
داد بر باد هلاکت ای جوان

۵۵ـ فراخوان هشت میلیارد جسم و انسان را به‌یک جان و انسانیّت:

حضرت مولی الموحّدین إمام المتّقین اَمیرالمؤمنین عليّ مرتضی علیه‌السلام فرمود:

كُلُّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ ـ تَدُلُّ عَلىٰ أَنَّهُ واحِدٌ.

هیچ موجودی در نظام آفرینش نیست، مگر اینکه وجودش برهان قاطعی است بر وحدانیّت خالقش که شرک در آن وجود ندارد که:

فرمود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» الانبیاء: ۲۲) والمؤمنون: ۹۱).

و فرمود: «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا» مریم: ۹۳) والبقرة: ۱۱۶ و ۲۳۸) والاسراء: ۴۴) والرّوم: ۲۶).

پس کل ماسوی الله، هر موجودی از کوچکترین تا بزرگترین آنها، و تمام فرشتگان و جنّیان و انسان براَساس آفرینش بدون دینی، اقرار به وجود آفرینندهٔ خود و یکتایی او دارند، حتّی شیطان، با بیان متناسب خود، بدون دین، اعتراف به خالقیّت و وحدانیّت خالقش نمود و گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ـ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِين إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِين» ص: ۷۶ و ۸۲ ـ ۸۳).

پس همهٔ انسانها (همچون دیگر موجودات نظام هستی) براَساس آفرینش بدون راهنمای دینی (یک اُمّة واحده) بوده‌اند، که براساس آفرینش، بدون

اختیار، اعتراف به وجود آفریننده خود، و یکتایی آن دارند: «كانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ ...» البقرة: ۲۱۳) والنحل: ۳۶).

چنانچه سرنشینان یک کشتی از انسانهای مختلف کرهٔ خاکی (از بادین و بی‌دین) بر أثر موج و جزر و مدّ و طوفانهای دریاها و اقیانوسها، به هنگام دیدن خطر در فرو رفتن همگان در قعر دریاها گویند: ای آفرینندهٔ ما نجاتمان ده: یونس: ۲۲ ـ ۲۳) الاسراء: ۶۷ ـ ۶۹) و لقمان: ۳۱ ـ ۳۲).

و یا همچون فرعون طغیانگر مصر، بهنگام غرق شدن در دریا، اظهار ایمان بی‌فائده، به خداوند سبحان حضرت موسی علیه السلام نمود: (یونس: ۹۰ ـ ۹۲) چون ایمان، عن اختیار نبود نجاتش نداد، زیرا تنها ایمان عن اختیار نجات بخش است، نه ایمان در حال اضطرار.

پس انسان، در اعتراف بر خالقیّت خداوند سبحان و یکتایی‌اش با تمام ماسوی الله در بُعد جسم و طبیعت وجه اشتراک دارد، و اما امتیاز و برتری انسان بر کل ماسوی الله در بُعد جان و فطرت و انسانیّتش به روح ویژهٔ الهی است که بر آدم علیه السلام دمیده شد، و تمام فرشتگان را بر سجدهٔ بر آدم واداشته است که فرمود:

«إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي خالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» ص: ۷۱ ـ ۷۳).

آدمی چون نور گیرد از خدا | هست مسجود ملایک زاجتبا
نیز مسجود کسی کو چو ملک | رَسته باشد جانش از طغیان و شک

روح ویژهٔ إلهی، شرک ناپذیر، که فطرت یکتاپرستی، دیانت، جان، عقل و انسانیّت از آن پدید آمده است، جهان با این فطرت، منزلت یافت، و انسان با دیانت و عقل و جان به انسانیّت رسید که ارزش هر انسان به انسانیّت اوست، و انسان با عبادت خالصانه، رنگ خدایی می گیرد:

«صِبْغَةَ اللهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ» البقرة: ۱۳۸)

تا بدانی کان همه رنگ و نگار / جمله روپوشست و مکر و مُستعار
رنگ باقی صِبغَةُ الله است و بس / غیر آن بربسته دان همچون جرس
رنگ صدق و رنگ تقوا و یقین / تا اَبَد باقی بود بر عابدین
رنگ شکّ و رنگ کفران و نفاق / تا اَبد باقی بود بر جان عاق
چون سیه رویی فرعون دغا / رنگ آن باقی و جسم او فنا

براَساس فطرت و جان، طبیعت خادم و مسخّر انسان شد، پس انسان باید خادم دین شود تا دنیا خادم انسان گردد.

الجاثیة: ۱۲ ـ ۱۳) والبقرة: ۲۹) لقمان: ۱۰ ـ ۱۱ و ۲۰ و ۲۴ ـ ۳۱) والنحل: ۸ ـ ۱۹) و ۶۵ ـ ۷۳) و ۷۹ ـ ۸۳) و ۱۲۰ ـ ۱۲۳) و ابراهیم: ۳۲ ـ ۳۳).

جهان برای انسان، و انسان برای جهان آفرین از دیدگاه برترین کتاب آسمانی:

خداوند سبحان، انسان برترین موجود (۳) بُعدی را برای علم به اَسرار آفرینش جهان و معرفت به خود، و به خود انسان و برقراری عدالت در جهان آفرید زیرا خداوند متعال، در نخستین، آخرین، برترین و جامع‌ترین کتاب

آسمانی‌اش: (قرآن مبین) خطاب به اَوّلین مخلوق و علّت غایی آفرینش جهان، و خطاب به‌رسول برتر و خاتم پیامبرانش صلی الله علیه و آله و سلم و به همهٔ انسانها، علّت و حکمت آفرینش جهان و انسان را علم و حکمت و معرفت انسان به‌جهان و بخود و به آفریدگارش، و برقراری عدالت در میان جوامع بشری دانست.

و در آغاز اَوّلین سورهٔ نزولی و نود و ششمین سورهٔ مصحفی (العلق: ۱ـ۸) و در نود و هشتمین سورهٔ نزولی و پنجاه و پنجمین سورهٔ مصحفی (الرّحمن: ۱ـ ۹) فصّلت: ۵۳) فرموده است مراجعه شود.

انسان همانند دیگر موجودات جهان: از یکسو براَساس آفرینش که هر آفریده و مخلوقی (بی اختیار) نشانگر آفریدگار و اعتراف کننده به صانع خویش است، و این وجه اشتراک میان کلّ ماسوی الله هست.

و از سوی دیگر، انسان براساس فطرت، مظهر دیانت که عقل و جان و کمال انسانیّت انسان به آن مرتبط و بستگی دارد (با اختیار خود) یکتاپرست می‌باشد، و این، امتیاز انسان بر کلّ ماسوی الله بشمار می‌رود.

و اختلاف انسان در بُعد طبیعت با سایر موجودات، امتیاز دیگر انسان بر کلّ ماسوی الله می‌باشد، که بر اثر هواهای نفسانی و خواسته‌های شیطانی، اَنواع شرک بخداوند سبحان نسبت می‌دهد.

جهان آفرین، انسان را با فطرت و دیانت و عقل و جان، برای نیل به انسانیّت آفرید که کرامت، کمال و ارزش و شرافت و... انسان به انسانیّت اوست (نه حیوانیّت) از اینرو همهٔ انسانها را بوسیلهٔ دیانت به انسانیّت فرا می‌خواند.

کم نشین بر اَسپ توسّن بی‌لگام | عقل و دین را پیشوا کن والسلام
اندرین آهنگ، مَنگر سُست و پَست | کاندرین ره صبر و شِقّ اَنفُسست
دیر باید تا که سِرّ آدمی | آشکار گردد از بیش و کمی
زیر دیوار بدن گنجست یا | خانهٔ مارست و مور و اژدها
ما چرا چون مُدّعی پنهان کنیم | بَهرِ ناموسِ مُزوَّر جان کَنیم

امتیاز انسان بر دیگران موجودات جهان: (۳) بُعدی بودن انسان است: ۱ـ جسم (بی‌اختیار) مانند دیگر موجودات عالَم. ۲ـ جان، مظهر فطرت یکتاپرستی (مختار) ۳ـ طبیعت همه چیزگرای غیر از یکتاپرستی سرگردان.

خداوند سبحان: همهٔ انسانها را به بُعد فطرت، دیانت، جان، عقل و سرانجام به انسانیّت که در یک چهره‌گی وجه اشتراک دارند، دعوت می‌کند تا همگان به کمال انسانی نایل آیند، و خطاب به برترین رسولش صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» یوسف: ۱۰۸)

پس کمال، کرامت و ارزش هشت میلیارد بشر موجود و در هر عصر و زمان و مکان، در بُعد فطرت، دیانت، عقل، جان و انسانیّت یک چهرهٔ اوست: یونس: ۱۹) والروم: ۳۰) نه در بُعد جسم غیرمختار و نه در بُعد طبیعت هزاران چهرهٔ بی‌چهرهٔ سرگردان.

علّت غایی آفرینش انسان برترین موجود جهان دستیابی به علم و حکمت و فلسفه و معرفت و آگاهی و شناخت اصولی و بینش و درک و فهم

انسانیّت و نیل به آن است، امّا اکثریت قریب باتفاق در هر عصر و زمان و مکان بر اثر جهل و جنایت و... می‌خواهند در کثرت وحدت، و در وحدت کثرت پدید آورند که حق با کیست؟؟؟

پس مردم جهان عموماً و برجستگان علمی جهان خصوصاً! باید با توجه به مراتب علمی و حفظ درجات فنّی در شناخت فطرت و دیانت و عقل و جان و انسانیّت که وجه اشتراک همگان است به درستی گام بردارند تا انسان از مجهولیت بدرآید و انسانیّت در جهان بدرخشد، که براستی واپس گرایی فاقد شعور، با شعار دروغین تمدّن و پیشرفت جوامع بشری را منحط و بیچاره کرد.

ظاهر ما چون درون مُدّعی — در دلش ظلمت زبانش شعشعی
از خدا بویی نه او را نه اثر — دعویش افزون زشیث و بوالبشر
دیو ننموده ورا هم نقش خویش — او همی گوید ز ابدالیم بیش
ای فرو رفته بگور جهل و شک — چند جویی لاغ و دستان فدک
تا بکی نوشی تو عشوهٔ این جهان — که نه عقلت ماند بر قانون نه جان
لاغ این چرخ ندیم کرد و مُرد — آب روی صدهزاران چون تو بُرد
تو بر آن رنگی که اوّل زاده‌ای — یک قدم زان پیشتر ننهاده‌ای

هم اکنون، در جهان، حدود هشت میلیارد افراد بشر در بُعد جسم و طبیعت، با صورتها، جسمها، رنگها، شکلها، جنسها، زبانها، روشها، قبایل مختلف و تیره‌های گوناگون و... که با کمترین تشابه جسمی و صورت با هم، تا یکدیگر را بشناسند: الحجرات: ۱۳) و نوح: ۱۴) با عقاید متضاد، اندیشه‌های

گوناگون، خواسته‌های مختلف، هواهای نفسانی بی‌شمار، مسالک و مرامهای متفاوت و... برخلاف فطرت زندگی می‌کنند، در حالی که تمام این تعداد بسیار، بدون کمترین اختلاف در بُعد فطرت، دیانت، عقل، جان و انسانیّت وجه اشتراک دارند که با آن می‌توانند رنگ خدایی بگیرند: البقرة: ۱۳۸) و خداوند سبحان همگان را به آن فرامی خواند: آل عمران: ۶۴) و الممتحنة: ۴) و الصّافات: ۸۳ ـ ۹۶) که خود مشتری آنست: التوبة: ۱۱۱ ـ ۱۱۲)

مشتری ماست الله اشتری	از غم هر مشتری هین برتر آ
مشتری جو که جویان توست	عالم آغاز و پایان توست
هین مکَش هر مشتری را تو بدست	عشق بازی با دو معشوقه بَدَست
نیست او را خود بهای نیم نعل	تو برو عرضه کنی یاقوت و لعل
حرص کوری کرد و محرومت کند	دیو همچو خویش مرجومت کند

انسان در بُعد جسم یک ملّت، و در بُعد فطرت یک امّت: و در بُعد طبیعت، همه چیزپرست غیر خداپرست می‌باشد حضرت ابراهیم خلیل الرّحمن علیه‌السلام در بُعد آفرینش و جسم، یک ملّت بود: النحل: ۱۲۰ ـ ۱۲۳) والنساء: ۱۳۵) و در بُعد فطرت یک امّت بود: «البقرة: ۱۲۸ و ۲۱۳) والمؤمنون: ۵۲).

تمام پیامبران و رسولان اِلهی و جانشینان بحق معصوم و منتخب خداوندی، آنان صلوات الله علیهم اجمعین برای دعوت همهٔ انسانها را به دیانت و فطرت و به عقل و جان و برطرف ساختن اختلافات که بر اثر طبیعت گرایی پدید آمده کوشیده‌اند تا برطرف سازند که می‌فرماید: البقرة: ۲۱۳) و آل عمران: ۱۹) و یونس: ۱۹) و فصّلت: ۱۴) والجاثیة: ۱۷).

و به عمل بعهد و پیمانی که خداوند متعال از تمام بندگان در عالَم زر گرفته که در دنیا عمل نمایند: یس: ۶۰) والاعراف: ۱۷۲ ـ ۱۷۴) والذاریات: ۵۶) والانبیاء: ۲۵ و ۹۲).

پس انسان در بُعد فطرت می‌تواند با تبعیت از عقل و دین عن اختیار یکتاپرست، و تنها خداوند سبحان را عبادت و بندگی کند، و می‌تواند در بُعد طبیعت بر اثر هواهای نفسانی و خواسته‌های شیطانی، طبیعت گرا و کافر و مشرک و ضد فطرت یکتاپرست هزاران پرستی باشد.

تا که رحمت غالب آید یا غضب — آب کوثر غالب آید یا لهب
از پی مردم ربایی هر دو هست — شاخ حلم و خشم از عهد اَلست
بهر این لفظ اَلَستُ مُستبین — نفی و اثباتست در لفظی قرین
زانک استفهام اثباتیست این — لیک در وین لفظ لَیسَ شد قرین
قهر و لطفی چون صبا و چون وبا — آن یکی آهن رُبا وین که رُبا
می کشد حق راستان را تا رشد — قسم باطل، باطلان را می کشد

انتخاب هر یک از انسان است که کدامین را تقویت کند، عقل را با دین، یا نفس را با شیطان رجیم.

مردم جهان عموماً و برجستگان علمی جهان خصوصاً بدانند که از چه کسی روی برتافته‌اند، و بسوی چه ناکسانی روی آورده اند؟ از یافته‌های آسمانی الهی محروم و در بافته‌های شیطانی فرو رفته اند؛ از فطرت، مظهر انسانیّت دور، و در باتلاق طبیعت مظهر حیوانیّت غوطه ورند، و از الگوی عدالت گریخته‌اند و در قعر ظلم و جنایت گرفتارند!

کسانی (مانند شیطان و رهروانش) که نمی‌خواهند بدانند که نمی‌دانند، نمی‌توان و نباید به آنان علم آموخت.

باید حق را بیان کرد، تا با باطل خلط نگردد، گمراه را می‌توان هدایت کرد، ولی گمراه‌گر را هرگز، استغفار برای کسانی که اصرار بر گناه دارند اثر ندارد، خُفته را می‌توان بیدار کرد، ولی کسی که خود را به خواب می‌زند، بیدار کردنش بآسانی میسّر نیست.

همهٔ انسانها در هر عصر و زمان و مکان، باید با عقل و دین، نیک بیندیشند که آدم و حوّا بر اَثر، آخوربینی دعوت شیطان را پذیرفتند، و از ندای الهی روی برتافته‌اند و از بهشت بیرون و به دنیا رانده شدند و در دنیا کسب کمال نمودند و به بهشت بازگشتند، زیرا بهشت جای با کمالان است.

جهان آفرین در آغاز آفرینش انسان را، با دو نیروی متضاد آفرید:

۱ـ حق بینی، حق جویی، حق پذیری و حق گویی

۲ـ موهوم بینی، موهوم جویی، موهوم پذیری و موهوم گویی را در نهاد هر انسانی قرار داده است، تا امتیازی برای انسان بر ماسوی الله باشد، و برای هر یک از حق و باطل، منادی قرار داد: ذات اقدس حق، خود منادی حق، و شیطان رجیم، منادی باطل و انسان را مختار در پذیرش هر یک ازآندو قرار داده است، تا با آزمون، اَهل حق را از اهل باطل جدا کند. باید حق را به درستی بیان کرد تا با شرک خلط نگردد:

زانک گفتن از برای باورست ‌‌‌‌ ‌ جان شرک از باوریّ حق بریست
زآزمون، من دست بروی می‌زنم ‌ ‌ دست و چشم خویش را چون بر کنم
با پدر از تو جفایی می‌رود ‌ ‌ آن پدر در چشم تو سگ می‌شود

آن پدر، سگ نیست تأثیر جفاست
که چنان رحمت، نظر را سگ نماست

گرگ می‌دیدند یوسف را بچشم
چونک اخوان را حسودی بود و خشم

با پدر چون صلح کردی خشم رفت
آن سگی شد گشت بابا یار، تَفت

چشمی که حق بین نباشد، کوری به، و گوشی که حق پذیر نباشد کری به و...

آن چه چشمست آن که بیناییش نیست
زامتحانها جز که رسواییش نیست

سهو باشد ظنّها را گاه گاه
این چه ظنّست این که کور آمد ز راه

از مُحقِّق تا مُقلِّد، فرقهاست
کین چو داوودست و آن دیگر صداست

منبع گفتارِ این سوزی بود
وان مقلّد کهنه آموزی بود

کافر و مؤمن خدا گویند لیک
در میان هر دو فرقی هست نیک

آن گدا گوید خدا از بهر نان
متّقی گوید خدا از عین جان

گر بدانستی گدا از گفت خویش
پیش چشم او نه کم ماندی نه بیش

سالها گوید خدا آن نان خواه
همچو خر مصحف کشد از بهر کاه

آقایان از طبقات مختلف جهان، از مَنیّت خارج شوید تا مَن گردید!

راند دیوان را، حق از مرصادِ خویش
عقل جزوی را، زاستبداد خویش

که سَری، کَم کُن نه ای، تو مُستبِد
بلکه شاگرد دلی و مُستعِد

رو بَرِ دل، رو که تو جزو دلی
هین که بندهٔ پادشاه عادلی

بندگیّ او، به از سلطانیست
که أنَا خَیرٌ دَمِ شیطانیست

فرق بین و برگزین تو اَی حبیس　　　بندگیّ آدم از کِبر بلیس

گفت اکنون چون مَنی اَ من درآ　　　نیست گنجایش دو من را در سرا

نیست سوزن را سر رشتهٔ دوتا　　　چونک یکتایی درین سوزن درآ

نخستین پرسشهای ناشنیده از برجسته‌ترین علما اَدیان و دانشمندان جهان:

جهان آفرین در نخستین، آخرین، برترین و جامع‌ترین کتاب آسمانی اش: (قرآن مبین) با خطاب به اَوّلین مخلوق و علّت غایی آفرینش عالَم، و اوّلین رسول برتر و خاتم پیامبرانش محمّد مصطفی صلى الله عليه وآله وسلم خطاب به مدّعیان علم و دانش در علوم و فنون مختلف جهان در هر عصر و زمان و مکان می‌فرماید: «قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ» سورة الانعام: ۱۴۸).

در پایان کتاب (حقیقت وحدت و حکمت عید الزّهرآء عَلیها اَفضل صَلَواتُ اللهِ جَلَّ و علا) لازم دیدم، چند پرسشی بسیار فشرده آموزنده و سازنده، از میلیونها پرسشهای ناگفته و پاسخهای ناشنیده، از برجسته‌ترین علمای اَدیان گوناگون و مذاهب مختلف، و دانشوران مسالک، مرامها، اَحزاب و گروههای جهان داشته باشم، تا آیندگان، همچون ما نشوند، که آنچه باید می‌شدیم، نشدیم و آنچه نباید می‌شدیم، شدیم، تا دربهایی به وسعت جهان آفرینش به روی همگان باز گردد، تا آنچه که باید، باشیم، و باید شویم، نه آنچه، بودیم و هستیم.

حضرت امیرمؤمنان علیّ مرتضی علیه السلام فرمود: «**جهان هر کسی به وسعت اندیشهٔ اوست**».

نخست، خطابم به برجسته‌ترین مراجع و علمای اَعلام شیعه است:

الف: چرا شما وحدت را از کتب آسمانی و از پیامبران و رسولان الهی و از جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اَجمعین نمی‌آموزید؟

این خطابهای آسمانی به کیان است؟ «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» آل عمران: ۱۰۳ ـ ۱۰۵) والانعام: ۱۶۴) والنحل: ۹۱ ـ ۹۵) والبقرة: ۴۲) والرّوم: ۳۱ ـ ۳۲) ودهها خطابهای چنینی دیگر... چرا از فرامین آشکار الهی روی برتافته و به نواهی صریح دل بسته و عمل می‌کنید؟ مگر این خطابات قرآنی به من و شما نیست چرا؟ و چرا؟ و چرا؟ «لِمَ تَقُولُونَ مٰا لا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» الصّف: ۲ ـ ۳) والبقرة: ۴۴)

چرا؟ اگر خدای دیگری و قرآن دیگری و رسول دیگری و...؟؟؟ دارید نمی‌گوئید؟؟؟!!!

برتری امّت اسلامی بر سایر امم در پرتو به عمل به اَوامر الهی و ترک نواهی خداوندیست، شما چگونه عمل می‌کنید؟ آل عمران: ۱۱۰)

ب: آیا قرآن مجید برای ایجاد اختلاف بین افراد خانواده‌ها، قبایل، طبقات مختلف، امّت اسلامی و دیگر امّتهاست یا برای حلّ اختلاف؟؟؟ میان آنان و هدایت و رحمت و... برای آنها.

خداوند متعال حکمت نزولی قرآن مجید را رفع اختلاف بیان فرموده، نه ایجاد اختلاف، و فرمود: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» النحل: ۶۴ و ۸۹ و ۱۰۲) والنساء: ۱۰۵) والزّمر: ۴۶).

براستی از قرآن مقدّس گریختند، و همه چیز را باخته‌اند، گریز از قرآن نور الهی: «قَدْ جَآءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» المائدة: ۱۵) گریزاز نور روز، و فرو رفتن در تاریکی مطلق شب است: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» نور: ۴۰)

از خدا می‌خواه تا زین نُکته‌ها   در نلّغزیّ و رَسی در مُنتَها
زانک از قرآن بسی گمره شدند   زان رَسَن قومی درون چَه شدند
مررَسَن را نیست جُرمی اَی عنود   چون تُرا سودای سَر بالا نبود

آیا پیامبران و رسولان الهی: برای ایجاد اختلاف بین امتها آمده‌اند؟ یا برای حلّ اختلافات و اصلاح میان آنان؟

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّينَ» البقرة: ۲۱۳) و یونس: ۱۹) والزخرف: ۶۳ ـ ۶۴)

آیا پیامبران و رسولان إلهی: با هم اختلاف و دعوا و نزاع داشته‌اند؟ یا در هدف و عقیده و بیان و در عمل وحدت داشته‌اند؟!

الزخرف: ۴۵) وفصّلت: ۱۴) الانعام: ۱۶۱ ـ ۱۶۴)

وحدت و صفا و وفا و صداقت و صلاح و... اَنبیآء، دعوا و جنگ و بی وفایی و فساد... میان علماء چرا؟؟؟؟

زان همه جنگند این اصحاب ما — جنگ، کس نشنید اندر انبیاء
زانک نور انبیاء خورشید بود — نور حسّ ما چراغ و شمع و دود
یک بمیرد یک بماند تا بروز — یک بود پژمرده، دیگر با فروز
جان حیوانی بود حَیّ از غِذا — هم بمیرد او بهر نیک و بَذی
این جهان و اهل آن بی‌حاصل‌اند — هر دو اندر بی‌وفایی یکدل‌اند
زادهٔ دنیا چو دنیا بی‌وفاست — گرچه رو آرد بتو آن رو قفاست
اهلِ آن عالم چون آن عالم زِبَر — تا ابد در عهد و پیمان مُستَمَّر
خود دو پیغمبر زهم کی ضد شدند — معجزات از همدگر کی بستدند

وحدت میان اَنبیاء، دعوا میان علماء چرا؟

خداوند سبحان در شرائط وحدت و اتّحاد، در میان پیامبران و رسولان الهی و جانشینان معصوم بحق آنان صلوات الله علیهم اجمعین می‌فرماید: «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» البقرة: ۱۲۴ و ۱۳۸ و ۲۸۵ و ۲۸۶) و آل عمران: ۱۵ ـ ۹۱) و ۹۵ ـ ۱۰۵) والنسآء: ۱۵۰ و ۱۶۳ ـ ۱۷۵)

زیرا دو شرط سنخیّت و عرضیّت در اَصل وحدت با انتخاب نبوّت و رسالت و امامت الهی، حاصل، و در فروع، چهار عنصر بهم پیوستهٔ ناگسستنی لازم:

۱ـ وحدت در هدف

۲ـ وحدت در عقیده

۳ـ وحدت در بیان

۴ـ وحدت در عمل باید متحقّق گردد تا حجّت بر همگان تمام شود: الانبیاء: ۷۳) والسجدة: ۲۴) و ص: ۴۵ ـ ۴۸) والنساء: ۱۶۳ـ ۱۶۶)

پیامبران و رسولان اِلهی و جانشینان بحق معصومین منتخبین الهی در بُعد فطرت وحدت: «کُلٌّ مِنَ الأخیارِ...» ص: ۴۵ ـ ۴۸).

اَنبیاء بودند ایشان اَهل وُدّ وحدت پیامبران هم، فهم شد

همگان براَساس توحید و فطرت یکتاپرستی استوار و مظهر و زبان و بیانگر خواسته‌های فطرت‌اند.

آنان در بُعد فطرت، وحدت بر آنان حاکم است، و در بُعد طبیعت، طبیعت اسیر آنان، و همهٔ طبیعت محکوم آنهاست از اینرو، سهو و خطا و لغزش و گناه در آنان راه ندارد.

چرا زعمای دینی، وحدت را از برترین کتاب آسمانی نمی‌آموزند؟

جهان آفرین، در بسیاری از آیات نخستین، آخرین، برترین و جامع‌ترین کتاب آسمانی‌اش: (قرآن مبین) صاحبان اَدیان، مذاهب، مسالک، گروهها، احزاب و مرامهای مختلف جهان را در هر عصر و زمان و مکان به توحید و یکتاپرستی، و یک چهره‌گی و ایمان به خود، و انسانیّت و جان که وجه اشتراک میان همهٔ انسانها براساس فطرت می‌باشد فراخوانده است و از وجوه

اختلاف هزاران چهره‌گی جسم که خواسته‌های شیطانی و هواهای نفسانیست، برحذر داشته است.

و خطاب به‌رسول برترش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا صاحبان اَدیان مختلف را به وجه اشتراک، و دوری از وجوه اختلاف فراخواند.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا» آل عمران: ۶۴).

نکتهٔ بسیار دقیق که تاکنون کمتر به آن توجه شده، و فرهیختگان علمی به آن دست نیافته‌اند: این است که وحدت میان اَدیان، مذاهب، مسالک و مرامها و... تنها در وجه اشتراک، امکان پذیر است، نه در وجه افتراق، و آن هم تنها در بُعد فطرت یک چهره و جان و ایمان، نه در بُعد طبیعت هزاران چهره و جسم و اسلام (منافقانه).

خداوند متعال فرمود: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» الحجرات:۱۰) و مسلمانان بی‌ایمان را از دائرهٔ وحدت دور کرد و فرمود: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» الحجرات: ۱۴).

و مؤمنان راستین را اینگونه معرّفی فرموده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ أُوْلَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» الحجرات ۱۵).

ایمان بدون اعتقاد، امکان پذیر نیست ولی اسلام بدون اعتقاد، متحقّق می‌گردد، پس وحدت بدون ایمان هرگز متحقق نمی‌گردد.

مؤمنـــان معـــدود، لیـــک ایمـــان یکـــی / جسمشـــان معـــدود لـــیکن جـــان یکـــی

غیـر فهـم و جـان، کـه در گـاو و خرسـت / آدمـی را عقـل و جـانی دیگرسـت

بـــاز غیـــر جـــان و عقـــل آدمـــیّ / هســت جــانی در ولــیّ آن دمــی

جـــان حیـــوانی نـــدارد اتحـــاد / تـو مجـو ایـن اتّحـاد از روح بـاد

جـان گُرگـان و سگـان، هـر یـک جداسـت / متّحـد جانهـای شـیران خداسـت

پس وحدت میان افکار، اَدیان و مذاهب تنها در بُعد فطرت یکتاپرستی، یک رنگی، ایمان و جان میسّر می‌گردد: البقرة: ۱۲۴ ـ ۱۴۰ و ۲۸۵) والبیّنة: ۱ـ۵) آل عمران: ۷۹ ـ ۹۱ و ۹۶ ـ ۱۰۵) والشوری: ۱۳ ـ ۱۵).

باید دو شرط سنخیّت و عرضیّت در ماهیّت وحدت، رعایت شود، و در تحقق وحدت چهار عنصر، لازم و قطعی است:

الف: وحدت در هدف.

ب: وحدت در عقیده.

ج: وحدت در بیان

د: وحدت در عمل.

چون در اسلام، اعتقاد شرط نیست: وحدت در میان (۷۳) فرقهٔ اسلامی، امکان‌پذیر نیست. و مراد از اسلام در اینجا، اسلام قبل از ایمان است، نه اسلام بعد از ایمان که آن فوق ایمان است.

حضرت امیرمؤمنان امام علیّ مرتضی علیه‌السلام فرمود: «لَاَنْسُبَنَّ الْاِسْلامَ نِسْبَةً لَم یَنْسُبْها اَحَدٌ قَبْلي: اَلْاِسْلامُ هُوَ التَّسْلیمُ، وَالتَّسْلیمُ هُوَ الْیَقینُ،

وَالیَقینُ هُوَ التَّصْدیقُ، وَالتصدیقُ هُوَ الْإقرارُ وَالْإقرارُ هُوَ الْاَداَءُ، وَالْاَداَءُ هُوَ العَمَلُ» النهج (باب کلمات قصار ـ رقم ۱۲۰، ص ۱۱۴۴، فیض الاسلام). و اصول الکافی: (ج ۲، ص ۴۵)

و در اَدیان و مذاهب مختلف، و مسالک و مرامها و... وحدت بدون ایمان امکان پذیر نیست مگر با اسلام فوق ایمان، و سرانجام تمام اَدیان مختلف و مذاهب گوناگون و... جهان، تسلیم اسلام فوق ایمان خواهند شد و جز یک دین براَساس فطرت یکتاپرستی، ایمان راستین، رنگ خدایی و یک چهره گی نخواهد بود و جمیع پیامبران زیر چتر یک دین مبین اسلام غدیری به رسالت برترین رسول الهی و خاتم پیامبران «صلوات الله علیهم» گرد هم می‌آیند: آل عمران: ۸۱ ـ ۸۵)

وحدت میان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و علیّ مرتضی علیه‌السلام با کمال ایمان

سنخیّت و عرضیّت دو شرط لازم برای ماهیّت وحدت، و چهار عنصر بهم پیوسته غیرقابل انفکاک برای تحقق ماهیّت:

الف: وحدت در هدف

ب: وحدت در عقیده

ج: وحدت در بیان

د: وحدت در عمل

حضرت رسول برتر و خاتم پیامبران محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت امیرمؤمنان علیّ مرتضی علیه‌السلام معیار وحدت برای همهٔ انسانها هستند که تبلیغ رسالت برتر و اکمال دین، به ولایت علیّ مرتضی علیه‌السلام گره خورده است:

هر کسی را جفت کرده عدل حق — شیر را با شیر و بَق را جنس بَق
جان احمد، جان جانان علیست — یار بوبکر، عمر، صهاک دنیست
قبلهٔ جبریل و جانها سوره‌ای — قبلهٔ عبدالبطون شد سفره‌ای
قبلهٔ زاهد بود یزدان بَر — قبلهٔ مُطمِع بود همیان زر
مادگی خوش آمدت چادر بگیر — رستمی خوش آمدت خنجر بگیر

وحدت در دو چهرگی امکان پذیر نیست:

جهان آفرین، در نخستین و آخرین و برترین و جامع‌ترین کتاب آسمانی‌اش: (قرآن مبین) خطاب به اوّلین مخلوق و علّت غایی آفرین جهان فرمود:

«فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ الله الَّتِي فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لاتَبْدِیلَ لِخَلْقِ الله ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ اَکْثَرَالنّاسِ لایَعْلَمُونَ مُنِیبِینَ إِلَیْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِیمُواالصَّلاةَ وَلاتَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ» الروم: ۳۰ـ۳۲).

خداوند سبحان، انسان را در ششمین و آخرین مرحله از آفرینش جهان دو بُعدی:

۱ـ بُعد فطرت یک چهره و جان یک رنگ.

۲ـ بُعد طبیعت هزاران چهره و جسم بیشمار آفرید، و انسان را با دو بُعدی بودنش بر پنج مرحلهٔ قبلش برتری داد.

انسان در بُعد فطرت، دیانت، عقل، جان و انسانیّت دارای یک چهرهٔ ثابت لایتغیّر است، و میان انسانهای بیشمار تنها بر اثر یک چهره‌گی در این بُعد، وحدت امکان پذیر است، زیرا وحدت با دو شرط سنخیّت و عرضیّت در ماهیت قطرت و... و شرائط چهارگانه: الف: وحدت در هدف ب: وحدت در عقیده ج: وحدت در بیان د: وحدت در عمل میسّر است.

وحدت در بُعد طبیعت، دنیا، نفس و جسم بیشمار و حیوانیّت هزاران چهره، و در بُعد فطرت یک چهره و طبیعت هزاران چهره امکان پذیر نیست.

حقیقت وحدت میان دو شئ در یک رنگی و یک چهره‌گی است و در میان دو رنگی و چند چهره‌گی و مَنْ‌ها هرگز میسّر نمی‌باشد.

دوستی، همگونی و همسانی با دشمن نشانهٔ نفاق، و چند چهره‌گی و بی خردی و حماقت است.

بر سر اَغیار چون شمشیر باش — هین مکن روباه بازی شیر باش

جان بابا گویدت ابلیس، هین — تا بدم بفریبدت، دیو لعین

این چنین بلیس با، بابات کرد — آدمی را این سیه روح مات کرد

وحدت میان دو شئ متضاد، نشانهٔ جهالت و بی خردی، و وحدت با دشمنان، علامت حماقت، سفاهت و دیوانگی است.

با دو عالَم، دوستی بیگانگیست — اندرو، هفتاد و دو دیوانگیست

من عدوّم، مر ترا با من مپیچ — نبود از رای عدوّ، پیروز هیچ

رو کسی جو، که ترا او هست دوست — دوست بهر دوست لاشک جز جوست

من عدوّم چاره نبود کز منی　　　　کز روم با تو، نمایم دشمنی
من ترا بی هیچ شکّی دشمنم　　　　من ترا، کی رّه نمایم، رّه زنم

وحدت در اَدیان مختلف و مذاهب گوناگون و مسالك و مرامها و احزاب و گروهها و... خود بافته امکان پذیر نمی‌باشد.

جهان آفرین، خطاب به‌یکتاپرستان راستین می‌فرماید: «مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَلا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» الروم: ۳۱ ـ ۳۶) والانعام: ۱۵۹) ـ ۱۶۵) والنسآء: ۱۵۰ ـ ۱۵۱) و آل عمران: ۲۳ ـ ۲۴) والبقرة: ۷۵ ـ ۱۰۱) والنّور: ۴۷ ـ ۵۰) وسبأ: ۲۰)

آیا احزاب و گروههای گوناگون و اَدیان و مذاهب و مسالك و مرامهای مختلف و... همهٔ آنان بر حقّ و یکسانند؟!

السجدة:۱۸) والمائدة: ۱۰۰) والأنعام: ۵۰ و ۸۱) والنّحل: ۷۶) و فاطر: ۱۲ و ۱۹ و ۲۲) وهود: ۲۴) والجاثية: ۲۱) والملك: ۲۲) وص: ۲۸) والحشر: ۲۰) والرّعد: ۱۶) و مریم: ۷۳) وفصّلت: ۳۴).

آیا جامعهٔ روحانیّت مستقل شیعهٔ سابق، و به اِسارت درآمدهٔ کنونی یکسانند؟!

آیا جامعهٔ روحانیت شیعهٔ سابق (در میان کل روحانیّت اَدیان و مذاهب و... وابستهٔ بحکومتها و جیره خواران دربار) با سابقهٔ (۱۳۹۳) سال استقلال، (از آغاز بعثت رسول برتر اِلهی حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله تا پایان مرجعیّت واحدهٔ آیةالله حاج آقاحسین طباطبائی بروجردی رضوان الله تعالی علیه در

سال (۱۳۸۰ هـ‌ـق)) با جامعهٔ روحانیت شیعهٔ به اسارت درآمدهٔ کنونی، که در این نیم قرن اَخیر با انقلاب‌گرازی نکبت بار بیگانهٔ هندی (خمینی دروغین) با سکوت مرگ‌زای روحانیت و مرجعیت بی‌شمار بی‌خاصیت و بی‌حمیت همراه گردیده است یکسانند؟؟؟

این أُوتُوا العلماها، و أُوتُوا الکِتابها کیانند؟

خداوند سبحان در بسیاری از آیات قرآن مبین علمای اَدیان را به دو گروه اَهل العلم و اَهل الکتاب نیك و بد، خیر و شر، صالح و فاسد، دین دار و دین فروش، هدایتگر و گمراه گر، علم پرور و جهل ستیز، و جهل پرور و علم ستیز، مؤمن و کافر، مخلص و منافق، یکتاپرست و هواپرست و علمای راستین و جهّال عالم نمای دروغین و... تقسیم و معرّفی فرموده است:

«وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً فَبِئْسَ مَايَشْتَرُون لاتَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِماأَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمالَمْ يَفْعَلُوا فَلاتَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَةٍ مِنَ الْعَذابِ وَلَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ » آل عمران: ۱۸۷ ـ ۱۸۸) والاسراء: ۱۰۷ ـ ۱۰۹) والحج: ۵۴) وسبأ: ۶) والقصص: ۸۰) والنسآء: ۴۶ و ۱۳۱) والبقرة: ۱۰۱ و ۱۴۴) و آل عمران: ۱۸ و ۱۹) والمائدة: ۵ و ۵۷) والبیّنة: ۴) ودهها آیات دیگر... که شامل علمای تمام اَدیان و مذاهب می‌گردند.

علم بی‌تعهّد، وزرست برای عالِم، و وبال است برای عالَم، به علم عالِمی دل نبندید بعهدش نظر کنید.

تو مشو، غُرّه بعلمش عهد جو علم چون قشرست و عهدش مغز او

علمای باوفای متعهد در پناه خداوند سبحان و حمایت جهان آفرینند.

آن جماعت را که وافی بوده‌اند ... بر همه اَصنافشان افزوده‌اند
گشت دریاها مسخّرشان و کوه ... چار عُنصر نیز، بندهٔ آن گروه
این خود اکرامیست از بهر نشان ... تا ببینند اهل انکار آن عیان
آن کرامتهای پنهانشان که آن ... در نیاید در حواس و در بیان

چه کسانی وفا به عهدشان می‌کنند؟ کسانی که بی وفایی را ننگ و عار می‌دانند، در حالی که دین به دنیافروشان بی وفایی را برای خود افتخار می‌دانند.

وافیان را چون ببینی کرده سود ... تو چو شیطانی شوی آنجا حسود
هر کرا باشد مزاج و طبع سست ... او نخواهد هیچ کس را تن درست
گر نخواهی رشک ابلیس بیا ... از دَر دعوی بدرگاه وفاه
چون وفاات نیست باری دم مزن ... که سخن دعویست اَغلب ما و من
هر که او عصیان کند شیطان شود ... که حسود دولت نیکان شود
چونک در عهد خدا کردی وفا ... از کرم عهدت نگه دارد خدا
از وفای حق، تو بسته دیده‌ای ... اُذکُرُوا اَذْکُرْکُمْ نشنیده‌ای
گوش نِه، اَوْفُوا بعَهْدی گوش دار ... تا که اُوفِ عَهْدَکُمْ آید زیار

علمای صورت گِرای بی ثبات باید دعا کنند تا در دین باثبات گردند یا از رده خارج شوند تا ننگ دین نگردند.

اَی دهنـده قُوت و تمکین و ثبات | خلق را زین بی ثباتی ده نجات
اندر آن کاری که ثابت بود نیست | قایمی ده نفس را که منثنیست
صبرشان بخش و کفّهٔ میزان گران | وارهانشان از فن صورتگران
وز حسودی بازشان خر اَی کریم | تا نباشد از حسد دیو رجیم
در نعیم فانی مال و جَسَد | چون همی سوزند عامه از حسد

این دو گروه از علمای راستین خادمان به دین و علم پرور و جهل ستیز، و علمای دروغین، جهّال عالم نماهای خائنان به دین و جهل پرور و علم ستیز، در میان تمام اَدیان و مذاهب و مرامها و مسلکها و... بوده و هستند النّسآء: ۱۳۱) والبقرة: ۱۰۱ ـ ۲۱۳) و آل عمران: ۱۸ ـ ۱۹).

گروه اول: علمایی هدایتگر و اصلاحگر و... که دنیا را برای خود می-خواهند از اینرو دنیا را فدای خود می‌کنند، و خود را برای دین می‌خواهند از اینرو خود را فدای دین می‌کنند، و با تمام وجود، جویای یافته‌های الهی در تمام ابعاد زندگی مادّی و معنوی، روحی و جسمی، اعتقادی و اقتصادی و... می‌باشند، و از بافته‌های شیطانی بشدّت اجتناب و از توهمات و خیالات باطل پرهیز می-کنند، و در نیل به کمال ایمان و تقوا و توکل تنها بر خداوند سبحان و اخلاص در تمام بایدها اصرار می‌ورزند، اینان حق‌بینان، حق جویان، حق پذیران و حقگویان آزادهٔ حلال‌زادهٔ جهانند، و اَهل معرفت و حکمت اِلهی و منشأ وحدت میان افراد و خانواده‌ها و جوامع بشری و الگوی صفا و وفا و صداقت و صمیمیت و پیشگام در دستیابی حقایق، معارف، اسرار و حِکَم دو نظام تکوین و تدوین و بیانگر آنها بدون تقیه و کتمان و مجامله، و بست و بند سیاسی، و جوامع بشری را به کمال و شرافت و کرامت انسانی رهنمون می‌سازند و یاور دین مبین اسلامند و ناظر بر

امور مسلمانان و زمامدارانند اینان ارزش و شخصیّت خود را تنها به دین می‌دانند.

آل عمران: ۷۹ و ۱۱۰ و ۱۳۹ و ۱۶۹ ـ ۱۷۵ و ۱۸۷) والبقرة ۱۵۹) و محمد ﷺ: ۷ و ۳۳ و ۳۵) وصدها آیات دیگر...

گروه دوم: جهّال عالم نمای فتنه‌گر و گمراه و اضلالگر و افسادگر و... دین به دنیا فروش که دین را برای خود می‌خواهند، نه خود را برای دین، از اینرو، دین را فدای خود، و خود را فدای دنیا می‌کنند، و با تمام وجود، جویای بافته‌های شیطانی در ابعاد گوناگون زندگی، و اینان موهوم بینان، موهوم جویان، موهوم پذیران و موهوم گویان اسیران شکم و شهوت و شهرت‌اند، و تسلیم صاحبان زر و زور و تزویر و اینان همآنند غلامان خم وچون مؤنّثان پهن، و مثل مخنّثان گاهی خم وگاهی پهن می‌شوند.

اینان تقیه گرایان و اهل مجامله و معامله و بست و بند، و نفاق و فاقد تقوا و تقوا ستیز و از حقایق، معارف، اسرار و حِکَم دو نظام تکوین و تدوین به دوراند و فتنه و افسادگران دین و دنیا و اختلاف‌انداز میان مسلمان و گسستن روابط فردی و اجتماعی و خانوادگی و جوامع بشری و اخلالگر افکار و منشأ بدبختیهای افراد جامعه می‌باشند. اینان ارزش و شخصیّت دین را بوجود خود می‌دانند، نه ارزش و شخصیّت خود را به دین.

اینان یکی از مهمترین دو عامل مجهولیّت انسان، برترین موجود در نظام تکوین، و مهجوریت قرآن مبین برترین کتاب تدوینند.

آل عمران: ۱۸۷ ـ ۱۸۸) والنساء: ۴۴ ـ ۵۳ و ۶۰) و صدها آیات دیگر...

و به کتاب شریف بحارالانوار (ج۲ ـ کتاب علم ـ باب ۹ ص ۲۶ ـ الی باب ۲۹ ص ۲۵۵) حتماً مراجعه شود تا ناگفته‌ها بدرستی یافته و بیان گردد.

خطاب به جهّال عالم نماها و زمامداران فرومایگان که باعث مجهولیّت انسان، پس از قرنها زندگی بر کرهٔ خاکی و باعث مهجوریّت قرآن مجید پس از دهها قرن از نزول برترین کتاب تدوین بر معیار کمال انسانی.

فساد امّت به جهّال عالم نمای گمراه‌گر، و فساد ملّت به زمامداران بیدادگر

مرحوم شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف (خصال صدوق ج۱ باب الاثنین ـ حدیث ۱۱ ص ۸۱) باسنادش از حضرت امام باقر علیه السلام نقل کرده است که: «قٰالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله: صِنْفٰانِ مِنْ اُمَّتِي اِذٰا صَلَحٰا، صَلَحَتْ اُمَّتِي، وَ اِذٰا فَسَدا فَسَدَتْ اُمَّتِي، قِيلَ يا رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله وَمَن هُمٰا؟ قٰالَ اَلفُقَهٰآءُ وَ الْاُمرآءُ».

بحار الانوار: (ج ۲ـ باب ۱۱ ـ باب صفات العلمآء وَ اَصْنٰافِهِمْ ـ حدیث ۱۰ ص ۴۹)

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه دو گروه از امّت من صالح گردند، امّت من صالح می‌شوند، و چنانچه این گروه فاسد شوند امّت من، فاسد خواهند شد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیده شد، این دو گروه کیانند؟ فرمود: فقهآء و زعمای دینی، و امراء و زمامداران دنیوی.

خطاب به دو گروه فاسد: زعمای فاسد دینی و زمامداران بیدادگر فاسد دنیوی:

اَی فرو رفته بگور جهل و شک — چند جویی لاغ و دستان فلک
تا بکی نوشی تو عِشوهٔ این جهان — که نه عقلت ماند بر قانون نه جان
لاغ این چرخ ندیم کِرد و مُرد — آب روی صد هزاران چون تو بُرد

می دَرد، می‌دوزد این در زیّ عام | جامهٔ صد سالگانِ طفلِ خام
لاغ او گر باغها را داد، داد | چون دی آمد، داده را بر باد داد
پیره طفلان شسته پیشش بهر کَد | تا بسته و نحس او لاغی کند

مرحوم مجلسی رحمة‌الله تعالی علیه از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام از پدرانش صلوات الله علیهم اَجمعین نقل کرده است: «قٰالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: اَلفُقَهآءُ اُمَنآءُ الرُّسُلِ مٰا لَمْ یَدْخُلُوا فِي الدُّنیا، قیل: یا رَسُولَ اللهِ ما دُخوهُمْ فِي الدُّنیا؟ قالَ: اِتِّبٰاعُ السُّلْطانِ، فَاِذا فَعَلُوا ذٰلِکَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلیٰ اَدْیانِکُمْ» بحارالانوار: (ج۲ ص ۳۶ حدیث ۳۸) و (ج۲ ص ۱۱۰ حدیث ۱۵).

یعنی: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: فقهاء در بیان حقایق و احکام دین، امینان رسولان الهی‌اند، مادامی که وابستهٔ به زمامدار و دلبستهٔ به‌دربار نباشند، از حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسیده شد: وابستگی و دلبستگی چیست؟ فرمود: سر در آخور و رهرو دربار باشند، و هر عالم دینی که وابسته به‌دربار و جیره خوار دربار باشند در دینتان از آنان بترسید و دوری کنید، از محبتشان دل برکنید که با کتمان حقایق و معارف، دینتان را به فساد و تباهی می‌کشانند.

برای شناسایی علمای شایسته و وارستهٔ راستین، و علمای دروغین وابسته و دلبستهٔ بدنیا به کتاب معتبر احتجاج مرحوم طبرسی، و بکتاب شریف بحارالانوار (ج۲ ص ۸۶ ـ ۸۹ حدیث ۱۲) و دیگر کتب معتبر بزرگان شیعه، مراجعه کنید.

وقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «اَلاٰ اِنَّ شَرَّ الشَّرِّ شِرارُ العُلَماءِ، وَ اِنَّ خَیْرَ الْـخَیْرِ خِیٰارُ الْعُلَماءِ» بحارالانوار: (ج۲ ص ۱۱۰ حدیث ۲۲).

یعنی: ای مردم جهان در هر عصر و زمان و مکان! آگاه، بیدار و هشیار باشید! یقیناً بدترین انسانهای بد، علمای بد اندیشند که دین را فدای خود و خود را فدای دنیای پست می‌کنند، و براستی خوب‌ترین انسانهای خوب، علمای نیک اندیشند که دنیا را فدای خود، و خود را فدای دینشان می‌کنند.

پس علمای دینی معیار انحطاط و سقوط از انسانیّت، و الگوی کمال و نیل به اَوج انسانیّت‌اند، جامعه ای که علمای دینی وارسته و شایستهٔ راستین هدایت یافته و هدایتگر بر آن نظارت می‌کنند، جامعهٔ انسانی کامل بشمار می‌رود، و جامعه‌ای که علمای دروغین دلبستهٔ بدنیا و وابستهٔ به‌دربار گمراه، نظاره‌گر آن باشند، قطعاً آن جامعهٔ منحط و بدتر از جامعهٔ حیوانی خواهند بود، جامعه‌ای که انسان برترین موجود جهان، مجهول و ناشناخته، و قرآن مبین برترین کتاب آسمانی، مهجور است. چرا؟ و چرا؟ و چرا؟ و هزاران چراهای دیگر...

به خداوند جهان آفرین سوگند! تا طبقات مختلف مردم جهان، علمای راستین دینی یکتاپرست یک چهره را بدرستی شناسایی نکنند، و تنها از آنان رهروی ننمایند، و علمای دروغین (جهّال عالم نمای) هواپرست هزاران چهرهٔ بی‌چهره را بدرستی نشناسند، و از آنان دوری نجویند، هرگز به سعادت و کمال انسانی نخواهند رسید تا هدایت یافتگان و هدایتگران به درستی شناخته و به درستی پیروی نشوند، هرگز جوامع بشری به کمال انسانی نخواهند رسید، و اینان کیانند؟ یونس: ۳۵ ـ ۳۶)

صدهزار ابلیس و بلعم در جهان — همچنین بودست پیدا و نهان
این دو را مشهور گردانید اِله — تا که باشد این دو بر باقی گواه
نازنینی تو ولی در حدّ خویش — الله الله پا منه از حدّ بیش

وحدت تنها در سایهٔ ولایت خاندان رسول برتر الهی امکان‌پذیر است و بس.

جهان آفرین در نخستین، آخرین، برترین و جامع‌ترین کتاب آسمانی‌-اش: (قرآن مبین) خطاب به همهٔ انسانها عموماً از یکسو، و به علمای دینی خصوصاً از سوی دیگر می‌فرماید:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...» آل عمران: ۱۰۳ ـ ۱۰۵)

چرا شما، برترین کتاب آسمانی (قرآن مجید) را معیار وحدت در بُعد فطرت و عقل و جان، میان خود قرار نمی‌دهید؟ در حالی که خداوند سبحان، خطاب به برترین رسولش محمد مصطفی ﷺ مردم را به وحدت در بُعد فطرت و... فرا می‌خواند:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا...» آل عمران: ۶۴)

این است حقیقت کلمهٔ توحید: «كَلِمَةُ لا اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ حِصْني فَمَنْ دَخَلَ حِصْني اَمِنَ مِنْ عَذابي» پناهگاه و دژ الهی که دژبانش علیّ مرتضی عَلَيهِ آلافُ التَّحِيَّةِ وَالثَّنآءِ: «وَلايَةُ عَلِيِّ بْنِ اَبيطالبٍ حِصْني فَمَنْ دَخَلَ حِصْني اَمِنَ مِنْ عَذابي» که شیعه با برائت و ولایت از آن دو با هم تجلّی یافت که

مظهرش ابراهیم خلیل الرّحمن علیه السلام و مشتری‌اش خداوند سبحان بود: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ ‎إِذْ جَآءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ‎إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ الله تُرِيدُونَ » الصافات: ۸۳ ـ ۸۶).

آنک بی جنتست و بی‌آلت، یکیست ‌ ‌ در عدد شکّست و آن یک بی‌شکیست

وحدت میان دو و (۳) بینان، امکان پذیر نیست، وحدت آنگاه امکانپذیر است که همگان یکی بین شوند

خداوند سبحان، انسان را جهت آزمون (از میان دیگر بندگانش) دو بُعدی متضاد آفرید:

۱ـ بُعد فطرت یک چهرهٔ یکتاپرست ثابت لایتغیّر.

۲ـ بُعد طبیعت هزاران چهرهٔ متغیّر غیرثابت.

انسان در بُعد فطرت و جان، با خود، و امثال خود، خودی است. و در بُعد طبیعت، از خود و از دیگران بیگانه است و جهت تفکیک و شناسایی هر یک از این دو بُعد متضاد، پیامبران، رسولان الهی و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اَجمعین را فرستاد، و در دو زمان فتره (فاصلهٔ میان دو معصوم) و در غیبت معصوم، علمای دینی را با شرائط لازم، که انتخابشان بوسیلهٔ برجستگان آنان می‌باشد قرار داده است، تا امتیاز و برتری انسان بر دیگر موجودات جهان را بیان کنند که بخاطر این برتری و امتیاز، جهان را برای انسان آفرید و مسخّر آن ساخت، نه انسان را برای جهان و مسخّر آن.

تلخ با تلخان یقین مُلحق شود کی دَمِ باطل، قرین حق شود
طبله‌ها بشکست و جانها ریختند نیک و بد در همدگر آمیختند
حق فرستاد، انبیاء را با ورق تا گزیند این دانه‌ها را بر طبق
پیش از ایشان ما همه یکسان بُدیم کس ندانستی که ما نیک و بدیم
تا برآمد آفتاب انبیا گفت اَی غِش دور شو صافی بیا

تا انسان، با فطرت، رنگ خدایی نگیرد، هرگز یکتاپرست نخواهد شد، انسان در بُعد فطرت، تنها یک رنگ ثابت دارد و آن رنگ خدائی است.

پس بدان کان همه رنگ و نگار جمله روپوشست و مکر و مستعار
رنگ باقی صِبغَةُ اللّه است و بس غیر آن بربسته دان همچون جرس
رنگ صدق و رنگ تقوا و یقین تا اَبد باقی بود بر عابدین

«صِبْغَةَ اللهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ» البقرة: ۱۳۸)

تنها با فطرت می‌توان رنگ خدایی گرفت.

آدمی چون نور گیرد از خدا هست مسجود ملایک زاجتبا
نیز مسجود کسی کو چون مَلَک رَسته باشد جانش از طغیان و شک

انسان در بُعد طبیعت، هزاران چهرهٔ شیطانی دارد که هرگز وحدت با بُعد فطرت یک چهره امکان پذیر نیست.

خداوند متعال همهٔ انسانها را به وحدت در بُعد فطرت یکتاپرستی فراخوانده است که مظهر آن عليّ عَلَیْهِ آلافُ التَّحیّةِ وَالثّنآء مرتضاست و تنها شیعهٔ راستین علیّ مرتضی از آن تجلّی یافت:

مشـــتریِّ شـــیعه، اللّه اشـــتَّری   از غـم هـر مشـتری هـین برتـر آ
مشـتری جـو کـه جویـان توسـت   عـالم آغـاز و پایـان توسـت
هـین مکّـش هـر مشـتری را تـو بدسـت   عشـق بـازی بـا دو معشـوقه بَدَسـت
زو نیـابی سـود و مایـه گـر خـرد   نبـودش خـود قیمـت عقـل و خـرد
نیسـت او را خـود بهـای نـیم نعـل   تـو بَـرو عرضـه کنـی یاقوت و لعل
مشـــتری را شـــیعیان دریافتنـــد   چـون سـوی هـر مشـتری نشـنافتند.

چرا مسلمانان جهان، معیار وحدت را از برترین رسول الهی؟ و چرا از برترین خاندان رسالت برتر صلی الله علیه و آله نیاموختند؟؟؟!!!

این وسیلۀ ارتباط میان خداوند سبحان و بندگانش کیانند که قرآن برترین کتاب آسمانی بدون آنان قابل درک و فهم آنها نیست؟ و نیل به سعادت و کمال و رستگاری را بر آنها قرار داده است که خود خطاب به آنان فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسیلَةَ وَ جاهِدُوا فی سَبیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» المائدة: ۳۵)

جامعۀ بدون رسول و اِمام معصوم علیه السلام همچون تن بی سر است.

اهـل لشـکر بـی گمـان سـرور بـود   قـوم بـی‌سـرور تـن بـی‌سـر بـود
ایـن همـه کـه مـرده و پژمـرده‌انـد   زان بـود کـه تـرک سـرور کـرده‌انـد
خلق را بنگـر کـه چـون ظلمـانی‌انـد   در متـاع فـانی چـون فـانی‌انـد
از تکبّـر جملـه انـدر تفرقـه   مُـرده از جـان، زنـده‌انـد از مَـخرقه

توحید و وحدت تنها در ولایت عليّ مرتضی است، و برائت از غاصبان خلافت، نه هم عليّ مرتضی علیه‌السلام و هم عمر بن صهاک!

چرا وحدت تنها در سایهٔ ولایت خاندان رسالت برتر امکان پذیر است؟

زیرا همهٔ انسانها در بُعد فطرت، خودی و دوست هستند؛ الروم: ۳۰) و در بُعد طبیعت، بیگانه و دشمن یکدیگرند، پیامبران و رسولان الهی و جانشینان بحق معصوم آنان صلوات الله علیهم اجمعین همهٔ مردم جهان در هر عصر و زمان و مکان را به فطرت یکتاپرستی فرا می‌خوانده‌اند، تا بوجه اشتراک میان همگان، وحدت کنند، نه به فطرت و طبیعت متضاد، و نه تنها به طبیعت، که هرگز، وحدت حاصل نمی‌گردد، چه اینکه میان فطرت و طبیعت، و میان آحاد طبیعت تضاد وجود دارد که وحدت میان دو شئ متضاد امکان پذیر نیست.

برادری انسانها تنها در بُعد فطرت است، و در بُعد طبیعت، برابری و تضاد حاکم است که وحدت، میان دو شئ متضاد امکان پذیر نخواهد بود.

همهٔ انسانها در بُعد فطرت و جان، یکتاپرست، یک چهره، مؤمن، برادر مهربان، خودی و دوست یکدیگرند، و در بُعد طبیعت و جسم، هواپرست، هزاران چهره، برابر، بیگانه و دشمن یکدیگرند، مگر اینکه فطرت با طبیعت، و جان بر جسم غالب و آنرا مهار کند که در این صورت، میان فطرت و طبیعت، اتحاد پدید خواهد آمد، که طبیعت، تسلیم فطرت، و جسم، تسلیم جان، و نفس تسلیم عقل، وزن تسلیم مرد و.. که نتیجه‌اش اتحاد است نه وحدت که سنخیّت و عرضیّت دو شرط ضروری در آن است که در اینجا نیست.

قول إنْ مِنْ اُمّة را یادگیر — تا به إلّا و خلافیها نذیر
گفت خود خالی نبودست امّتی — از خلیفهٔ حق و صاحب همّتی
مرغ جانها را چنان یکدل کند — کز صفاشان بی غِش و بی غِل کند
مشفقان گردند، همچون والده — مؤمنون را گفتا نفس واحده
نفس واحد از رسول حق شدند — ور نه هر یک دشمن مطلق بُدند
دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت — یک زدیگر جان خون آشام داشت
کینه‌های کهنه‌شان از مصطفی — محو شد در نور ایمان و صفا
اَوّلاً اخوان شدند آن دشمنان — همچو اَعداد عِنب در بوستان
وز دَم المؤمنون إخوه بپند — در شکستند و یک جان شدند

وحدت، تنها در فطرت و جان و سیرت و ایمان، امکان پذیر است، نه در طبیعت و جسم و صورت و اسلام.

جهان آفرین فرمود: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ـ قَالَتِ الأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» الحجرات: ۱۰ـ۱۸)

وحدت تنها در فطرت و جان یک چهره: الروم: ۳۰) امکان پذیر است، نه در طبیعت و جسم هزاران چهرهٔ بی چهره

قول و فعل بی تناقض بایدت — تا قبول اندر زمان پیش آیدت
سعیکم شتّیٰ تناقُض اندرید — روز می‌دوزید، شب برمی دَرید
پس بصورت آدمی فرع جهان — وز صفت، اصل جهان، این را بدان
ظاهرش را پشّه ای آرد بچرخ — باطنش باشد محیط هفت چرخ
جای تغییرات، اَوصاف تنست — جان باقی آفتابی روشنست

بی ز تغییر که لاشَرْقِیَّةٌ　　بی زتبدیلی که لاغَربِیَّةٌ
آفتاب از ذرّه کی مدهوش شد　　شمع از پروانه کی بیهوش شد
خود نتوانم ور بگویم وصف جان　　زلزلة افتد در ین کون و مکان
تا زمینی با سمائی بلند　　یک دل و یک قبله و یک خو شوند
تفرقه برخیزد و شرک و دوی　　وحدتست اندر وجود علوی

وحدت و اُخوّت تنها میان حبیب الله و اَمین الله بود نه غیر

زین سبب جان نَبی را جان بَد　　ناشناسا گشت و پُشت پای زد
جان اَحمد، جان جانان علیست　　یار بوبکر، عمر، ضحّاک دنیست
جان گرگان و سگان، هر یک جداست　　متحد جانهای شیران خداست
روح خود را متصل کن اَی فلان　　زود با ارواح قدس سالکان

این اهل ذکر و راسخان در علم کیانند؟

جهان آفرین بندگانش را در درک حقایق، معارف، حِکَم و اسرار دو نظام طبیعت و شریعت، به اَهل ذکر و قرآن مجید (برترین کتاب آسمانی) و به راسخان در علم اِلهی ارجاع می‌دهد، ایشان (غیر از خاندان رسالت برتر) کیانند؟

که مکرر خطاب بیندگانش می‌فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكرِ إِنْ كنتُمْ لا تَعْلَمُونَ...» النحل: ۴۳ـ۴۴) والانبیاء: ۷) یس: ۶۹).

و فرمود: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» آل‌عمران: ۷)

حضرت مولی الموحدین إمام المتقین امیرالمؤمنین علیّ مرتضی علیه السلام فرمود: «اَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي...» النهج: (خ ۲۳۱ ص ۷۶۱) و (خ ۹۲ ص ۲۷۳) و (خ ۱۴۴ ص ۴۳۷) و (خ ۹۰ ص ۲۳۴) و (خ ۸۶ و ۲۱۰ ـ ۲۱۸) و (خ ۱۵۳ ص ۴۸۰) و (خ ۱۵۷ ص ۴۹۹) و دهها خطبهٔ دیگر و صدها روایات وارده از اَهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اَجمعین در این معانی...

حق بود، تأویل، کان گرمت کند / پُرامید و چُست و با شرمت کند
ور کند سُستت حقیقت این بدان / هست تبدیل و نه تأویلست آن
این برای گرم کردن آمدست / تا بگیرد ناامیدان را دو دست
معنی قرآن زقرآن پُرس و بَس / وز کسی کاتش زدست اندر هوس
پیش قرآن گشت قربانی و پَست / تا که عین روح او قرآن شدست
روغنی کو شد فدای گُل بکُل / خواه روغن بوی کن خواهی تو گُل
قول حق را هم زحق تفسیر جو / هین مگو ژاژ از گمان، اَی سخت رو
آن گره کو زد، همو بگشایدش / مُهره کو انداخت او بربایدش
گرچه آسانت نمود، آن سان سُخن / کی بود آسان رُموز من لَدُن

اینست معنی «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرآنِ وَالْقُرآنُ مَعَ عَلِيٍّ» علیّ مرتضی علیه‌السلام، عین قرآن مجید، قرآن مجید هم همان علیّ علیه‌السلام است، قرآن مبین را می‌توان با قرآن مجید تفسیر کرد که روح قرآن در او دمیده شده باشد، علیّ مرتضی علیه‌السلام روح و جان قرآن است.

وَمَنْ عِندَهُ عِلمُ الْكِتابِ کیست؟

این «وَمَنْ عِندَهُ عِلمُ الكِتابِ» الرّعد: ۴۳) غیر از علیّ مرتضی عَلَيهِ آلافُ التَّحيَّةِ وَالثَّنآء کیست؟

حضرت مولی الموحّدین امام المتقین امیرالمؤمنین علیّ مرتضی علیه‌السلام عالم بکل ماسوی الله و محیط بر کلّ جهان و جهانیان بود که فرمود: «وَمٰا سَواىٰ ذٰلِکَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللهُ نَبِيَّهُ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ دَعٰالي بِاَنْ يَعِيَهُ صَدْري، وَ تَضْطَمَّ عَلَيْهِ جَوانِجي» النهج: (خ ۱۲۸ ص ۳۹۸)

و فرمود: «تَاللهِ لَقَدْ عُلِّمْتُ تَبْليغَ الرِّسالاتِ، وَ اِتْمامَ الْعِداتِ وَ تَمامَ الْكَلِمٰاتِ....» النهج (خ ۱۱۹ ص ۳۷۰)

امام علیّ مرتضی علیه‌السلام از یکسو یکی از چهار عنصر بهم پیوستۀ علّت غایی آفرینش ماسوی الله بود که سعۀ وجودی علّت غایی، بیش از کل مغیّا و معلول است، و از سوی دیگر، آنچه جهان آفرین به نخستین مخلوق و علّت غایی آفرینش جهان، و به اوّلین رسول و خاتم پیامبرانش صلوات الله علیهم أجمعین حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله داده است، حضرت محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله تمام آنها را به عليّ مرتضی علیه‌السلام منتقل ساخت.

آنچ معلوم تو نبود، چیست آن | وآنچ یادت نیست کو اندر جهان
ای تو پاک از جهل و علمت پاک از آن | که فراموشی کند بر وی نهان
هیچ کس را، تو کسی انگاشتی | همچو خورشیدش بنور افراشتی
گر خدا دادی مرا پانصد دهان | گفتی شرح تو أی جان و جهان
صدهزار آثار غیبی منتظر | کز عدم بیرون جهد با لطف و بر
رغبت ما از تقاضای توست | جذبهٔ حقّست هر جا رَه روست
آب مهر تو چو ما را دست داد | آب حیوان شد پیش ما کساد
ز آب حیوان هست هر جان را نوی | لیک آب آب حیوانی توی
هفت دریا هر دم ار گردد سراب | گوش گیری آوریش ای آب آب
ره نیابد از ستاره هر حواس | جز که کشتیبان ستاره شناس

والسلام علی من اتبع الهدی والحمدلله الآخرة والأولی وأفضل صلوات الله علی محمّد و آله النُّجَبَآء الَّذینَ هُمْ وَسیلة النجاة و اللَّعْنَةُ الدآئِمَةُ عَلیٰ مخالفیهم أعدآءِ الله تعالی.

یا عليّ مدد

پایان چاپ اول

سوّم جمادی الثانی مصادف با یکهزار و چهارصد و چهاردهمین سال شهادت اَوّلین مظلومه و شهیدهٔ پس از کوتاهترین زمان از رحلت (شهادت) رسول خدا صلی الله علیه و آله، و برترین بانوی عالَم، بَضْعَهٔ حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء علیها أفضل صلوات الله والمصلّین.

پایان چاپ دوم

هفدهم شوال المکرم ۱۴۲۴ هـ ق = ۱۳۸۲/۰۹/۲۱ هـ ش

پس از چندین بار افست مکرّر بدون کمترین تغییر

پایان چاپ دهم با نکات نوین و تغییرات بسیار فشرده:

نهم ربیع الاول ۱۴۴۰ هـ ق = ۱۳۹۷/۸/۹ هـ ش بمناسبت عیدالزّهراء علیها اَفضل صلوات الله و المصلّین.

فهرست مطالب

فصل اوّل: در حقیقت وحدت در دین

فصل دوّم: در حکمت عیدالزّهرآءعلیها السلام

ملحقات

لازمه:

الف:

غلبهٔ ایمان بر کفر، و مؤمن بر کافر و... قطعی است پس هرگز مؤمن راستین نباید از کافر و خائن بترسد.

ایمان راستین بدون ثبات و مقاومت در دفاع از کیان دین و نوامیس اسلام هرگز امکان پذیر نیست که با تقیّه و سازش در تضاد و تباین کلّی است.

مؤمن راستین قطعاً غالب بر کفر و کافر است، زیرا تنها چنین مؤمنی لشگر خداوند متعال و در امان الهی است که هرگز پس‌رَوی، و شکست ندارد که نشانهٔ فقدان ایمان لازم است، مؤمن راستین کسی است که رُعبش همواره در دل کافر بی‌نقاب و (کافر نقابدار) منافق و ظالم و مُجرم و خائن و... می‌باشد.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم: ۷ و ۳۳ و ۳۵) و المجادلة: ۲۱) و الصافات: ۱۱۶ و ۱۷۳) و النساء: ۱۴۱) و آل عمران: ۱۳۹ و ۱۵۱ و ۱۶۰) و الانفال: ۱۲ ـ ۱۵) و الاحزاب: ۲۵ ـ ۲۷) و الحشر: ۲)

ب:

نابودی خائنان و ظالمان، حمد و ثنا دارد نه غم و حسرت

بسم الله قاصم الجبّارین

جهان آفرین، خطاب به مؤمنان راستین می فرماید:
«إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِها...» النسآء: ۵۸)

وَ قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «اَلْفُقَهاءُ اُمَناءُ الرُّسُلِ ما لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيا.
قيل: يا رَسُولَ اللهِ: مادُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيا؟ قالَ: اِتِّباعُ السُّلْطانِ، فَإِذا فَعَلُوا ذالِكَ
فَاحْذَرُوهُمْ عَلىٰ اَدْيانِكُمْ» بحارالانوار (ج ۲، ص ۳۶، حدیث ۳۸)

ای غمنده ترین ملّت ایران در جهان کنونی، بدانید!

جامعهٔ روحانیّت و ملّت شیعهٔ ایران، در یک انقلاب گرازی (جابجایی بیجا) بمدت چهل سال، در یک آزمون بسیار سخت، بی سابقه و خطرناکی قرار گرفته است، که نه تنها در این مدّت، بدون کمترین دست آوردی، بلکه با هزینهٔ بسیار سنگین و سرسام آور غیر قابل جبران از مال و جان و ناموس ملّت و مملکت و دیانت و مذهب حق شیعه، و در پایان چهل سال ننگین و نکبت بار و نقمت زا، استقلال (۱۳۹۳) سال خود را از دست داده و به اِسارت دربار خون آشام در آمد.

سالگرد چهل سالهٔ این ننگین ترین، نکبت بارترین و نقمت زاترین حوادث تاریخ بشریت
مصادف با اَیّام شهادت معیار پاکی پاکترین پاکان جهان:
حضرت صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء علیها اَفضل صلوات الله و المصلّین
با دستهای الگوی ناپاکی ناپاکترین ناپاکان عالَم (عمربن الخطاب) علیه لعاین الله و اللاعنین.

برگزاری جشن و سرور برای چنین بی سابقه ترین حوادث جانکاه تاریخ بشریت در جهان، حرام قطعی است و در این آزمون جانکاه مراجع دینی راستین و مراجع دیناری دروغین از یکدیگر جدا و متخلفان، سخت مجازات خواهند شد.

«فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (الأنعام/۴۵)

به مناسبت اَیام سوگواری فاطمیه سلام الله علیها، مجلس عزا، به مدت پنج روز از صبح جمعه با صرف صبحانه، دوم ـ إلی ۳شنبه پنجم جمادی الثانی۱۴۴۰ هـ.ق ۱۳۹۷/۱۱/۱۹ ـ إلی ـ ۱۳۹۷/۱۱/۲۳ هـ.ش برگزار می شود.

شرکت عموم طبقات، نشانهٔ حفظ حرمت خاندان رسالت برتر ﷺ می باشد.



مکان: قم مقدس، دفتر آیت الله العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری (دامت توفیقاته)

بسم الله قاصم الجبّارين

جهان آفرین، خطاب به مؤمنان راستین می فرماید:

«اِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰانٰاتِ اِلىٰ اَهْلِها...» النسآء: ۵۸)

وَ قٰالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله : «اَلْفُقَهٰآءُ اُمَنٰآءُ الرُّسُلِ مٰا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيٰا.

قيل: يا رَسُولَ الله: مٰادُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيٰا؟ قال: اِتِّبٰاعُ السُّلْطانِ، فَاِذٰا فَعَلُوا

ذالِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلىٰ اَدْيٰانِكُمْ» بحارالاَنوار (ج ۲، ص ۳۶، حديث ۳۸)

اَی غمنده ترین ملّت ایران در جهان کنونی، بدانید!

جامعهٔ روحانیّت و ملّت شیعهٔ ایران، در یک انقلاب گرازی (جابجایی بیجا) بمدت چهل سال، در یک آزمون بسیار سخت، بی سابقه و خطرناکی قرار گرفته است، که نه تنها در این مدّت، بدون کمترین دست آوردی، بلکه با هزینهٔ بسیار سنگین و سرسام آور غیر قابل جبران از مال و جان و ناموس ملّت و مملکت و دیانت و مذهب حق شیعه، و در پایان چهل سال ننگین و نکبت بار و نقمت زا، استقلال (۱۳۹۳) سال خود را از دست داده و به اِسارت دربار خون آشام در آمد.

سالگرد چهل سالهٔ این ننگین‌ترین، نکبت بارترین و نقمت زاترین حوادث تاریخ بشریت مصادف با اَیّام شهادت معیار پاکی پاکترین پاکان جهان: حضرت صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء علیها اَفضل صلوات الله و المصلیّن

با دستهای الگوی ناپاکی ناپاکترین ناپاکان عالَم (عمربن الخطاب) علیه لعاین الله و اللاعنین.

برگزاری جشن و سرور برای چنین بی سابقه ترین حوادث جانکاه تاریخ بشریت در جهان، **حرام قطعی** است و در این آزمون جانکاه مراجع دینی راستین و **مراجع دیناری دروغین** از یکدیگر جدا و متخلفان، سخت مجازات خواهند شد.

«فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينَ» (الأنعام/۴۵)

به مناسبت اَیام سوگواری فاطمیه سلام الله علیها، مجلس عزا، به مدت پنج روز از صبح جمعه با صرف صبحانه، **دوم - إلی ۳شنبه پنجم جمادی الثانی** ۱۴۴۰ هـ .ق ۱۳۹۷/۱۱/۱۹- إلی - ۱۳۹۷/۱۱/۲۳ هـ .ش برگزار می شود.

شرکت عموم طبقات، نشانهٔ حفظ حرمت خاندان رسالت برترﷺ می باشد.

مکان: قم مقدس، دفتر آیت الله العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری(دامت توفیقاته)

ج:
لعن و نفرین بر ظالمان باعث نجات مظلومان می‌شود

بسم الله قاصم الجبّارین

ظالمان و مظلومان جهان از دیدگاه قرآن مبین کیانند؟

۱ـ نخستین مظلوم عالَم، جهان آفرین، و اَوّلین ظالم جهان، مشرک بخداوند سبحان می باشد که با خطاب بهمهٔ انسانها از زبان لقمان بفرزندش می فرماید: «لَا تُشْرِكْ بِاللهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳) و (الانعام: ۱۹ـ ۲۴ و ۹۳ و ۱۴۴ و ۱۵۷) و دهها آیات دیگر...

۲ـ مظلوم ترین مظلومان عالَم، در نظام آفرینش، حضرت محمّد مصطفی و برترین خاندانش صلوات الله علیهم اَجمعین، و ظالمترین ظالمان جهان، غاصبان خلافت و بازگشتگان بشرک و کفر زمان جاهلیّت می باشند، که خطاب بآنان فرمود: (أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...» (آل عمران: ۱۴۴ و ۱۴۹) و (محمد ﷺ: ۲۲ و ۳۸) و دیگر آیات قرآن مجید.

۳ـ آخرین مظلومان جهان، یاوران دیانت، و حمایتگران ولایت خاندان رسالت برتر صلوات الله علیهم اَجمعین و مدافعان از جان و مال و ناموس خود و غارت شدگان و حقوق مظلومان و ظالم ستیزانند، و فرومایه ترین ظالمان، زمامداران صاحبان زر و زور و تزویر و متجاوزان و غارتگران و چپاولگرانِ جان و مال و ناموس ملت و مملکت و ظالم پروران ولو با سکوت و حمایتگران بیدادگران و توجیه گران جنایات ستمکاران و لب فرو بستگان در مقابل ظلمها، ستمها، جنایات، بدعتها و کتمان کنندگان حقایق و معارف دین و سرکوبگران حق بینان، حق جویان و حق پذیران و حق گریان و منّاع الخیرانند: (الزخرف: ۳۶ـ۳۹)

تنها راه نجات مظلومان جهان از ستم بیدادگران چیست؟

جهان آفرین در نخستین، آخرین، برترین و جامع ترین کتاب آسمانی اش (قرآن مبین) خطاب به اَوّلین مخلوق و علّت غایی آفرینش کلّ ماسوی الله و رسول برتر و خاتم پیامبرانش حضرت محمد مصطفی ﷺ فرمود: خطاب به امّت، در هر عصر و زمان و مکان بگو: «قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» (الفرقان: ۷۷)

اگر دعای شما نبود، پروردگارم توجّهی بشما نمی کرد، پس همواره دعا کنید، تا همیشه مورد توجه پروردگارم باشید. و خطاب به امّت چنین رسول برتر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَاللهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَآئِكُمْ وَكَفَىٰ بِاللهِ وَلِيّاً وَكَفَىٰ بِاللهِ نَصِيراً» (النساء: ۴۵)

یعنی: و خداوند متعال بدشمنانتان از خود شما داناتر است، و بس است شما را که خداوند دانا، با کمال محبت و مهربانی، کفیل و شاهد و سرپرست و یاور و مربّی شما باشد، و شما را از شرّ دشمنانتان کفایت نماید. و خطاب بهمهٔ انسانها در هر عصر و زمان و مکان می فرماید: «اَلاٰ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجاً وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (هود: ۱۸ ـ ۱۹) و (الاعراف: ۴۴ـ۴۵)

یعنی: اَی مردم جهان در هر عصر و زمان و مکان! آگاه، بیدار و هشیار باشید! لعنت خداوند قهّار بر ستمکاران فرومایه و بیدادگران خود باخته، بیدادگرانی که مانع از حرکت انسانها بسوی کمال انسانی می شوند، و راههای راست الهی را کج و معوج و منحرف می کنند، و مردم را به اَباطیل و خرافات و اکاذیب و وعده های دروغین سرگرم، و بکفر و ضلالت و... فرا می خوانند، و حال آنکه آن بیدادگران عملاً بروز قیامت و حساب و جزای آن کافرند.

مظلومان جهان! دعا و شکر خداوند یکتا کنید که دستهایتان با ظلم ظالمان آلوده نشده و آتش فتنهٔ فراگیر، دامنگیرتان نگشته است: (الانفال: ۲۵) و (هود: ۱۱۳) و (یونس: ۸۵ـ۸۶) و (الانعام:۴۵)

ای غمندهترین ملّت ایران! فُرَدیٰ و دستجمعی دعا کنید تا زمین از لوث وجود ظالمان فرومایه و عمّال خود فروختهٔ آنان و ظالم پروران و متمایلان ناپاک به آنان، ولو به سکوت پاک گردد.

دعای سریع الاِجابة:

خداوندا! یا جبّار و یا قهّار! تو را بمظلومیّت، نخستین مظلوم عالَم، تو را بمظلومیّت محمد و آلش صلواتک علیهم اَجمعین، و تو را بمظلومیّت همهٔ مظلومان جهان سوگند! شرّ و شرارت ظالمان را در هر لباس و پست و مقام و منصب و شغل و شکلی که باشند بخودشان برگردان! و عمّال ظلمه را بزودی خوار و ذلیل و بیچاره و نابودشان گردان!

و ریشهٔ حمایتگران بیدادگران را (ولو با سکوت) بخشکان و در دنیا و آخرت رسوا و عذاب بسیار سخت نصیبشان به گردان!

«اَللّهُمَّ شَتِّتْ شَمْلَهُمْ، وَ فَرِّقْ جَمْعَهُمْ، وَ قَلِّبْ تَدْبیرَهُمْ، وَ خَرِّبْ بُنْیانَهُمْ، وَ بَدِّلْ اَحْوالَهُمْ، وَ قَرِّبْ آجالَهُمْ، وَ قَطِّعْ اَعْمارَهُمْ، واشْغَلْهُمْ بِاَبْدانِهِمْ، وَخُذْهُمْ اَخْذَ عَزیزٍ مُقْتَدِرٍ! فَاِنَّکَ عَزیزٌ مُقْتَدِرٌ یا قَهّارُ، یا قَهّارُ یا قَهّارُ! یا جَبّارُ یا جَبّارُ یا جَبّارُ! اَللّهُمَّ سَلِّطْ جُنُودَکَ عَلیٰ کُلِّهِمْ وَ انْتَقِمْ لي مِنْهُمْ بِحَوْلِکَ وَ قُوَّتِکَ وَ قُدْرَتِکَ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَيْءٍ قَدیرٌ»

(ألاعراف: ۹ و ۱۶۲) و (القصص: ۵۹) و (الفرقان: ۱۷ـ۱۹) و (الاحزاب: ۶۶ـ۶۸) و (المائدة: ۷۲) و (الزخرف: ۶۵) و (الطور: ۴۷) و (غافر: ۱۸ و ۵۲)

د:

فلسفه و حکمت لعن برگروه ظالمان

خداوند سبحان، اَوّل مظلوم عالَم، لعن بر ظالمانش می‌کند: لقمان: ۱۳) والنسآء: ۴۸ و ۱۱۶ و ۱۶۸)

دوّمین مظلوم جهان، محمد و آلش صلوات الله علیهم اَجمعین می‌باشند.

و خداوند متعال بر ظالمانشان لعن می‌فرستد، و بندگانش را همواره بر لعن بر همهٔ ظالمان فرا می‌خواند: هود: ۱۸ و ۱۹)

آیا کسی که مانع از لعن بر ظالمان شود، خود از گروه ظالمان بشمار نمی‌رود؟ و لعن بر او واجب نیست؟ و خود، مشمول لعن إلهی و بندگانش واقع نمی‌شود؟

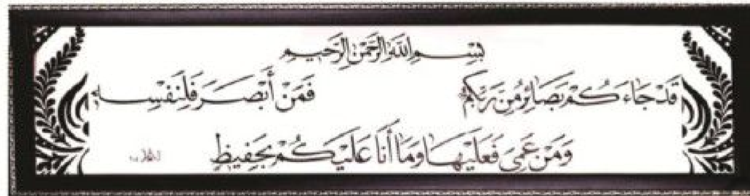
پس أی مردم جهان در هر عصر و زمان و مکان! همواره بر ظالمان لعن کنید، تا کرهٔ خاکی از لوث وجود ظالمان پاک گردد. البقره: ۱۵۹)

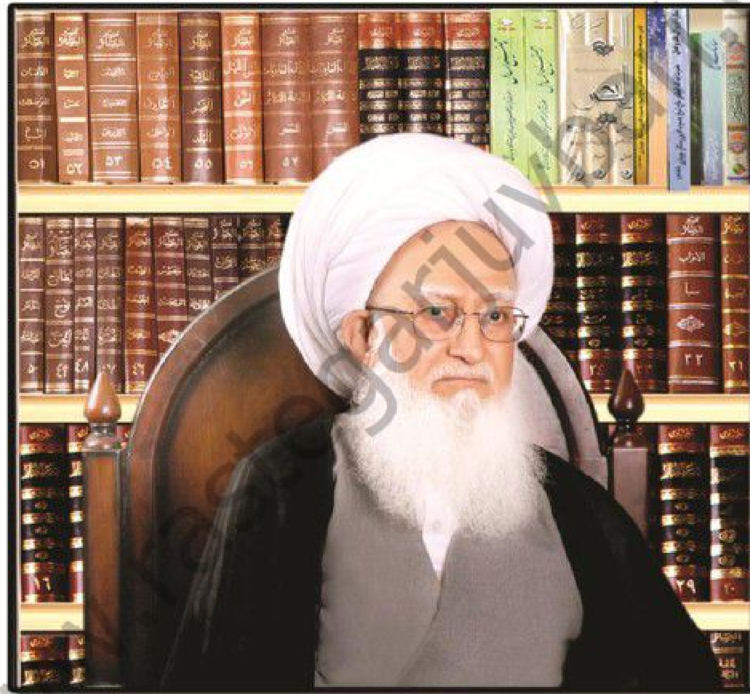
بار إلها! بعلم و حکمتت و به قدرت مطلقه‌ات سوگند! مظلومان و حمایتگران و یارانشان را بر همهٔ ظالمان و بر عمّال ظلمه و بر لب فرو بستگان، غالب و پیروز و نجاتشان ده آمین یا ربّ العالمین

خداوند متعال برسولان و مظلومان با ایمان وعدهٔ نجات از فتنهٔ کافران و از ستم بیدادگران فرموده است: (یونس: ۱۰۳) و مظلومان باید پس از نجات، خداوند سبحان را حمد و ثنا گویند: (المؤمنون: ۲۸) و (الانعام: ۴۵)

۲۲ بهمن ۱۳۹۷


قد جاءکم بصائر من ربکم فمن أبصر فلنفسه ومن عمی فعلیها
حضرت آیة الله العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری
قم مقدس، دفتر مفسر بزرگ قرآن کریم





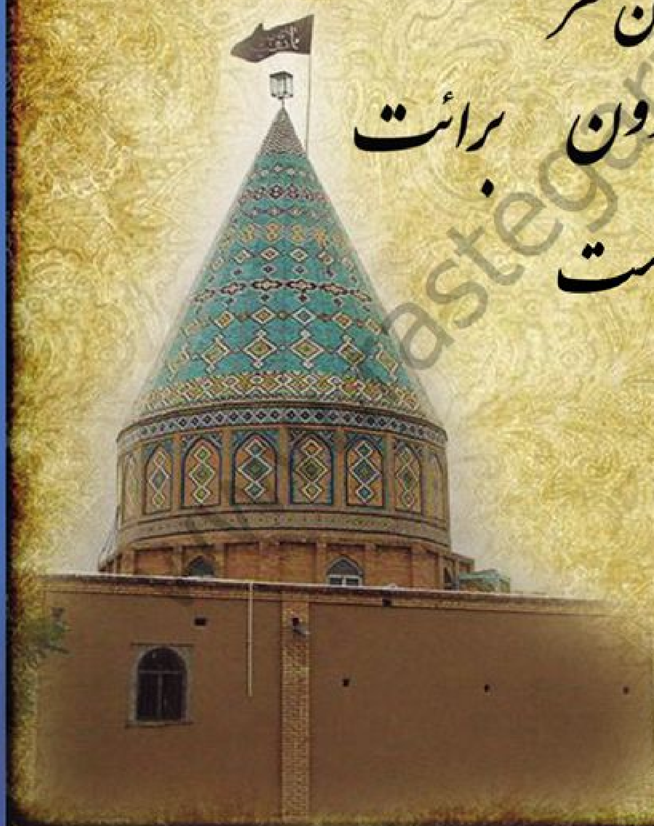
مرجع عالیقدر جهان تشیّع

(أدام الله ظلّه العالی)

حضرت آیت الله العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری

حقیقت وحدت در دین

لا اِلهَ = برائت بدون ولایت
همان کفر
اِلّا الله = ولایت بدون برائت
است





۱۳۹۷ هـ.ش